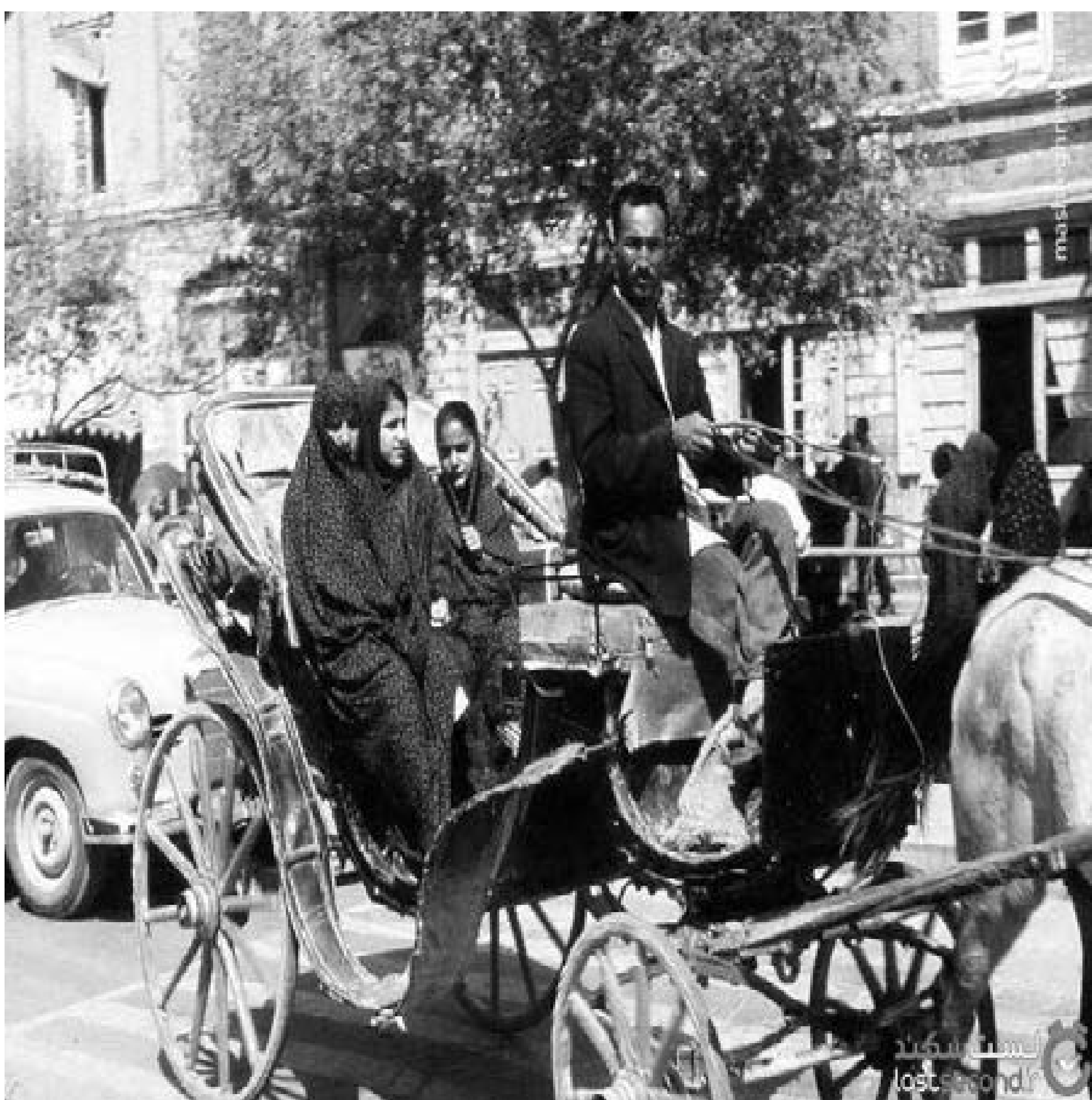
اسلام در گذر ایام



شاهد

مقدمه

بسیاری از ما روزگاری را بخاطر می آوریم که در کنار وسایل نقلیه موتوری، هنوز حیوانات بخشهایی از حمل و نقلهای شهری را بر عهده داشتند و درشکه های حمل مسافر بطور کامل منسوخ نشده بودند.



خرک دار ها با قطاری از الاغ، مصالح ساختمانی و کالاهای مردم را به این سو و آن سوی شهر می بردند و کیسه های آرد، با اسب و گاری به نانوایی ها حمل می شدند. بسیاری از کشاورزان محصول گندم و جو خود را با خرمن کوب هایی که به خر و گاو بسته می شدند، از ساقه و سنبل جدا می کردند. مشاغلی همچون: بوریا بافی،حلاجی، دوک

ریسی، چینی بندزنی و آب حوضی هنوز از رونق نیفتاده بودند و در کنار مغازه مکانیکی و دوچرخه سازی، دکان نعلبندی نیز همچنان به کار خود ادامه می داد. این فصلی از تاریخ بود که هزاران سال در گذشته امتداد داشت و آخرین سالهای خود را سپری می کرد. کسانی که در انتهای این فصل به دنیا آمدند، مثلاً اگر درباره بوریا بافی یا دلاکی با آنها صحبت می کردی زبانت را متوجه می شدند چون بوریا بافی را از نزدیک دیده بودند و لا اقل هفته ای یک بار گذر شان به زیر کیسه دلاک حمام افتاده بود.آنها همچنین: ماشین و هواپیما و رادیو و تلویزیون و تلفن را می شناختند اما اگر درباره ماهواره و فضاپیما و کامپیوتر و موبایل صحبت می کردی زبانت را متوجه نمی شدند چون هنوز این چیزها را تجربه نکرده و از وسایل مذکور آگاهی نداشتند. ازسوی دیگر، جوانان و نوجوانان امروز فضاپیما هواپیما کامپیوتر و موبایل را می شناسند اما اگر با بسیاری از آنها درباره، دوک نخ ریسی کمان حلاجی، آب حوضی، بوریا بافی، چینی بندزنی، دلاکی و غیره صحبت کنی زبانت را متوجه نخواهند شد مگر اینکه آگاهی‌های لازم به آنها داده شود. در زبان بشری، اسماء و کلماتی وجود دارند که دائمی هستند و با گذر زمان، معنا و مفهومشان تغییر پیدا نمی کند، مانند: ابر، باران، اسب، شتر، درخت، گندم جو و غیره. گذشتگان آنگونه اینها را می شناختند که

آیندگان و هیچ تفاوتی هم در شناخت و تعریفشان از این اسماء وجود نخواهد داشت و هرگز از سر زبانها نمی‌افتد. در مقابل اسمائی نیز وجود دارند که همیشگی نیستند و با گذر زمان از سر زبانها می‌افتند و به فراموشی سپرده می شوند مانند: کمان حلاجی.



اگر تصویر فوق را به بسیاری از جوانان و نوجوانان امروز نشان دهید و از آنها بخواهید وسیله ای را که در دست این شخص قرار دارد برایتان معرفی کنند، خواهید دید آن را نمی شناسند، چون اسم این وسیله تقریباً از سر زبان ها افتاده و به مرور زمان، مانند بسیاری چیزهای دیگر که در گذشته وجود داشته اند و الان اثری از آنها نیست، به فراموشی سپرده

خواهد شد. در این میان اسماء و کلماتی نیز وجود دارند که مدت های مدیدی از سر زبان‌ها نمی‌افتند و فراموش نمی شوند اما با گذشت زمان مسمی یا آنچه اسم به آن تعلق گرفته به طور کامل دچار تغییر و دگرگونی می شود. آنگونه که برای کسانی که قبلاً آن را می شناختند دیگر قابل شناسایی نیست، مانند: میدان توپخانه تهران در عهد قاجار.



وجه تسمیه میدان توپخانه در دوران قاجاریه این بود که در آن تعداد زیادی توپ قرار داده بودند، چهار عدد توپ در چهار دور حوض و در هر یک از حجره های طبقه پایین نیز توپی وجود داشت. سرانجام میدان توپخانه عهد قاجار در دوران پهلوی به صورت زیر تغییر شکل پیدا کرد اما همچنان به اسم توپخانه شناخته می شد.

فهرست



همانگونه که ما الان می توانیم تصویر میدان توپخانه دوران قاجاریه را ببینیم، فرض کنید می شد تصویر میدان توپخانه عهد پهلوی را به مردم دوره قاجار نشان دهیم و به آنها بگوییم این میدان توپخانه است، فکر می کنید آنها حرف ما را قبول می کردند؟

اجازه دهید بطور خیالی یک نفر از دوره قاجار:(ق) با یک نفر از دوره پهلوی(پ) را با یکدیگر روبرو کنیم ببینیم چه می شود:

ق: این عکسی که تو به من نشان می دهی، عکس هر جا هست الا میدان توپخانه.

پ: آخه به چه دلیل فکر میکنی نیست؟! بیا من این عکس را جلوی روی خودت به هزار نفر نشان بدهم اگر نگفتند این میدان توپخانه است آنوقت حق با توست! یعنی این همه آدم دارند اشتباه می کنند فقط تو یکی داری حرف درست را می زنی؟!

ق: اصلاً اگر تو راست می گویی و این میدان همان میدان توپخانه است پس چرا داخلش توپی نیست؟

این استدلال خوبی است که نشان می دهد این میدان، میدان توپخانه دوران قاجار نیست اما وقتی پای مجادله و بگو مگو پیش می آید معمولاً طرفین سعی می کنند به هر طریقی که شده زیر بار حرف یکدیگر نروند.

پ: هر چیزی که اسمش شد توپخانه دلیل نمی شود حتماً توپ هم داشته باشد، من الآن عکس یک توپخانه را به شما نشان می دهم که داخلش خانه نیست، لابد بعدش می پرسی پس خانه اش کجاست؟!



میدان توپخانه یک بار دیگر تغییر شکل داد اما این بار بخشهایی از میدان قبلی، دست نخورده یا با تغییرات جزئی باقی ماندند، مانند خیابان لاله زار یا بانک مستقر در ضلع شرقی میدان.



حالا تصور کنید کسی که در دوره پهلوی اول زندگی می کند تصویری از میدان توپخانه حال حاضر را به او نشان می دهند و می گویند این میدان توپخانه است، بنظرتان عکس العملش چگونه خواهد بود؟ممکن است اولش انکار کند چون برجسته ترین بنای میدان، یعنی ساختمان تلگرافخانه، جای خود را به ساختمان چهارده طبقه مخابرات داده ،اما وقتی چشمش به خیابان لاله زار یا ساختمان بانک تجارت می افتد، متوجه می شود بعضی ابنیه تغییر کرده اند و بناهای دیگری جایشان را گرفته اند.

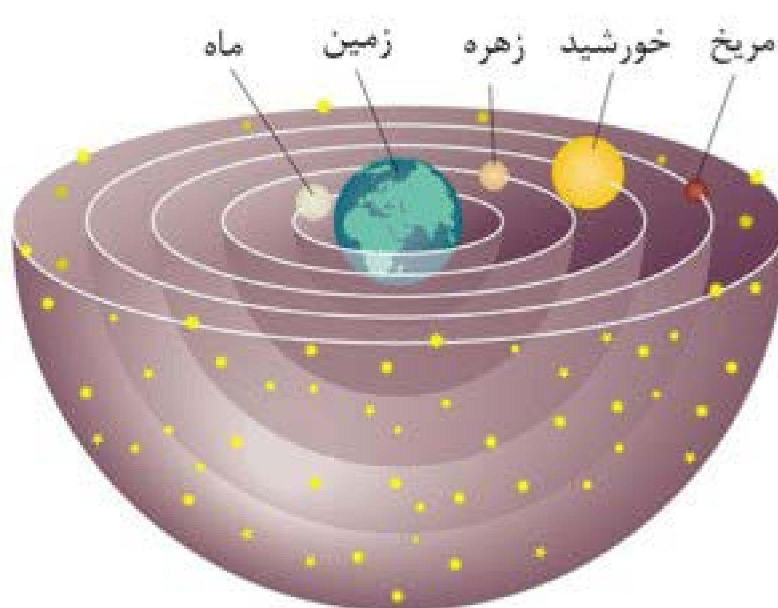
گذر زمان اینگونه ماهیت اشیاء و درک و شناخت ما را نسبت به آنها تغییر می دهد، این تغییرات فقط شامل ابنیه و ساختمانها نمیشوند بلکه در تمام حوزه ها اتفاق می افتند، از فرهنگ و ادبیات و معماری و هنر گرفته تا نجوم , کیهان شناسی و غیره.حال که از کیهانشناسی اسم برده شده اجازه دهید درباره این حوزه نیز مثالی بزنم:

قریب به دو هزار سال بودکه بشر گمان می کرد زمین در مرکز عالم قرار دارد و خورشیده و ماه و سیارات و ستارگان به گردش می چرخند. این گمانی دور از ذهن نیست، چون: حس بصری آن را تایید می کند، بنظر می رسد خورشید هر روز از افق مشرق بالا می آید و در افق مغرب می نشیند. گفته شده ارسطو اولین کسی بود که نظر داد زمین در مرکز جهان قرار گرفته و آسمان به دورش می چرخد، در

این باره استیون هاوکینگ در کتاب تاریخچه زمان نوشته است:

«ارسطو می اندیشید زمین ثابت است و خورشید، ماه، سیارات و ستارگان در مدارهای کروی گرد زمین می چرخند. این دلایل از آنجا ناشی می شد که به دلایلی احساس می کرد زمین در مرکز عالم است و حرکت کروی کاملترین حرکتهاست. بعدها یعنی دو قرن پس از میلاد مسیح، بطلمیوس این اندیشه را استادانه پروراند و بصورت یک مدل کیهانشناختی کامل در آورد. در این مدل، زمین در مرکز کائنات بود هشت فلاک آن را دربر گرفته بودند»

یک چیزی شبیه شکل زیر، منتهی با افلاک بیشتر:



هاوکینگ ادامه می دهد: «کلیسای مسیحی این مدل را بعنوان تصویری از جهان که با آموزه های کتاب مقدس همخوانی داشت برگزید، چرا که بعد از فلک ستارگان، جای کافی برای بهشت و جهنم باقی می ماند»

فهرست



مطمئناً چنین تصاویری را یک برداشت نادرست در ذهن بشر حک کرد و اجبار کلیسا باعث دوام و قوام آن گردید، و الا از دو هزار سال پیش تا امروز، هیچ تغییری که بتوان آن را با چشم دید، در آسمان رخ نداده که باعث برداشت متفاوت ما با قدما شده باشد. قرنها بعد، وقتی گالیله تلسکوپ خود را ساخت و با آن قمرهای مشتری را دید که به گردش می چرخند، گفت: بیایید ببینید همه چیز آنگونه که ارسطو گفته به گرد زمین نمی چرخد. اما مردم در جواب به او گفتند: ما به چشمان خود اعتماد نداریم، آنچه ارسطو در این باره گفته ما را بس است. کلیسا نیز گالیله را به خاطر نظریه اش مرتد اعلام کرد! هرچند از مرگ درد ناک در تابوت مخصوص مرتدها جان سالم به در برد.

فهرست



معمولاً اکثر مردم بجای تفکر و تحقیق، علاقه به تقلید داشته و میل چندانی به تغییر ندارند، فقط کافی است باوری در ذهنشان جا خوش کند، آنگاه به سختی بتوان آنها را از آن باور رهانید، مخصوصاً وقتی چوب اجبار بالای سرشان باشد. ارسطو فتوایی داد و جمع کثیری از فتوای او تقلید کردند، اگر هم کسی تقلید نمی کرد فوراً از طرف کلیسا مرتد شناخته شده و با شدید ترین شکنجه ها مواجه می شد. در قرآن نقل شده، از ترس اذیت و آزار فرعون و سران دینی قومش، کسی به موسی ایمان نیاورد مگر عده اندکی که از قوم موسی برخاسته بودند.

سوء برداشت، تقلید و اجبار، سه عامل مهمی هستند که ماهیت و چهره وقایع را در گذر زمان عوض می کنند و باعث ماندگاری برداشتهای نادرست در اذهان مردم می شوند. علاوه بر این، در حوزه

دین و شریعت عامل چهارمی نیز وجود دارد که نامش تلبیس است و از ناحیه اهریمن القاء می شود. تلبیس به معنای پوشاندن و پنهان کردن حق با لباس باطل می باشد، شاید ضرب المثل گنجشک را رنگ کردن و جای قناری فروختن مثال خوبی برای درک معنای تلبیس باشد.



اما بهترین مثال این است که بگویم، تلبیس همچون غشایی تاریک است که آرام آرام و در گذر ایام، چهره نورانی اسلام را می پوشاند و حقایق آن را از نظرها پنهان می سازد و ظلمت را جایگزین نور می گردان.



خداوند شیطان را دشمن آشکار بنی آدم معرفی کرده و او به عزت پروردگار قسم یاد کرده همه آدمیان را گمراه سازد مگر کسانی که دینشان را برای خدا خالص نموده و یگانه ماخذ و مرجع آن را کتاب آسمانی قرار داده اند. شیطان وعده داده بر سر راه مستقیم، که همانا کتاب آسمانی است، بنشیند و به انحاء مختلف مانع عبور بنی آدم ازاین راه شود. او صراط المستقیم را بند آورده و مرتب مشغول احداث راههای اشتباه و انحرافی است.



سوء برداشت، تقلید، اجبار و تلبیس عواملی هستند که در گذر ایام توانسته اند تا حد زیادی، درک و شناخت ما از قرآن، بعنوان یگانه منبع و ماخذ اسلام را تغییر دهند و دین اسلام را از مسیر خود منحرف نمایند و جز نامی از آن باقی نگذارند. اجازه دهید تا با ذکر چند مثال، شما را با عوامل گفته شده بیشتر آشنا نمایم:



در قرآن آیه ای پیدا نمی شود که برای زنان پوششی مانند آنچه در تصویر فوق می بینبد تعریف کرده باشد و حتی آیه ای وجود ندارد که گفته باشد زنان موهای خود را بپوشانند، این پوشش نمونه ای از سوء برداشت است که با تقلید تسری پیدا کرده و با اجبار، دوام و قوام یافته است.

غالباً آنچه فهم و شناخت ما را از قرآن نسبت به شناخت مردم عصر رسول الله متفاوت می سازد تلبیس است. بعنوان مثال: ما سجده را به این شکل می شناسیم:



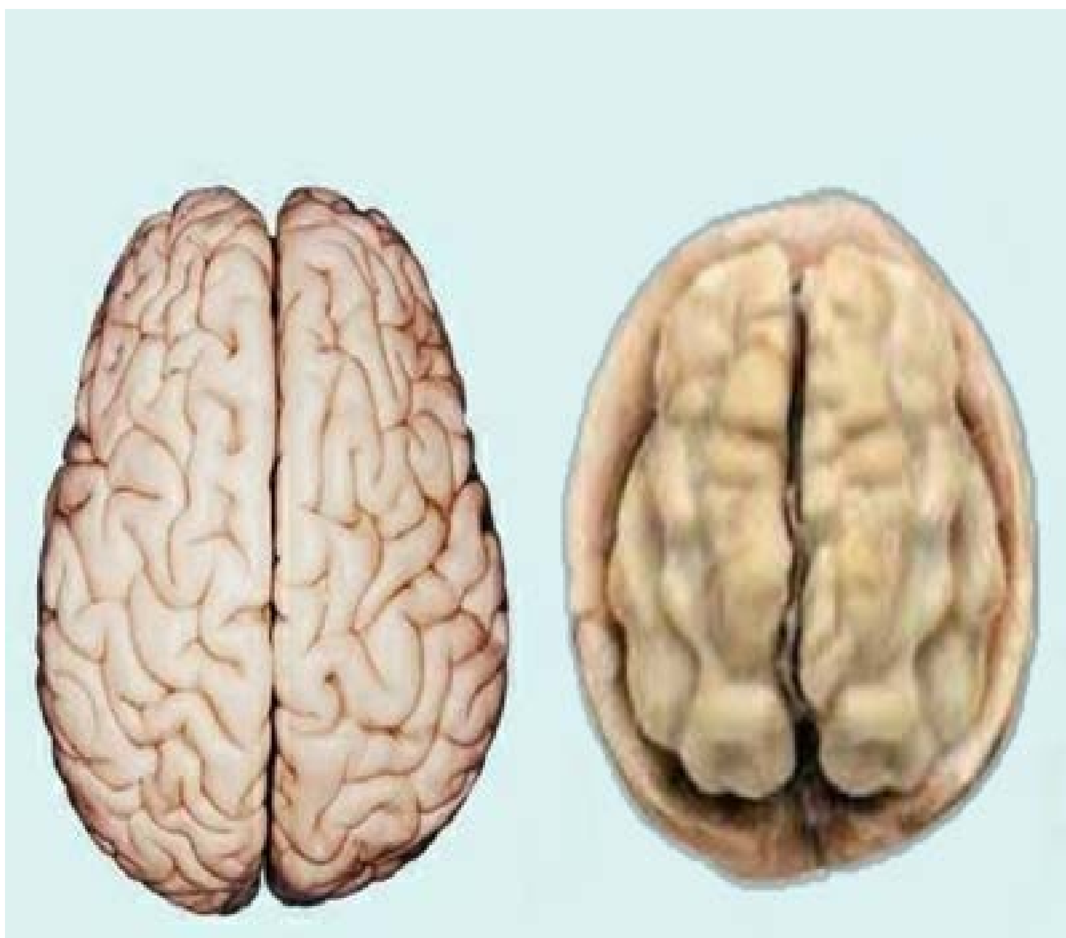
از این رو هر گاه کلمه سجده را در جایی می بینیم یا می شنویم، فوراً این شکل در ذهنمان تداعی می شود در حالی که مفهوم سجده، به طوری که در مبحث صلاه ملاحظه خواهید فرمود، به این صورت نیست. شواهد و قرائن قرآنی حکایت از آن دارند که مردم عصر رسول الله شناختی متفاوت از سجده داشتند و پر واضح است که مفهوم سجده در طول قرون متمادی دستخوش تغییر شده و رنگ عوض کرده است. یا مثلاً وقتی کلمه تسبیح به گوشمان می خورد، ذهنمان فوراً چنین شکلی را به نمایش می گذارد:



شما اگر کلمه تسبیح را در اینترنت جستجو کنید باز با چنین شکلی مواجه خواهید شد. تلبیس یک چنین چیزی است.کسی که می‌خواهد به در کی حقیقی از قرآن برسد، باید خیلی حواسش به تلبیس جمع باشد و فراموش نکند، تلبیس کار ابلیس است و او همگام با گذر زمان، آرام و بتدریج، این کار را انجام می دهد.

البته بسیار اتفاق می افتد مفهوم کلمه ای در طول زمان تغییر می کند و شناخت ما نسبت به آن عوض می شود در حالی که مسبب این تغییر و دگرگونی، ارتقاء دانش بشری است نه تلبیس. مثلاً قدما قلب را بعنوان مرکز اندیشه و احساس می شناختند و این باوری است که سابقه ای چند هزار ساله دارد و حتی امروزه نیز آثاری از آن در زبانهای مختلف دیده می شود و مردم قلب را به عنوان نماد عشق ورزی و محبت میشناسند. مردم عصر رسول الله نیز قلب را به عنوان مرکز اندیشه و عشق ورزیدن باور داشتند و این باور چیزی است که در جای جای قرآن به وضوح دیده می شود. در واقع آنها اولین مخاطبین قرآن بودند و اینکه خداوند به زبان آنها سخن گفته کاملاً طبیعی بنظر می رسد و جز این نمی توانست باشد. با این وجود در جاهایی دیده می شود به زبان آیندگان نیز سخن گفته و از مغز به عنوان وسیله اندیشیدن یاد می کند. مثلاً در آیه ۱۶۴ بقره، از خلقت آسمانها و زمین و در پی هم آمدن شب و روز به عنوان آیتی برای اندیشمندان یاد می کند و در آیه ۱۹۰ آل عمران باز هم خلقت آسمانها و زمین و در پی هم آمدن شب و روز را آیتی برای اولی الالباب یا صاحبان مغز معرفی می کند، یعنی اندیشیدن را به مغز نسبت می دهد. یا مثلاً در آیه ۲۱ زمر یک سری امور را بر می شمرد و بعد می گوید در این امور قطعاً ذکری برای اولی

الالباب(صاحبان مغز) وجود دارد و بطور مشابه در آیه ۳۷ قاف نیز می فرماید در احوال گذشتگان قطعاً ذکری برای کسی که صاحب قلب است وجود دارد و موارد دیگر. اگر بدانید، در زبان عربی لب می شود مغز، مانند لب اللوز که می شود مغز بادم یا لب الجوز که به معنی مغز گردوست.



تاکید می کنم گذر ایام فقط شناخت و برداشت ما از قرآن را تغییر داده و الا قرآن حاضر با قرآن چهارده قرن پیش تفاوتی ندارد، همانگونه که آسمان زمان ارسطو با آسمانی که ما شاهد آن هستیم تفاوتی نکرده اگر چه شناخت و برداشت ما از آن تغییر پیدا کرده است. دلایل متعددی وجود دارند که نشان می دهند خداوند اراده فرموده قرآن راسالم و دست نخورده، برای همه قرون و همه اعصار حفظ نماید من در اینجا از ذکر آنها صرف نظر کرده و فقط به دو آیه زیر اکتفا می نمایم:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ۖ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ [۴۲: ۴۱]

قرآن کتابی است نازل شده از جانب خدای حکیم و ستوده، چه در زمان حال و چه در آینده(در گذر ایام) هیچ باطلی به آن راه پیدا نخواهد کرد.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ [۹: ۱۵]

قطعاً ما قرآن را نازل کرده ایم و بی تردید آن را حفظ خواهیم کرد

در قرآن، کلمات و عباراتی وجود دارند که هزاران سال بر سر زبانها بوده اند و قوم پیامبر نیز آنها را می شناختند اما حالا کاملاً از سر زبانها افتاده اند و کمتر کسی معنا و مفهوم آنها را می داند. مثلاً: در قرآن نقل شده فرعون به فرمانده ارتش خود، هامان امر می کند برایش بنای بلندی بسازد تا بتواند خود را به اسباب آسمانها برساند و از خدای موسی اطلاع یابد.



عبارت: اسباب السموات اگرچه به زبان عربی است اما آیا عرب زبانهای امروز معنای آن را متوجه می

فهرست

شوند؟ آیا امروزه کسی می داند در باور مردم چهارده قرن پیش، اسباب سماوات چه بودند و در چه ارتفاعی از زمین قرار داشتند و چگونه از آنها بالا می رفتند؟ مردم عصر رسول الله، قطار و هواپیما و اتومبیل را نمی شناختند، از این رو می بینیم در قرآن، تنها از چهارپایان و کشتی به عنوان وسایل نقلیه و سواری اسم برده شده، هرچند در آیه ۸ سوره نحل، بطور سربسته اشاره ای هم به وسایلی که بعداً بوجود خواهند آمد، شده است.

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً ۚ وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ[۸: ۱۶]

و اسبان و استران و خران را برای سواری و تجمّل شما آفرید و چیز دیگری هم که شما هنوز نمی‌دانید (برای سواری شما) خواهد آفرید.

موضوع مخاطب شناسی در قرآن از اهمیت بالایی برخوردار است، آیات متعددی وجود دارند که مخاطبشان صرفاً مرد عصر رسول الله بودند و حالا جز به حدث و گمان، برای ما قابل فهم و درک نیستند. از طرف دیگر آیاتی نیز وجود دارند که مخاطبشان ما هستیم و برای مردم چهارده قرن پیش قابل درک نبودند. به عنوان مثال: خداوند در آیه ۱۰ سوره دخان از روزگاری حرف می زند که دودی آشکار مردم را فرا می گیرد و باعث رنج و عذاب آنها می شود. همه ما این دود را خوب می شناسیم

فهرست

و شاهدیم که روز به روز دارد عرصه را بر ما تنگ می کند.



خداوند در سوره نجم(ستاره) به لحظه نابودی یک ستاره سوگند یاد می کند، قطعاً مخاطب این قسم، مردم چهارده قرن پیش نبودند، ولی ما الآن تا حدودی می دانیم لحظه نابودی یک ستاره چقدر شگفت انگیز و حیرت آور است.



گاهی در قرآن به آیاتی برمی خوریم که مخاطبشان

حتی فراتر از روزگار ما قرار دارد، مثلاً در سوره قیامت، آیات ۷، ۸ و ۹ یکی از حوادث قیامت را اینگونه بیان می کند که نوری شدید به چشم می خورد بَرِقَ الْبَصَرُ و ماه به درون خورشید فرو می رود و با آن یکی می شود وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ در اینجا جمع شدن ماه و خورشید و یکی شدنشان که مشخص و روشن است ولی مفسرین خسوف قمر را تیره شدن ماه معنا کرده اند در حالی که کلمه خسف به معنای فرو رفتن چیزی در چیز دیگر است بگونه ای که هیچ اثری از آن باقی نماند(التحقيق في كلمات القرآن الكريم ج۳ ص۵۷) بجز اینجا، کلمه خسف یا مشتقات آن در هف جای دیگر قرآن آمده و در همه آنها، بلا استثنا، منظور فرو رفتن چیزی در چیزی دیگر بوده است.مانند فرو رفتن خانه قارون در زمین:

فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ[۲۸ :۸۱]

پس او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و در برابر خدا هیچ گروهی نداشت که یاریش کند و خود یاری کردن خویش نمی‌توانست.

فرو رفتن ماه در خورشید نیز می تواند یک چنین چیزی باشد:

فهرست



بطوری که در آیات ۱ و ۲ سوره زلزله آمده در روز قیامت زمین بشدت می لرزد و در اثر این زلزله، اثقال درون خود را بیرون می ریزد، مخاطبان اولیه قرآن گمان می کردند منظور از اثقال، مردگان هستند، در حالیکه منظور گدازه درون زمین است.

آیات ۳ و ۴ انشقاق این پدیده را واضح تر توضیح می دهند:

وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ[۸۴:۳]

آنگاه که زمین مد شود

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ[۸۴:۴]

و آنچه را در شکم خود دارد به بیرون پرت می کند و خالی شود



وقتی گفته می شود دریا مد شد و آب بالا آمد منظور از مد دریا همان بالا آمدن آب است نه اینکه مد یک چیز باشد و بالا آمدن آب یک چیز دیگر. در اینجا نیز منظور از مد زمین، بالا آمدن مذاب از درون به سطح زمین می باشد، آنقدر که همه گدازه در سطح قرار می گیرد و زمین از گدازه خالی می شود.

حالا ما یک کره سوزان میان تهی داریم که از بالا تحت فشار حجم عظیمی از مواد مذاب قرار گرفته و این فشار نهایتاً به انفجار زمین خواهد انجامید. در آیات ۴، ۵ و ۶ سوره واقعه چنین آمده که متعاقب زلزله شدید، زمین و کوهها متلاشی شده و به غباری پراکنده تبدیل می شوند.آیات ۱۴ حاقه و ۲۱ فجر می گویند که این متلاشی شدن به یک باره(بصورت انفجاری) اتفاق می افتد.



البته تنها گدازه نیست که بیرون می آید بلکه آب درون زمین نیز در اثر همین تکانهای شدید به سطح

فهرست

زمین نشت پیدا می کند. در حدی که دریاها طغیان می کنند و آب همه جا را فرا می گیرد.

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ[۳:۸۲]

آنگاه که دریاها به هم می پیوندند

در جریان طوفان نوح نیز یک چنین اتفاقی افتاد، تنوری فوران کرد، زمین شکافهای متعدد برداشت و آب از درون آنها بیرون آمد، همزمان آسمان نیز بشدت بارید تا اینکه آبهای زیر زمینی با آب باران یکی شدند و آن سیل و سونامی(=طوفان) عظیم را بوجود آوردند. کلمه طوفان در لغت به آبی گفته می شود که همه جا را فرا می گیرد. مخاطبان اولیه قرآن که این قصه را نمی فهمیدند و متوجه نمی شدند، شروع به قصه بافی و داستان سرایی کردند و گفتند: در خانه پیر زنی تنوری وجود داشت که آب از درون آن فوران کرد و طوفان نوح را بوجود آورد. در حالیکه کلمه تنور از نار، آتش، گرفته شده و تنور سنخیتی با آب ندارد بلکه همنشین آتش است.در اینجا منظور از فوران تنور، چیزی است که از آن آتش فوران می کند نه آب، مانند تنوره آتشفشان یا مانند آتش دوزخ:

إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ[۶۷:۷]

چون در جهنم افکنده شوند، در حالی که آتش دارد فوران می‌کند، در آنجا صدایی سهمگین می‌شنوند

از این گذشته، در قرآن آمده که آبهای زیر زمینی از درون شکافهایی که در زمین ایجاد شده بودند به بیرون نشت پیدا کردند نه از داخل تنور:

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ [۵۴:۱۲]

و زمین را شکافتیم و چشمه‌هایی از آب بوجود آمدند و این دو آب(آب باران و آبهای زیر زمینی) به اندازه تعیین شده به هم پیوستند

ژاپنی ها با شکافته شدن زمین در اثر زلزله و بیرون آمدن آب از درون شکافها آشنایی دارند.



در آیه ۴۴ هود، پایان طوفان اینگونه توصیف شده است: و گفته شد ای زمین، آبت را فرو بر و ای آسمان از بارش باز ایست. آنچه درک و فهم بنده را از واقعه طوفان نوح بیشتر کرد، اطلاعاتی بود که از جریان زلزله۲۰۱۱ ژاپن کسب کردم. بطوری که گفته شده، در جریان آن زمین لرزه ۹ ریشتری، بیش از بیست هزار نفر جان خود را از دست دادند، تحقیقات نشان می داد، تلفات ناشی از سیل و سونامی به مراتب بیشتر از زلزله بوده است. محققین به این

نتیجه رسیدند که آن سیل و سونامی وحشتناک را پدیده ای موسوم به لیکو فکشن بوجود آورده، به اینصورت که در اثر تکانهای شدید زمین، شکافهایی در کف دریا ایجاد شده و باعث گردیده آبهای زیر زمینی به سطح بیایند و امواج خروشان را بوجود آورند. شواهد و قرائن موجود در قرآن حکایت از آن دارند که شبیه واقعه ۲۰۱۱، منتهی با شدت بیشتر در جریان طوفان نوح اتفاق افتاده است.

خلاصه در قرآن آیات زیادی وجود دارند که مخاطبشان آیندگان هستند و فهم آنها در حد دانش مردم عصر رسول الله نبود. بسیار دیده شده وقتی به این قبیل آیات اشاره می شود، عده ای خرده می گیرند که چرا حالا؟ چرا قبل از اینکه علم بشر حقایقی را آشکار کند کسی درباره این آیات حرف نمی زد و به عنوان معجزه قرآن از آنها یاد نمی کرد؟ پاسخش خیلی ساده است: چون آیات هنوز مخاطب خود را پیدا نکرده بودند.بعنوان مثال چهارده قرن پیش در قرآن آمده:

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ[۴۴:۱۰]

پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد

تا حالا کسی منظور آیه فوق را نمی فهمیده چون مخاطبش نبوده اما حالا ما به چشم خود داریم این دود را می بینیم.

فهرست

بطور کلی، قرآن یک مخاطب عام دارد که همه مردم را، از عصر نزول قرآن تا هر زمانی که پا به عرصه وجود می گذارند شامل می شود، و یک مخاطب خاص که صرفاً شامل پیامبر و مردمی می باشد که حدود چهارده قرن پیش از مرکب حیات پیاده شده اند. مخاطب بسیاری از مطالب قرآن، مخصوصاً احکام، اوامر و نواهی این کتاب آسمانی،صرفاً مردم عصر رسول الله هستند و به هیچ وجه برای مردمی که بعد از آنها پا به عرصه وجود می گذارند قابل تعمیم نمی باشند.این یک اصل بسیار بنیادی و مهم است که عدم توجه به آن حتی می تواند فاجعه بار، ویرانگر و برخلاف تعالیم و رهنمودهای قرآن باشد. در قرآن دهها حکم وجود دارند که مخاطبشان فقط و فقط مردم عصر رسول الله هستند و امروزه حتی محلی برای اجرا ندارند. به عنوان مثال: خداوند در آیه ۵۳ سوره احزاب، خطاب به کسانی که ایمان آورده اند می فرمایند بعد از مرگ پیامبر هرگز با همسران او ازدواج نکنند. به طور قطع این حکم در زمان صدور، برای مسلمانان حکمی تعبدی، دینی و واجب الاطاعه بوده اما آیا برای ما قابل تعمیم است و محلی برای اجرا دارد؟! مسلماً خیر. از میان احکامی که مخاطب آنها صرفاً مردم عصر رسول الله می باشند و برای مردمان امروز قابل تعمیم نیستند، حکمی که مسلمانان را به اطاعت از رسول فرمان می دهد از حساسیت فوق العاده ای برخوردار بوده و اگر به

اعصار بعد از دوره رسول الله تعمیم پیدا کند باعث فروپاشی اسلام خواهد شد. اینکه باور کنیم اطاعت از الله یعنی اطاعت از قرآن و اطاعت از رسول یعنی اطاعت از سنت یا عترت، باور نادرستی است که با اصل و اساس دین، یعنی توحید و یکتاپرستی، در تضاد بوده و امت واحده را، که تشکیل آن آرمان غایی قرآن می باشد، از هم می گسلد و اسلام را تکه تکه و فرقه فرقه می سازد.

یکتاپرسنی یگانه راه اتحاد ملتها

شکی درش نیست که یکتاپرستی محور مرکزی و اصل اساسی دین اسلام است. اگر این اصل نادیده گرفته شود، آنگاه اسلام از هم فرو خواهد پاشید و جز نامی از آن باقی نخواهد ماند. در اهمیت توحید و یکتاپرستی همین بس که اتحاد و همدلی را به ارمغان می آورد و جامعه بشری را از نزاع و تفرقه می رهاند.



خداوند به جامعه ای که بر اساس یکتاپرستی بنا نهاده شده باشد وعده داده درهای رحمت و نعمتش را از زمین و آسمان به روی آن جامعه بگشاید و ترس و گرسنگی را از آن بزداید و بجایش ایمنی و رفاه را جایگزین نماید.

موضوع یکتاپرستی آنقدر حائز اهمیت است که اعظم آیات قرآن، در قالب موعظه، تذکره، مثل و نقل سرگذشت اقوام انبیا پیشین، به تبیین و تشریح توحید ویکتاپرستی اختصاص یافته است. من در این فصل سعی می کنم با استفاده از کلیدی ترین آیات قرآن، خیلی خلاصه و مجمل، به موضوع بسیار مهم یکتاپرستی بپردازم و تا آنجا که وسعم می رسد آن را تبیین و تشریح نمایم.

فهرست

معنای پرستش در قرآن

ستایش، نیایش، پرستاری، خدمت، فرمانبرداری، طاعت و بندگی از اهم معانی هستند که در فرهنگهای لغت فارسی برای کلمه پرستش به چشم می خورند. در این میان کلماتی همچون: پرستاری، خدمت، فرمانبرداری، طاعت و بندگی از یک سنخ بوده و هم معنی می باشند اما ستایش و نیایش هم مصادرشان متفاوت است و هم معنایشان، و از سنخ پرستش نیستند. ستایش از مصدر ستاییدن و به معنای مدح و ثنا می باشد و نیایش نیز از مصدر نیاییدن است که آرام آرام و به مویه سخن گفتن معنایش کرده اند و می توان گفت به معنای تضرع و دعاست در حالی که پرستش به معنی مطیع بودن و فرمانبرداری است.آفتاب پرست را از این بابت چنین نام نهادند که پوستش تابع و مطیع نور خورشید و هر نوری است که به آن می تابد.



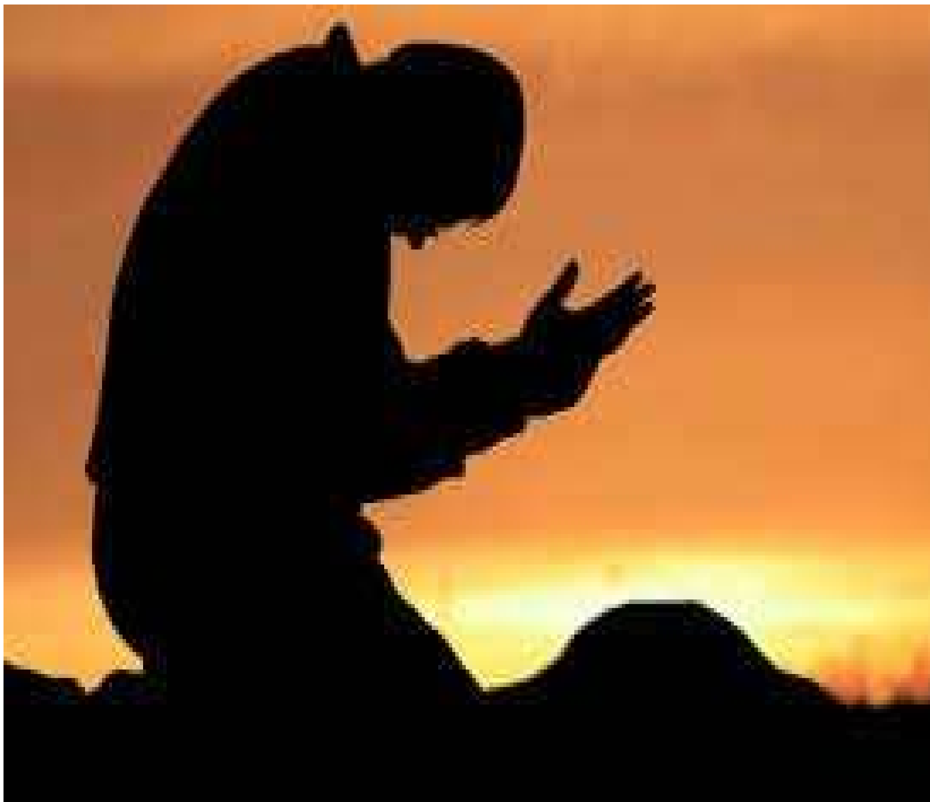
گفته شد یکی از معانی پرستش: پرستاریست. پرستار در قدیم به خدمتکار، مطیع، فرمانبردار و کنیز و غلام اطلاق می شد. سعدی می گوید:

پرستار امرش همه چیز و کس
بنی آدم و مرغ و مور و مگس

یعنی همهٔ چیز مطیع و فرمانبردار امر و فرمان خداوند است. همانگونه که ملاحظه می کنید، در این شعر، پرستار به معنی مطیع و فرمانبردار آمده است. معادل پرستار در زبان عربی می شود عبد و پرستش نیز می شو عبادت. معنای ریشه ای عبادت، انقیاد و فرمانبرداری بوده و در لغت قرآن، عبادت جز این معنایی ندارد. قوم پیامبر به عنوان اولین مخاطبان قرآن معنای عبادت را خوب می شناختند اما به مرور زمان معنا و مفهوم این کلمه دچار تغییر و دگرگونی گردید و با مفاهیمی همچون حمد و دعا و تضرع آمیخته شد حالا چیزی که ما از عبادت می شناسیم با آنچه قوم پیامبر می شناختند متفاوت است و همین تفاوت، یکی از دلایل عمده ای است که اجازه نداده مفهوم توحید و یکتاپرستی را به خوبی درک نماییم و بشناسیم.

اینک همه ادیان و مذاهب، نمادهایی برای عبادت دارند که چهره حقیقی عبادت را پوشانده و آن را تلبیس کرده اند، به گونه‌ای که هر گاه کلمه عبادت را میشنوند فوراً نمادهای مذکور در ذهن تداعی می شوند و جلوی شناخت حقیقت را می گیرند.

فهرست





وقتی صحبت از شیطان پرستی می شود، در ذهن بعضیها یک چنین تصاویری تداعی کرده و گمان می رود شیطان پرستی یعنی اینکه خود را به شکلهای عجیب و غریب در آوردی و در پاره ای مناسک و مراسم ویژه شرکت نمایی.



در حالیکه شیطان پرستی یعنی مطیع و فرمانبردار اوامر و احکام شیطان بودن. در آیه ۴۴ سوره مریم، حضرت ابراهیم خطاب به پدرش می گوید: ای پدر! شیطان را پرستش نکن که شیطان تحت فرمان خدای رحمان نبود. در این باره طباطبایی در تفسیر المیزان می گوید: «مراد از عبادت ، اطاعت است همچنانکه در آیه ((الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان ...))به این معنا آمده پس نهی از عبادت شیطان نهی از اطاعت او در هر چیزی است که به آن امر مي کند»

اطاعت، فرمانبرداری و تسلیم شدن، یگانه معنای کلمه عبادت در قرآن کریم است با این تفاوت که در حوزه حاکمیت دینی، عبادت فقط و فقط مخصوص خداوند است و به احدی جز او تعلق نمی گیرد. در این حوزه اگر کسی غیر از الله را تعبد کنی او را رب و اله خود قرار داده ای، به همین دلیل در قرآن اعبدوا الله یا اعبدوا ربکم زیاد به چشم می خورد اما خبری از اعبدوا الرسول نیست. اطاعت رسول با عبادت رسول فرق دارد اما متاسفانه اکثراً متوجه این تفاوت نمی شوند و همانگونه که ستایش، نیایش و پرستش(یعنی حمد و دعا و عبادت) را با هم می آمیزند، عبادت و اطاعت را نیز با هم مخلوط می کنند. مانند آقای طباطبایی که در باره آیه شصت سوره یس می نویسد: «و مراد از ((عبادت کردن و پرستیدن شیطان)) اطاعت اوست در وسوسه هایی

که می کند و به آن امر مي کند (یعنی وسوسه های شیطان را اطاعت نکنید، زیرا که) غیر از خداوند و کسانی را که خداوند دستور داده نباید اطاعت کرد»به طوری که ملاحظه می کنید، ایشان ابتدا عبادت شیطان را اطاعت از وسوسه و امر او تعریف می کند سپس می گوید غیر از خداوند و کسانی را که خداوند دستور داده نباید اطاعت کرد. کاری که آقای طباطبایی در اینجا انجام داده این است که ابتدا اطاعت را جایگزین عبادت کرده و سپس آن را به کسانی که خداوند امر فرموده تعمیم داده در حالیکه این اطاعت قابل تعمیم نیست چون جایگزین عبادت شده و حکم عبادت را دارد و خداوند در هیچ جا دستور عبادت غیر از خودش را نداده است. در حوزه حاکمیت دینی عبادت; اطاعتی است که فقط به خدا تعلق دارد و از غیر او منع شده است.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۖ فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا [۱۸:۱۱۰]

بگو من فقط بشری هستم مانند شما که به من وحی می شود خدای شما یکی بیش نیست، پس کسی که به لقای او امید دارد باید کار شایسته کند و احدی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد

پیمان ازلی ابدی



به طوری که در قرآن آمده، خداوند آدم و همسرش را در باقی مأوا داد و به آن دو گفت از هر جای آن باغ که خواستند بخورند ولی به یک درخت نزدیک نشوند.گفت: شیطان دشمن آشکار آنهاست و باید مواظب باشند کاری نکند که باعث خروج آنها از باغ شود. شیطان برای اینکه آدم و همسرش حرف خدا را پشت گوش بیندازند و امر خودش را اطاعت کنند به آن دو می گوید: خداوند شما را از این درخت نهی کرده تا مبادا به دو فرشته تبدیل شوید یا زندگی جاوید پیدا کنید. اهریمن بدین ترتیب آن دو را فریب می دهد تا فرمان خدا را پشت گوش انداخته و امر شیطان را اطاعت کنند و با خوردن از آن درخت به سختی و مشقت بیفتند. اینکه آدم و

ذریه اش باید فرمان خدا را تعبد کنند و از عبادت شیطان پرهیز نمایند همان عهد ازلی ابدی است که خداوند از آدم و بنی آدم گرفته ولی تا کنون اکثر انسانها آن را نقض کرده اند. خداوند در آستانه هبوط آدم و همسرش از آن باغ و جایگاه نیکو به آنها گفت: «هرگاه از طرف من هدایتی برایتان آمد کسی که از هدایت من پیروی کند هرگز گمراه نمی شود و به مشقت و سختی نخواهد افتاد» و حالا کتاب هدایت خدا در دستان ما، بعنوان ذریه آدم، قرار دارد. اگر به عهد خود پایبند باشیم و غیر از خدا را نپرستیم، هرگز به بیراهه نخواهیم زد و به اتحاد و یکپارچگی خواهیم رسید و خداوند وعده داده دوباره شرایط باغ را برایمان فراهم کند. اما اگر قرآن را رها کردیم و به احکام خارج از این کتاب رو آوردیم، تحت ولایت شیطان در آمدیم و او را رب و اله خود قرار داده ایم.

عهدنامه الهی



چرا سوره فاتحه در ابتدای قرآن آمده در حالیکه طبق روال این کتاب، که از سوره های بزرگ به کوچک می رود، می بایستی در انتهای قرآن قرار می گرفت؟ چرا لحن و بیان این سوره با سوره های دیگر فرق دارد و از زبان بشر حرف می زند؟ اینها از جمله مواردی هستند که از دیرباز مورد سوال بوده اند ولی تاکنون جواب قانع کننده‌ای برای شان پیدا نشده. حقیقت این است که سوره فاتحه یک عهدنامه است، عهدنامه ای که خداوند آن را تنظیم نموده و بشر متعهد شده به آن پایبند باشد. بر خواننده قرآن واجب است به عهد خود وفادار باشد در غیر این صورت در های قرآن به رویش گشوده نمی شوند و از هدایت الهی محروم خواهد ماند. این عهدنامه چهار ماده دارد که بشر متعهد می شود به آنها پایبند باشد:

۱- اینکه بپذیرد حمد از آن الله، پروردگار آدمیان، است.

۲- اینکه قبول داشته باشد الله فرمانروا و حاکم روز داوری است.

۳- اینکه بجز الله را پرستش نکند

۴- اینکه از غیر خدا انتظار یاری نداشته باشد

بشر در عوض پایبندی به عهد خود،از خداوند می خواهد او را به راه راست و درست هدایت فرماید.



اگرچه عهدنامه الهی چهار ماده دارد، ولی اساس آن بر ماده شماره سه استوار گردیده و مواد دیگر به این ماده بر می گردند و ارتباط پیدا می کنند. همانگونه که قبلاً نیز بیان شد، در آیه ۶۰ سوره یاسین، خداوند خطاب به بنی آدم می فرمایند: ای بنی آدم آیا با شما عهد نبستم شیطان را پرستش نکنید که او دشمن آشکار شماست؟ در واقع این همان عهد ازلی است که خداوند با آدم و همسرش بست و به آن دو امر کرد به آن درخت نزدیک نشوند ولی شیطان آنها

فهرست

را فریب داد تا از میوه درخت بخورند و عهد خود را بشکنند. سپس خداوند در آیه ۶۱ ادامه می دهند: من را پرستش کنید که صراط المستقیم همین است. و این یعنی اگر بشر، بند ۳ عهدنامه را رعایت کند، به راه راست دست خواهد یافت و این همان چیزی است که در عوض وفاداریش به عهدنامه از خداوند درخواست می کند: اهدنا الصراط المستقیم - ما را به راه راست هدایت فرما.

کفایت قرآن برای هدایت



هیچ معاهده ای یک طرفه نیست، باید حتماً طرف یا طرفهای دیگری نیز آن را امضا کنند و به پیمان خود وفادار باشند، در معاهده الهی نیز خداوند معاهده را امضا کرده و تعهد داده اگر بشر به عهد خود وفادار باشد، درخواستش را اجابت نموده و او را

به راه راست هدایت خواهد کرد. پروردگار در سوره بقره، درست اولین آیه بعد از عهدنامه، در پاسخ به درخواست بشر می فرمایند:

ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ[۲:۲]

این کتاب، که در حقانیتش شکی وجود ندارد، راهنمای متقین است.

آری خداوند برای اجابت خواسته بشر و هدایتش به راه درست، قرآن را به عنوان کتاب راهنمای او معرفی نموده و اعلام می کند این کتاب بشر را هدایت خواهد کرد با این شرط که به عهد خود وفا نماید و جز خدا را تعبد نکند. کلمه متقین از ریشه وقی اخذ شده و معنای ریشه ای آن حفظ کردن و نگهداری کردن است و لذا در اینجا متقین به کسانی اطلاق می شود که به پیمان خود وفا کرده و حریمی را که خداوند برایشان مشخص کرده نگه می دارند و از حدود و مقررات دین الهی حفاظت می کنند. خداوند در آیه ۷۶ آل عمران می فرمایند: بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ - آری هر کس به عهد خود وفا کند و حد نگهدارد، خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد. پس قرآن فقط متقین را هدایت می کند و متقین کسانی هستند که حد و حریم الهی را حفظ می کنند و تنها الله را تعبد می نمایند. این یگانه شرطی است که پروردگار برای هدایت بشر گذاشته با این وجود علمای مذاهب و ملأ فرقه ها، قرآن را برای هدایت کافی نمی دانند و معتقدند در قرآن

آیاتی وجود دارند که برای بشر قابل درک نیستند و نیاز به معلم دارند، معلمانی که عموماً از مقدسین مذاهب می باشند و در راس آنها پیامبر قرار گرفته و تصور می کنند خداوند به آنها علم لدنی داده است. همین باور ناصواب، حریم الهی را خدشه دار نموده و پای غیر را به قرآن باز می کند و این نقض پیمان سبب می شود تا بشر به طریقی که خداوند برایش ترسیم نموده راه نیابد و هدایت نشود. کسانی که قرآن را برای هدایت بشر کافی نمی دانند و برای فهم آیات الهی بر لزوم معلمینی با علوم غیبی و ماورایی اصرار می ورزند، غالباً برای تایید باور خود به چند آیه از قرآن تمسک می کنند که ذیلاً به بررسی آنها می پردازیم:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ[۲:۶۲]

او کسی است که در میان امیها(کسانی که بجای کتاب آسمانی پیرو دین مادریشان هستند) رسولی از خودشان برانگیخت تا آیات خدا را بر ایشان تلاوت کند و آنها را تزکیه نماید و کتاب و حکمتشان بیاموزد در حالی که پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

تعلیم کتاب و حکمت که در آیه فوق آمده دستاویزی است برای کسانی که قرآن را برای هدایت بشر کافی نمی دانند. آنها می گویند تعلیم کتاب یکی

از وظایفی است که خداوند بر عهده پیامبر گذاشته و این نشان می دهد قرآن نیاز به معلم دارد. شاید اگر در آیه فوق و چند آیه مشابه دیگر، عبارت: يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وجود نداشت، می توانستیم تعلیم کتاب را به پیامبر نسبت دهیم، اما این عبارت نشان می دهد تزکیه و تعلیم به واسطه آیات الهی صورت می گیرد و نقش رسول تنها ابلاغ آیات می باشد و اینکه رسول در امر شریعت وظیفه ای جز ابلاغ آیات ندارد چیزی است که لااقل در نه جای قرآن بر آن تاکید شده است. خداوند در آیه ۱۱۳ نساء خطاب به پیامبر می فرمایند: وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ - و خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت. این نشان می دهد رسول نیز به واسطه قرآن آموزش یافته است. خداوند همچنین در آیه ۴۴ نحل به رسول خود می فرمایند: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ - و قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را بر مردم نازل شده برایشان بیان کنی باشد که تفکر نمایند. کسانی که قرآن را برای هدایت کافی نمی دانند به این آیه تمسک می کنند تا نشان دهند قرآن نیاز به معلم و مبین دارد. در حالیکه منظور از بیان در اینجا، بیانی است که در مقابل کتمان قرار می گیرد. و این میثاقی است که خداوند نه تنها از انبیاء بلکه از تمام صاحبان و پیروان کتاب آسمانی گرفته که آیات الهی را کتمان نکنند و آنها را برای

فهرست

مردم بیان نمایند:

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ[٣:١٨٧]

و آن‌گاه که خداوند از اهل کتاب پیمان محکم گرفت که آن را حتما برای مردم بیان کنید و کتمانش نسازید. آنها این را پشت سر انداختند و آن را به بهایی ناچیزی فروختند، پس بد معامله‌ای کردند.

و اما در این میان مهمترین آیه‌ای که به آن استناد می‌کنند تا نشان دهند قرآن نیاز به معلم و مبین دارد آیه ۷ آل عمران است. احادیث و روایاتی که این آیه را تلبیس کرده اند، وانمود می کنند آیات قرآن به دو دسته تقسیم می شوند، دسته ای محکم و دسته ای متشابه، متشابهات آیاتی هستند که مبهم، مغلق و برای بشر غیر قابل فهم هستند و اگر کسی سر از خود از آنها پیروی کند به فتنه افتاده و گمراه خواهد شد. لذا آیات مذکور نیاز به تعلیم و تبیین پیامبر و کسانی دارند که او معرفی کرده است. حالا قبل از اینکه به تشریح و کالبد شکافی آیه مورد ذکر بپردازم، به عنوان یک برهان قاطع در رد این نظریه می پرسم: اگر واقعاً در قرآن آیاتی وجود دارند که جز خدا، پیامبر و عده ای معدود، کسی معنایشان را نمی داند و پیروی از آنها می تواند باعث گمراهی و فتنه شود، پس چرا کسی از این آیات متشابه خبر ندارد؟! آیا کسی قادر خواهد بود چند نمونه از این

آیات متشابه را، که گفته شده اکثر آیات قرآن را تشکیل میدهند، معرفی نماید؟!

اینک بیایید به سراغ اصل آیه برویم تا ببینیم حقیقت از چه قرار است:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ۖ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ[۳:۷]

و این هم نمونه ای از ترجمه مرسوم آیه:

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد. بعضی از آیه‌ها محکماتند، این آیه‌ها ام‌الکتاب اند، و بعضی آیه‌ها متشابهات اند. امّا آنها که در دلشان میل به باطل است، به سبب فتنه‌جویی و میل به تأویل از متشابهات پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل آن را جز خدای نمی‌داند. و آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست. و جز خردمندان پند نمی‌گیرند.

من در اینجا قصد دارم آیه را بخش بخش کنم و هر بخش را بطور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهم تا برسم به معنای کلی آیه. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ در اینجا منظور از الکتاب، کتاب آسمانی می باشد، معنی ام الکتاب نیز در قرآن مشخص شده

فهرست

و خداوند از آن بعنوان مادر کتابهای آسمانی یاد کرده است:

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ[۴۳:۴]

و قرآن، در ام الکتاب که نزد ماست، بلند مرتبه و حکیم است

با وجود اینکه خداوند معنای ام الکتاب را مشخص کرده و آن را به عنوان ماخذ قرآن معرفی نموده، ما مجاز نیستیم آیات قرآن را به دو دسته محکم و متشابه تقسیم کنیم چرا که همه آیات قرآن به ام الکتاب تعلق دارند نه فقط دسته اي از آنها ، مگر اینکه از صراحت مفهوم ام الکتاب در قرآن چشم پوشي کنیم و طبق معمول مرجع را غیر قرآن قرار داده و شروع به معني سازي های بی پایه و اساس نماییم .درصورتي که مي توان آیه فوق را به گونه دیگري ترجمه کرد که هم با دیگر آیات قرآن سازگار باشد و هم ما را از معني سازي و تمسك به تئوریهاي ضد و نقیض بي نیاز سازد.

مفسرین و مترجمین، به پیروی از روایاتی که آیه را تلبیس کرده اند، عموماً حرف من در منه آیات محکمات را برای تبعیض دانسته و بدین ترتیب آیات قرآن را به دو دسته تقسیم کرده اند: بعضی محکم و بعضی متشابه، من کاری ندارم این من از چه نوعی است، هر چه هست نمی خواهد آیات قرآن را دسته

فهرست

بندی کند بلکه نشان می دهد آیات محکمات از کتاب آسمانی هستند و عبارت «هن ام الکتاب » تاکید می کند این آیات به ام الکتاب، یعنی مرجع و ماخذ کتابهای آسمانی، تعلق دارند. در «هن ام الکتاب» می توانیم حرف من را در تقدیر بگیریم و بنویسیم:« هن من ام الکتاب» یا اصلاً نگیریم چون فرقی نمی کند. قرآن بیرمنگام که سال ۲۰۱۵ در دانشگاه بیرمنگام پیدا شد فقط دو صفحه از قرآن است با این وجود به اسم قرآن بیرمنگام معروف است.



ما به قرآن بیرمنگام که فقط دو صفحه دارد می گوییم قرآن، به قرآن عثمان طاها نیز که ۶۰۴ صفحه دارد می گوییم قرآن. قرآن با همه آیات محکماتش که شاید فقط برگی از ام الکتاب باشد، ام الکتاب است،

آن کتابی که ماخذ همه کتابهای آسمانی می باشد نیز ام الکتاب نامگذاری شده است. پس تا اینجا مشخص شد آیات محکمات از آن کتابی هستند که خداوند بر پیامبر نازل کرده و به ام الکتاب تعلق دارند. علاوه بر این خداوند در آیه ۲ سوره هود میفرمایند: كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ و این یعنی همه آیات کتاب محکم هستند، اگر همانگونه که گفته شده، بعضی از آیات کتاب محکم و بعضی متشابه بودند، بایستی می گفت: كِتَابٌ أُحْكِمَتْ بَعْضُ آيَاتُهُ

سپس خداوند می فرمایند: وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ. کلمه أُخَرُ جمع أُخری و أُخری مونث آخَرَ است. در لسان العرب و تهذیب اللغه کلمه آخَرَ اینگونه معنا شده: شيءٌ غيرُ الأَوَّلِ الذي قَبْلَهُ - چیزی است غیر از اول ما قبلش. همچنین بسیاری از تفاسیر و معاجم لغت، کلمه آخر را غیر معنا کرده اند. بدین ترتیب متوجه می شویم غیر از آیات محکمات که از کتاب آسمانی هستند و به ام الکتاب تعلق دارند، دیگر هرچه هست متشابهات است و از طرف خداوند نازل نشده اند. اما این متشابهات چه هستند و چرا به این اسم معرفی شده اند؟

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ

اگر متشابهات بخشی از آیات قرآن بودند، در جمله فوق بجای مَا تَشَابَهَ مِنْهُ می بایست متشابهات

فهرست

می آمد ولی نوشت مَا تَشَابَهَ مِنْهُ(آنچه از کتاب تشابه یافته)تا نشان دهد متشابهات متعلق به کتاب آسمانی نیستند بلکه از روی آن شبیه سازی شده اند و فقط شبیه آیات می باشند. در آیه ۷۸ همین سوره آل عمران نقل می شود بعضی از اهل کتاب مطالبی شبیه کتاب آسمانی به زبان می آورند تا مردم تصور کنند آنچه می گویند از کتاب آسمانی است در حالیکه از کتاب نیستند، می گویند از طرف خداوند است در حالیکه از طرف خدا نیستند، به خدا دروغ می بندند حال آنکه خودشان این را می دانند.

به عبارت دیگر، کاری که اهل کتاب می کردند این بود که از روی کتاب آسمانی مطالبی را شبیه سازی می کردند و بعد وانمود می کردند آنچه می گویند از کتاب آسمانی است، اینها همان متشابهاتی هستند که پیروان مذاهب می سازند و به خدا نسبت می دهند و خداوند هشدار می دهد فقط آنچه در کتاب آسمانی ثبت و ضبط شده به او تعلق دارد و غیر از آن دروغ هایی هستند که فقط از نظر لفظ با مطالب کتاب شباهت پیدا کرده اند.

می دانیم حکم سنگسار در قرآن وجود ندارد با این وجود در کتب روایی به انحاء مختلف سعی کرده اند این حکم را به خدا نسبت بدهند و آن را از نظر دینی موجه سازند.

فهرست



در بعضی روایات چنین وانمود شده که حکم سنگسار قبل از وفات پیامبر در قرآن وجود داشته و آیه آن به صورت زیر بوده است:

الشیخُ والشیخَةُ إذا زنَیَا فارْجُموهُمَا ألبتَةَ نَکَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

احتمالاً این آیه تقلبی از روی آیه ۳۸ سوره مائده شبیه سازی شده تا در ذهن چنین القاء کند که از طرف خداوند می باشد:

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ [۵:۳۸]

آنگونه که از قرآن استنباط می شود، منظور از متشابهات، احادیث و روایات هستند و محکمات نیز آیات قرآن.



باتوجه به آیه هفت آل عمران، کسانی که در پی متشابهات می روند دو هدف کلی را دنبال می کنند: یکی ابتغاء فتنه است که در اینجا به معنای ایجاد اختلال و هرج و مرج در دین و مقررات الهی می باشد. تأویل کتاب آسمانی که یکی دیگر از اهداف پیروی از متشابهات می باشد، بطوری که در آیات ۵۳ اعراف و ۳۹ یونس مشخص شده، چیزی نیست جز بهشت و جهنم اخروی که بجز الله کسی درباره آنها چیزی نمی داند و خداوند در این باره اخبار صحیح را از طریق کتاب آسمانی در اختیار بشر قرار داده است. مع الاسف، در کتب روایی اخبار زیادی درباره بهشت جهنم وجود دارند که در کتاب آسمانی موجود نیستند و دروغ و افترایی بیش نمی باشند. بعنوان مثال: در آیه ۲۴ سوره آل عمران، اهل کتاب دوره پیامبر ادعا می کردند جز چند روزی اندک، به عذاب دوزخ گرفتار نمی شوند و خداوند در پاسخ شان می گوید: همین دروغها و مفتریات است که آنها را در دینشان فریفته است. یا در آیه ۱۱۱ بقره، ادعا می کنند هیچ کس داخل بهشت نمی شود مگر اینکه یهودی یا نصارا باشد. امثال این ادعاهای کذب و دروغ در تمام مذاهب و فرقه ها یافت می شوند و همگی نشأت گرفته از متشابهاتی هستند که در طول تاریخ تمدن و تدین بشری، همواره به خدا و انبیاء و ملائکه منسوب شده اند.

وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا

فهرست

وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

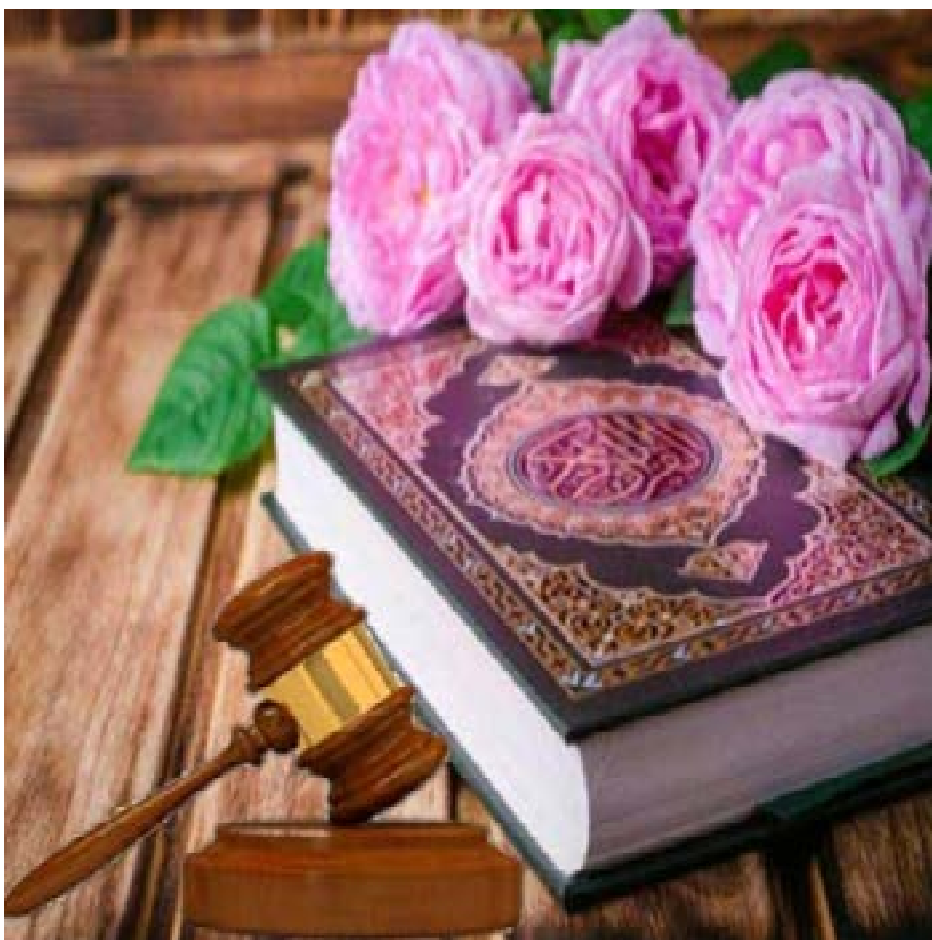
جمله فوق، بخش پایانی آیه ۷ آل عمران است. کلمه راسخون کلاً دو بار در قرآن آمده؛ یکی در این آیه و دیگری در آیه ۱۶۲ نساء، معنای ریشه ای کلمه مذکور، کمال ثبات و استقرار می باشد.کلمه العلم در قرآن غالباً به معنای کتاب آسمانی است، به همین دلیل، خداوند گاهی اهل کتاب را اوتوا الکتاب و گاهی اوتوالعم خطاب کرده است. بنابراین راسخون فی العلم کسانی هستند که به دنبال هر چیزی راه نمی افتند بلکه ثابت و استوار، پای کتاب آسمانی ایستاده اند، آنها فقط و به کتاب آسمانی ایمان می آورند- و اینکه همه کتابهای آسمانی را خداوند فرستاده است. همچنین بنابر آیه ۱۶۲ نساء راسخون فی العلم کسانی هستند که به آنچه بر پیامبر اسلام نازل شده و آنچه بر پیامبران پیشین نازل شده ایمان دارند. با توجه به آنچه تا اینجا گفته شد، ترجمه صحیح آیه ۷ آل عمران به صورت زیر می باشد:

او کسی است که بر تو کتاب نازل کرد، آیات محکمات از کتاب هستند و به ام الکتاب تعلق دارند و غیر از آن متشابهات می باشند. کسانی که از حق انحراف دارند، به منظور تاویل کتاب و ایجاد فتنه و اختلال در دین، آنچه را از کتاب تشابه یافته پیروی می کنند در حالیکه تأویل کتاب را کسی جز خدا نمی داند و آنانکه نسبت به کتاب خدا عزمی راسخ دارند، می گویند ما به آن ایمان آوردیم، همه کتابهای آسمانی از طرف پروردگار مان می باشند و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد.

در پایان، بحث محکم و متشابه را با گزیده ای از آیه ۱۵ سوره شورا خاتمه میدهم، در اینجا خداوند به پیامبر امر می کند از باورها و عقاید کسانی که در دین تفرقه می کنند و اختلال به وجود می آورند پیروی نکند و به آنها بگوید به کل کتابهای آسمانی که خدا نازل کرده ایمان آورده است: لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ به عبارت دیگر خداوند پیامبرش را از پیروی متشابهات که باعث تفرقه شده و دین را مختل می کنند بر حذر داشته و امر می کند به مردم بگوید فقط به آنچه خدا در قالب کتابهای آسمانی نازل کرده ایمان دارد. بنابراین، آنجا که راسخون فی العلم می گویند: آمَنَّا بِهِ، منظور ایمان به کتاب آسمانی است که بر پیامبر نازل شده، و اینکه می گویند:

كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا منظور این است که همه کتابهای آسمانی از جانب خداوند هستند و نباید بینشان فرق گذاشت. مانند یهود که به کتاب آسمانی نصارا ایمان نداشتند و می گفتند: لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ - نصارا بر حق نیستند. یا مثلاً در آیه ۱۱۹ آل عمران خداوند خطاب به مومنان می گویند: شما کسانی هستید که آنها(یهود) را دوست دارید ولی آنها شما را دوست ندارند و شما به همه کتابهای آسمانی ایمان دارید.

قرآن یگانه مرجع حکم الله



یادآور می شوم در حوزه حکمیت دینی، عبادت اطاعتی است که فقط و فقط مخصوص خداوند بوده و از غیر او منع شده است. در مصحف شریف اولین فرمان خداوند خطاب به بشر، امر به عبادت خودش می باشد که در آیه ۲۱ بقره آمده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ[۲:۲۱]

ای مردم! پروردگارتان که شما و کسانی که قبل از شما بودند را خلق کرد عبادت کنید، باشد که از فرمانش حفاظت کنید

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ[۲:۲۳]

و چنانچه در حقانیت آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم تردید دارید، اگر راست می گویید، سوره ای مانندش

بیاورید و شهدای خود را، که سوای الله می خوانید، صدا بزنید.

اگر بخاطر داشته باشید، ما با خدا عهد بستیم جز او را عبادت نکنیم و در عوض از او خواستیم ما را به راه راست و درست هدایت کند و خداوند در پاسخمان گفت:این کتاب(قرآن) که در حقانیت آن تردیدی نیست، متقین و کسانی که عهد خود را حفظ می کنند، هدایت می کند. و این یکی از دلایل مهمی است که نشان می دهد قرآن برای هدایت بشر کفایت می کند و به طوری که ملاحظه فرمودید، در مسیر قرآن هیچ مانعی وجود ندارد که راه را بند آورده باشد و نیاز به استعانت و یاری غیر داشته باشیم. و حالا خداوند از بشر می خواهد به عهد خود وفا کرده و پروردگارش را عبادت کند و می فرماید اگر در حقانیت و الهی بودن کتاب تردید دارید، سوره ای مانندش بیاورید، این یعنی چه؟ یعنی مرجع عبادت خداوند قرآن است و همانگونه که این کتاب برای هدایت کفایت می کند، برای عبادت نیز کافی است. در قرآن آیات فراوانی وجود دارند که حاکی از کفایت قرآن برای عبادت می باشند و بشر را از احکامی که خارج از کتاب هستند، بشدت منع و نهی می نمایند، من در اینجا قصد دارم به تعداد محدودی از این آیات اشاره کنم، برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب ممکن است بعضی آیات را تقطیع نمایم.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا.... [۶:۱۱۴]

با وجود اینکه خداوند کتابی مفصل همچون قرآن را برای شما فرستاده، آیا باید در جستجوی حاکمی غیر از الله باشم؟

این آیه، با توجه به آیات ماقبلش، در پاسخ کسانی است که احکام شیطانی را به خدا افترا می زنند و نسبت می دهند، فحوای کلامش این است که با وجود قرآن، که حکم الله است و همه چیز را به تفصیل بیان کرده، نباید حاکمی غیر از الله را برگزید و به دنبال حکم غیر خدا رفت. قرآن به ما می آموزد، حکم خداوند فقط آن چیزی است که در کتاب آسمانی ثبت و ضبط شده و هر حکمی که به دین مربوط می شود باید در آن باشد و الا یک حکم الهی نیست.

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ[۵:۵۰]

آیا (با وجود حکم خدا) در جستجوی حکم جاهلیت هستند؟ برای قومی که به خدا یقین دارند، حکم چه کسی بهتر از حکم خداست؟

آیه فوق دنباله ای دارد که از آیه ۴۳ مائده شروع می شود، به نظر می‌رسد عده‌ای از یهودیان، پیامبر را بر سر مسئله ای حَکَم قرار می دهند و خداوند خطاب به وی می فرماید: چگونه تو را حَکَم قرار میدهند، در حالیکه از تورات که نزد آنهاست، و درش حکم

خداست، روگردانند؟! سپس می گوید: ما تورات را که در آن نور و هدایت است نازل کردیم و پیامبرانی که تسلیم امر خدا بودند، و نیر علمای دینی، بر اساس تورات برای یهود حکم می کردند ... و هر کس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند کافر است. باز ادامه می دهد؛ ما در تورات نوشتیم نفس در مقابل نفس، چشم در مقابل چشم... و هر کس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند کافر است... و اهل انجیل نیز باید به به آنچه خدا در انجیل نازل کرده حکم کنند و هر کس به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند فاسق است.

در اینجا خداوند دوباره پیامبر را مخاطب قرار می دهد و می فرماید:و بر تو نیز کتاب آسمانی نازل کردیم، در حالیکه کتابهای آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند و شاهد بر آنهاست، به آنچه خدا بر تو نازل کرده بین آنها حکم کن و از باورهای پوچ آنها پیروی نکن... و باز تکرار می کند؛به آنچه خدا بر تو نازل کرده بین آنها حکم کن و از باورهای پوچشان پیروی نکن.







خداوند در این آیات به حق سنگ تمام میگذارد و در اینکه کتاب آسمان یگانه مرجع حکم الله است همه تردیدها را از بین میبرد. پس بدانید و آگاه باشید! هر کس به کتاب خدا، که تصدیق کنند و شاهد بر همه کتابهای آسمانی پیشین است، حکم نکند، ظالم است و کافر است و فاسق. تصور میکنم حالا مفهوم آیه افحکم الجاهلیه یبغون را بهتر متوجه شوید، یعنی با وجود کتابهای آسمانی که نور هستند و هدایت، بازهم دنبال احکامی می گردید که مبنایشان ظلمت

است و جهالت؟!

اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ[۷:۳]

دیگر از این واضح تر و کامل تر نمی شود! قبل از آیه فوق، خداوند به کتابی اشاره می کند که بر پیامبر نازل شده و حالا خیلی صریح و روشن می گوید: از آنچه از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید و از اولیاء غیر او پیروی نکنید، چه اندک متذکر و متوجه می شوید!

واقعاً در طول تاریخ، کسانی که از کلام پروردگار تبعیت کرده اند همواره در اقلیت بوده اند. اکثریت مردم هیچگاه کتاب خدا را برای تعبد و تبعیت کافی ندانسته و همواره به اولیائی رو آورده اند تا کتاب خدا را برایشان تکمیل کنند و آنها را در مسیر هدایت یاری نمایند. دیگر غافل از اینکه در پس تمام این اولیاء، شیاطین بوده اند که زمام هدایت مردم را در دست داشته اند.

....إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ[۷:۳۰]

آنها بجای خدا شیاطین را اولیاء خود گرفته اند و گمان می برند هدایت یافته اند

کسانی که از کتاب خدا تبعیت می کنند، خود را تحت ولایت او قرار داده اند و کسانی که این کتاب را کافی نمی دانند و به خارج آن رجوع می کنند، بی تردید تحت ولایت شیاطین قرار گرفته اند

و خودشان این را نمی دانند. تبعیت از خدا به معنی تبعیت از حدیث اوست و به همین ترتیب تبعیت از اولیا نیز به معنای تبعیت از حرف و حدیثی است که به اولیا منسوب شده است. وقتی ما از خداوند درخواست کردیم به راه راست هدایتمان کند، در پاسخ، کتابش را معرفی کرد و فرمود:

ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ

و در جایی دیگر می فرمایند:

وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ... [۶:۱۵۳]

این قرآن راه مستقیم من است پس از آن تبعیت کنید و از راه هایی که شما را از راه من متفرق می سازند تبعیت نکنید.

این آیه از نظر معنایی شبیه آیه ۳ اعراف است که می گفت: از آنچه پروردگارتان نازل کرده پیروی کنید و از اولیاء غیر او تبعیت نکنید. علاوه بر اینها دههای آیه دیگر وجود دارند که ما را به تبعیت از قرآن دعوت می کنند و از هر آنچه خارج از قرآن قرار گرفته، و معمولاً به اولیا منسوب می شود، منع می نمایند. با این وجود، همانگونه که پروردگار فرمودند، کسانی که قرآن را یگانه ماخذ و مرجع دین خود قرار می دهند همواره در اقلیت بوده و هستند. متاسفانه اکثریت مردم کتاب آسمانی را ناقص و ناکافی می دانند.

فهرست

معنا و مفهوم لا اله الا الله

اکثر مردم از لا اله الا الله این را می‌فهمند که تا آن را به زبان نیاورند مسلمان نمی شوند! بعضی نیز برای محکم کاری و ثواب بردن یا برآورده شدن حاجاتشان یک تسبیح دست می گیرند و هی می گویند: لا اله الا الله، لا اله الا الله، لا اله الا الله، صدبار، هزار بار، هرچه بیشتر بهتر!



این مفهوم عامیانه لا اله الا الله است، درست همانگونه که مفهوم عامیانه تسبیح نیز این شکلی است:



اگر بخواهیم معنای قرآنی لا اله الا الله را دریابیم، اول باید بدانیم اله در قرآن به چه معناست. در فرهنگ قرآن، پرکاربرد ترین و مهم ترین معنای اله، مربوط است به حاکمیت دینی و معمولاً به کسی اطلاق می شود که در حوزه حاکمیت دینی صاحب حکم است. فرعون یکی از افرادی است که در این حوزه قدرت زیادی بدست آورده بود.



او و کاهنانش موسی و هارون را جادوگر و کافر معرفی می کردند که آمده اند تا مردم را از سرزمینشان بیرون کنند و دین والای آنها را از بر اندازند. در آیه ۲۹ شعرا نقل شده که فرعون به موسی می گوید:

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ[۲۶: ۲۹]

اگر بجز من الهی برگزینی، تو را زندانی خواهم کرد!

بطوری که از قرآن استنباط می شود، فرعون و آلش به الله و ملائکه اعتقاد داشتند ولی مانند بسیاری از اقوام دیگر، خدای وحده را باور نداشتند و آلهه ای را با او شریک می ساختند و این چیزی است که به صراحت در قرآن بیان شده است. با همه این حرفها، چرا فرعون به موسی یک چنین چیزی می گوید؟ کسی که خودش آلهه ای دارد چرا به موسی می گوید حق ندارد غیر از او الهی برگزینند؟! جواب این است که فرعون دارد از جایگاه حاکمیت دینی حرف می زند و خود را نماینده تام الاختیار خدایان بر زمین می داند. او می گوید:

.....مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ[۲۹: ۴۰]

جز آنچه را خود مصلحت می بینم به شما نشان نمی دهم و جز به راه راست هدایتتان نمی کنم.

اشکال فرعون در اینجاست که قصد دارد به رأی خودش مردم را هدایت کند و این همان چیزی است که او را به اله تبدیل می کند. در حالیکه حتی یک پیامبر نیز حق ندارد مردم را به رای و نظر خودش هدایت کند و باید به رأی و نظر الله، که در کتاب آسمانی مکتوب شده، حکم کند.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ...

[۴:۱۰۵]

فهرست

ما قرآن را به حق(با حق) بر تو نازل کردیم تا بواسطه آنچه خداوند در این کتاب به تو نشان داده، بین مردم حکم کنی

قرآن نقل می کند هر پیامبری که مبعوث شد خطاب به قوم خود گفت:

يَاقَوۡمِ اعۡبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُ

ای قوم من خدا را عبادت کنید که جز او شما را خدایی نیست

ما قبلاً با معنای قرآنی عبادت آشنا شدیم و دانستیم در حوزه حاکمیت دینی، عبادت اطاعتی است که فقط و فقط مخصوص خدا بوده و لا غیر. حالا وقتی می گوید الله را عبادت کنید که جز خدا شما را الهی نیست، یعنی در حوزه دین، هیچ حاکمی که بتوان حکم او را تعبد کرد وجود ندارد. در سوره یوسف آیه ۶۷ نقل شده وقتی یعقوب برای بار دوم فرزندان خود را روانه مصر می کند به آنها می گوید: ای فرزندان من، همه از یک دروازه وارد نشوید، از درهای متفرق وارد شوید، دستور من نسبت به چیزی شما را از خدا بی نیاز نمی کند.

قطعاً حکم یعقوب تا زمانی که در مقام پیامبر خداست همواره اغنا کننده است چون حکم خدا را می رساند و ابلاغ می کند اما زمانی که از خودش حکم صادر می کند، دیگر اینگونه نیست و حکمش قابل تعبد نمی باشد و هر کس حکم او، یا حکمی را

که به او منسوب شده، تعبد کند او را اله قرار داده است، به همین خاطر است که در ادامه گوید:

إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

حکم فقط از آن خداست، من به او توکل کرده ام و متوکلین نیز باید به خدا توکل کنند(نه به من)

یوسف نیز، آنجا که دارد هم سلولی های خود را نصیحت می کند، این خطاب را کامل کرده و می گوید:

إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ[۱۲:۴۰]

حکم فقط متعلق به خداست، امر کرده جز(حکم) او را تعبد نکنید، دین درست این است ولی اکثر مردم این را نمی دانند.

اکثر مردم نمی دانند که الله یگانه حاکم شریعت است، نمی دانند احکام قابل تعبد فقط در قرآن ثبت و ضبط شده اند، نمی دانند هر کس حکم احدی غیر از الله را تعبد کند او را اله خود قرار داده است. چرا نمی دانند؟ آیا خداوند آنها را از این موضوع آگاه نکرده؟ آیا اطلاعات لازم را به آنها نداده؟ خداوند در کتاب آسمانی اطلاعات و آگاهی های لازم را به مردم داده و آنقدر تکرار کرده و تکرار که به حد افراط رسیده است. مشکل در نقص اطلاعات نیست، در کوتاهی کتاب آسمانی نیست، مشکل زیر سر شرک و غفلت اکثریت مردم از آیات الهی و کتاب آسمانی است.

شرک بزرگترین آفت اسلام

از منظر قرآن، شرک یعنی اینکه به کلمه لا اله الا الله پایبند نباشی و قبول نکنی حاکمیت دینی مختص خداوند است. یعنی اینکه کسی یا چیزی را در حکم خدا شریک کنی در حالی که الله تعالی می فرماید احدی را در حکمش شریک نمی سازد - وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا. با این وجود، در طول تاریخ تمدن و تدین بشری، افرادی که الله به تنهایی را قبول داشته و کسی را در حکمش شریک نساخته اند، به شهادت قرآن همواره در اقلیت بوده اند.

وقتی خداوند، هود را در میان قوم عاد مبعوث می کند، مانند هر پیامبر دیگری خطاب به قومش می گوید: اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ - خدا را تعبد کنید که جز او شما را خدایی نیست. قوم هود نیز طبق روال سایر اقوام انبیاء، پیامبر خود را نادان و دروغگو خطاب می کنند و می گویند:

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ[۷:۷۰]

گفتند: آیا به سراغمان آمده ای تا فقط خدا را بپرستیم و آنچه را پدرانمان می پرستیدند رها نماییم؟! اگر راست می گویی آن چه را به ما وعده می دهی بیاور!

در حقیقت، هود با دعوت قوم خود به پرستش صرف الله، داشت آنها را از پیروی و تعبد باورها و عقایدی آباء اجدادی شان منع می کرد، باورهایی که

از گذشته های دور می آمدند وبه طرق مختلفی به الله منسوب می شدند و انسانهای بسیاری در طول قرون متمادی به آنها پایبند بوده اند. یعنی این همه انسان در طول این همه سال اشتباه می کردند و فقط هود راست می گفت؟! و همین اتکاء و اعتماد به قدمت و کثرت باعث می شد تا قومش زیر بار تعالیم او نروند و باز به همین خاطر بود که اکثر مردم فرستادگان خدا را شاعر، ساحر، دیوانه، کاهن، سفیه، دروغگو و گمراه می پنداشتند و حرفهای آنها به نظرشان عجیب و غریب می نمود:

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ ۖ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ[۳۸:۴]

و از اینکه بیم دهنده ای از خودشان برایشان آمده تعجب کردند و کافران گفتند: این جادوگری دیوانه است.

أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ[۳۸:۵]

این واقعاً چیز عجیبی است! آیا او به جای خدایان، خدایی واحد را قرار داده؟!

مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ[۳۸:۷]

ما هرگز چنین چیزی را در آیین دیگری نشنیده ایم، این یک بدعت است، دروغی است که خودش بافته.

مردم همواره باورهای دین مادری و آباء اجدادی را بر دین الهی ترجیح می دهند، چون با آنها زاده شده و بزرگ شده اند و غیر آن برایشان عجیب و غریب می نماید، آنها اصالت را به دین مادری و

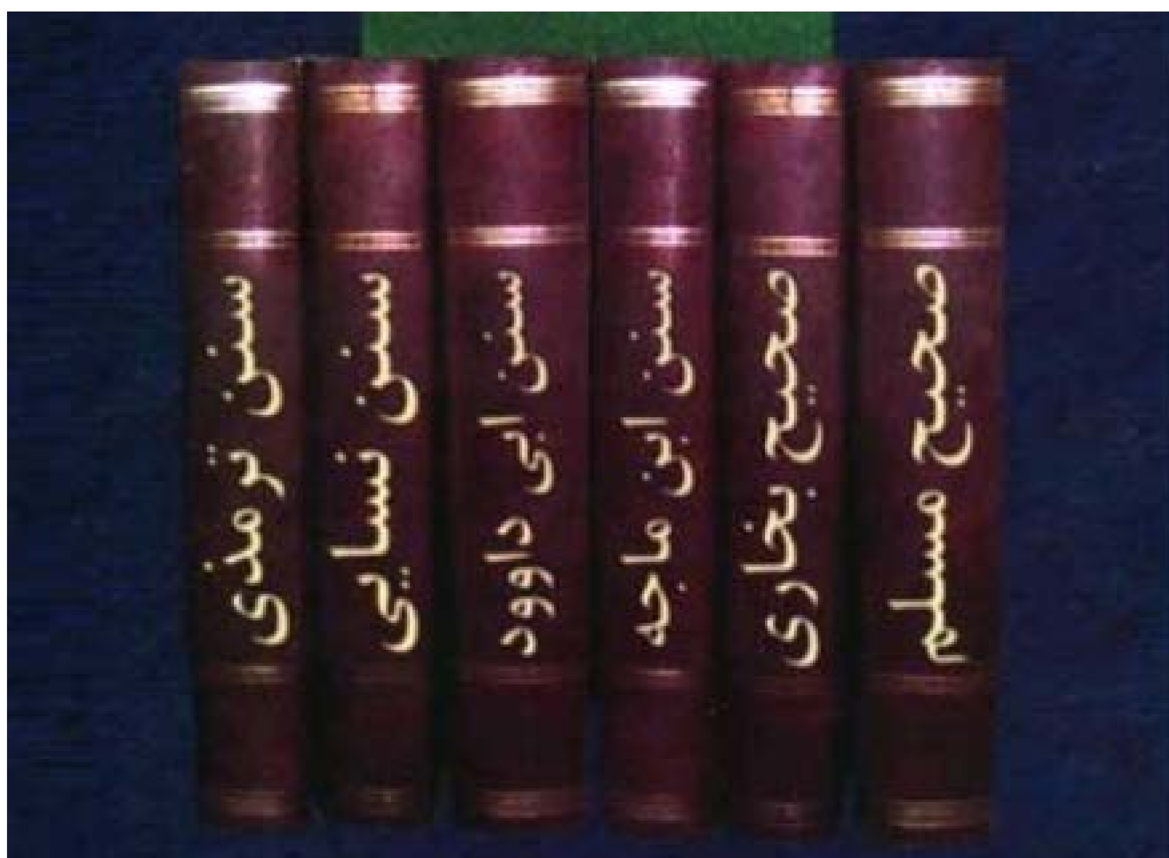
عقایدی می دهند که یا در کتاب آسمانی نیستند و یا اگر اسمشان هست به شکلی دیگر در آمده ند دقیقاً به همین خاطر است که کلام الله را به تنهایی کافی نمی دانند. تصور می کنند چیزی که نسل به نسل و سینه به سینه از آباء اولین و گذشتگانشان رسیده کاملاً صحیح و بی نقص است دیگر غافل از اینکه به مرور زمان تغییر شکل پیدا کرده و دگرگون شده است.

مطلبی که الان می خواهم بیان کنم جایش اینجا نیست فقط به عنوان مثال می آورم: نمازی که در قرآن اسم برده شده با نمازهای پنجگانه ای که شیعیان و اهل سنت اقامه می کنند فرق دارد، اگرچه نامش همان است ولی شکلش به مرور زمان تغییر پیدا کرده ، مانند میدان توپخانه حاضر که با میدان توپخانه عهد قاجار بسیار متفاوت می باشد هر چند نامشان یکی است، شیعه و سنی قویاً معتقدند نمازی که در قالب سنت یا عترت، نسل به نسل و سینه به سینه، از گذشته(آباء اولین) به آنها رسیده دقیقاً همان نمازی است که رسول الله اقامه می کرده لذا هر کس آنها را به تبعیت از خدای وحده(کتاب آسمانی) دعوت کند نخواهند پذیرفت و همان حرفهایی را به او می زنند که قوم نوح و هود و غیره در مقابل تعالیم کتاب آسمانی زدند: آیا به ما می گویی فقط احکام قرآن را تعبد کنیم و آنچه را گذشتگان به تبع عترت و سنت (آباء اولین)

انجام می دادند ترک نماییم؟! اگر راست میگویی و ما حق نداریم به احکام خارج از قرآن رو بیاوریم، در کجای قرآن گفته شده نماز صبح دو رکعت است؟! این یعنی شیعه و سنی نیز اصالت را به سنت می دهند. به همین خاطر است که قرآن را ناقص و نا کافی میدانند چون در سنت چیزهایی وجود دارد که در قرآن نیست و چون نیست، در نتیجه از نظر این دو فرقه قرآن ناقص است!

گفتیم شرک یعنی اینکه کسی یا چیزی را در حکم خدا شریک کنیم در حالی که الله تعالی می فرماید احدی را در حکمش شریک نمی سازد و حالا شیعه و سنی، عترت و سنت را در حکم خدا شریک می سازند و به زبان خودشان خیلی صریح و روشن می گویند: عترت و سنت شرکای قرآن(حکم الله) هستند. یعنی کتاب قرآن یک طرف، صحاح سته اهل سنت و اصول اربعه اهل عترت(شیعه) نیز یک طرف.





اگر من صحاح سته و اصول اربعه را جایگزین سنت و عترت میکنم بخاطر این است که این دو فقره کتاب، عمدتاً ماخذ و مرجع احکام سنتی و عترتی هستند. شرک یعنی اینکه بگوییم قرآن(حکم الله) به تنهایی کفایت نمی کند و احکام سنتی و عترتی نیز باید مشارکت داده شوند تا دین کامل شود. شیعه می گوید خدای وحده کافی نیست و نمی گوید فقط کتاب الله بلکه می گوید کتاب الله و عترت، اهل سنت نیز قرآن وحده را کافی نمی دانند و می گویند: کتاب الله وسنت رسول الله.

فقط شیعه و سنی نیستند که اصالت را به نقلهای آباء و اجدادی می دهند و کتاب آسمانی را کافی نمی دانند، تمام اقوام انبیائی که قرآن احوالشان را نقل می کند، کتاب خدا را کافی ندانسته و اصالت را به عقاید آباء اجدادی شان داده اند در صورتی که خداوند کتاب آسمانی را کافی و کامل دانسته و

اصالت را به این کتاب می دهد و عقاید و باورهایی را که در این کتاب نیستند باطل و پوچ می داند.

بطوری که در آیات ۱۴۹ تا ۱۵۷ سوره صافات نیز نقل شده، قوم پیامبر عقیده داشتند خداوند ملائکه را بعنوان دختران خود به فرزندی گرفته و به همین دلیل بود که ملائکه را تعبد می کردند، البته نه بطور مستقیم بلکه از طریق نقل هایی که از آباء اولینشان به آنها می رسید. خداوند در مقابل این عقیده باطل به آنها می گوید:

فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ[۳۷:۱۵۷]

اگر راست میگویید کتاب آسمانی تان را بیاورید.

این یعنی چه؟ یعنی کتاب آسمانی اصل و مرجع دین است، هر عقیده و باوری باید در کتاب باشد و الا پوچ و دروغ است. قرآن به ما می آموزد تمام کسانی که کتاب خدا را به تنهایی کافی نمی دانند و برای حکم الله شریک قائل می شوند، آنچه را با حکم خدا شریک می سازند، به انبیاء و ملائکه نسبت می دهند و ادعا میکنند خدا خودش خواسته و امر فرموده تا رسولان و فرستادگانش را تعبد نمایند. به همین ترتیب فریقین سنی و شیعه نیز هرگز سنت و عترت را چیزی جدای از امر خدا نمی دانند و حتی تصور هم نمی کنند که با تبعیت و تعبد سنت و عترت نسبت به پروردگارشان شرک می ورزند چون معتقدند خدا خودش فرموده چنین کنند.

فهرست

انبیاء و ملائکه شرکای خدا نیستند

همواره اینگونه بوده که وقتی بشر خواسته چیزی را به خدا نسبت دهد، معمولاً از طریق ملائکه، انبیاء و کسانی که به آنها وابسته شده اند، این کار را کرده است. این در واقع الگو برداری از کار خداوند است چون پروردگار از طریق ملائکه و پیامبران با بشر حرف زده است. قوم پیامبر معتقد بودند هر کاری به تبعیت از آباء اولینشان انجام می دهند در اصل امر خداست که به ملائکه ابلاغ شده و آنها نیز همان را به بشر ابلاغ کرده اند. اگر کسی به آنها می گفت چرا ملائکه را عبادت می کنید، زیرش نمی زدند چون اولا معنای عبادت را می دانستند ثانیاً تصور می کردند در اصل دارند خدا را عبادت می کنند و ملائکه واسطه هایی هستند که تعبد آنها باعث تقرب به الله می شود.

لات، منات و عزّا



وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ إِنَاثًا ۚ أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ ۚ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ[۴۳:۱۹]

و ملائکه را که همگی بندگان و فرمانبرداران رحمان هستند ماده انگاشتند، آیا شاهد خلقت آنها بودند؟! زودا که شهادتشان نوشته شود و مورد بازخواست قرار گیرند

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ ۗ مَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ[۴۳:۲۰]

گفتند اگر رحمان می خواست ما آنها را تعبد نمی کردیم، آنها به آنچه می گویند علم ندارند بلکه از روی توهم و گمان می گویند

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ[۴۳:۲۱]

مگر پیش از این به آنها کتابی داده بودیم و آنها با تمسک به آن کتاب چنین عقایدی را از خود بروز می دهند؟!

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ[۴۳:۲۲]

بلکه گفتند ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و با پیروی از آثار بجا مانده از آنها هدایت یافته ایم

وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ[۴۳:۲۳]

بدین ترتیب پیش از تو هیچ نذیری در هیچ قریه ای نفرستادیم مگر اینکه متنعمان آن گفتند، ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنها اقتدا می کنیم

این آیات واقعاً همه چیز را تمام کرده و گفتنی ها را گفته اند: اینکه مردم همیشه و در تمام اعصار تاریخ از پیش خود دختران و پسران، خاندان و اولیائی برای خدا جعل می کنند و آنها را تعبد و تبعیت می نمایند

در حالی که نه به کاری که میکنند علمی دارند و نه مدرکی که خداوند تاییدش کرده باشد. تنها مدرکی که ارائه می دهند، آثار برجا مانده از آباء اولینشان می باشد. آنها اصول دینشان را بر نقلهای گذشتگان قرار داده اند، نقل هایی که از اعماق تاریک تاریخ می آیند و منشاء و مصدر آنها مشخص نیست؟! آنها هر کاری به تبع سنتهای گذشتگان انجام می دهند و هر کسی را تبعیت و تعبد می کنند ادعا میکنند خدا خودش خواسته و خدا خودش امر کرده، خدا کجا خواسته؟کجا امر کرده؟ اگر خواسته، اگر امر کرده پس چرا اثری از آن در کتاب آسمانی، که تنها مرجع مورد تایید خداوند است، یافت نمی شود؟! این که یافت نمی شود دلیلش ناقص بودن و نا تمام بودن کتاب نیست بلکه علتش این است که دروغ و افترایی بیش نیستند که به خدا نسبت داده شده اند.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ ۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا ۗ قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا ۖ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ[۶:۱۴۸]

کسانی که شرک ورزیدند به زودی خواهند گفت(تو دروغ می گویی) اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان، هرگز شرک نمی ورزیدیم و چیزی را حرام نمی کردیم، گذشتگان نیز همین گونه آیات الهی را تکذیب کردند و دروغ پنداشتند تا اینکه طعم عذاب ما را چشیدن. بگو

فهرست

آیا از علم الهی(کتاب آسمانی) چیزی نزد شماست(و شما با اتکاء به آن دارید این کارها را میکنید؟! اگر راست می گویید) آن را به ما نشان دهید، بلکه شما تبعیت نمی کنید مگر از ظن و گمان و دارید حرفهای بی سند و مدرک می زنید

در صدر اسلام، بازار لات و منات و عزّا(سه فرشته مقرب) داغ بود که با ظهور پیامبر به سردی گرایید ولی در گذر ایام دوباره داغ شد. با این تفاوت که لات و منات و عزّا رفتند و جای خود را به اولیائی دیگر دادند. کسانی که دینشان را بر اساس حرف و حدیث اولیاء غیر خدا بنا نهاده و از کتاب آسمانی بی خبر و غافل مانده اند، اگر کسی از کتاب خدا برایشان بگوید حرفهایش را تکذیب کرده و زیر بارش نخواهند رفت، به عنوان مثال خداوند در آیه ۹۶ سوره مائده، خیلی صریح و روشن، صید و طعام دریا را حلال اعلام کرده و فرموده:

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ

صید دریا و طعام آن برای شما و رهگذران حلال است.

در حالی که علما فتوا می دهند بجز ماهی پولک دار و میگو، خوردن سایر آبزیان حرام است!

فهرست

قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا



جالب است بدانید آنان که چنین فتوایی می دهند هیچ مدرکی در دست ندارند جز روایتی که می گوید: خداوند یهودیان را مسخ کرد، آنان را که در خشکی مسخ کرد شدند میمون و خوک و سوسمار و غیره و کسانی را که در دریا مسخ کرد شدند ماهی بدون پولک، مار ماهی و غیره. روی این حساب ماهیان بدون پولک حرام هستند، آدم که یهودی نمی خورد! اگر از آنها بپرسی در کجای کتاب خدا چنین فتوایی داده شده خواهند گفت: کتاب خدا کامل نیست، اگر هست بگو ببینم در کجای این کتاب گفته شده نماز صبح دو رکعت است؟! به زعم این افراد، کسی که آبزیان بدون پولک را تحریم کرده از طرف خدا حکم

داشته و طبیعتاً خدا خودش به او امر کرده تا این را بگوید. اگر خدا می خواست ما هرگز ماهیان بدون پولک را حرام نمی کردیم! و چیزی را با خدا شریک نمی ساختیم، حکم آل الله مانند حکم قرآن است چون آنها شرکای بر حق قرآن(حکم الله) هستند.

السلام علیك یا شریك القرآن



وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ ۚ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۚ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ[۳۵:۱۶]

و کسانی که شرک ورزیدند گویند: اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان، سوای حکم او چیزی را تعبد نمی کردیم و سوای حکم او چیزی را حرام نمی کردیم، گذشتگان نیز به همین صورت عمل کردند، آیا پیامبران جز تبلیغ

روشن و آشکار وظیفه دیگری دارند؟

و این رویه ایست که همواره بوده و همواره خواهد بود، گذشتگان حلال خدا را حرام می کردند و به پروردگارشان شرک می ورزیدند و ادعا می کردند خدا خودش گفته، خدا خودش امر فرموده که چنان کنند و حالا ما شاهد هستیم آیندگان نیز شرک می ورزند و تحریم می کنند و می گویند: خدا خودش خواسته، خدا خودش امر فرموده! خدا کجا خواسته؟! کجا فرموده؟!

فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

اگر راست میگویید کتابتان را بیاورید و نشان دهید!

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا ۗ قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ ۖ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ[۷:۲۸]

و چون کار زشت و نا پسندی انجام دهند، گویند پدرانمان را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان کار امر فرموده است، بگو خداوند به امور قبیح و ناشایست امر نمی کند، آیا ندانسته چیزی را به خدا می بندید؟!

کسانی که آیه فوق دارد درباره شان حرف می زند قوم پیامبر هستند، عامه مردم گمان می کنند آنها مردمی بت پرست بودند که به خدا اعتقادی نداشتند و خدایانشان مجسمه هایی بودند که با دست خود می ساختند و بعد از اینکه حضرت محمد مجسمه ها را از بین برد، بساط بت و بت پرستی به کلی

برچیده شد و جای خود را به توحید و یکتاپرستی داد. در حقیقت مجسمه هایی که آنها با دست خود می ساختند نمادهایی از اولیاء و مقربین درگاه الهی و شرکای آنها در نزد خدا بودند. اینکه تصور کنیم آن قوم صرفاً با مجسمه هایی بی جان راز و نیاز می کردند، تصور درستی نیست و کسانی که چنین تصوری دارند، که البته کم هم نیستند، از قرآن غافل و بی اطلاع اند . واقعیت این است که قوم پیامبر و اقوام دیگری که قرآن از آنها اسم برده، خدا را باور داشتند اما نه به تنهایی، بلکه همراه با شریک شرکایی که به زعم مردم، همگی تحت فرمان الله بودند و بی اذن او کاری انجام نمی دادند در حالی که خدا خودش می گوید در آسمانها و زمین آنها را نمی شناسد و ظن و گمانی بیش نیستند.

حالا اجازه دهید برگردیم سر آیه تا نظرتان را به مطلب مهمی جلب کنم؛ گفته شد قوم پیامبر به تبعیت از پدرانشان اعمال زشت و ناپسندی را که مرتکب می شدند به خدا نسبت می دادند و ادعا می کردند خدا خودش امر کرده تا چنان کنند. اما آنها چگونه و به چه دلیلی اعمال خود را به امر خدا نسبت می دادند؟

جوابش زیاد سخت نیست، در فرایند وحی، خداوند احکام و اوامر خود را از طریق فرشته وحی به دست پیامبران می رساند و آنها نیز به نوبه خود آن احکام را در قالب کتاب آسمانی به سمع و نظر

مردم می رساندند. اولیاء و شرکایی که قوم پیامبر بین خود و خدا واسطه قرار می دادند به زعم آنها فرشتگان بودند و با توجه به آیاتی که بیان شد آنها ادعا می کردند خدا خودش امر کرده فرشتگان را عبادت کنند. پس تا اینجا مشخص می شود آن قوم اوامر و احکام الهی را از طریق فرشتگان خیالی دریافت می کردند. اما چگونه؟ قوم پیامبر که قبل از او پیامبری به خود ندیده بودند پس چگونه احکام را از فرشتگان دریافت می کردند؟

همیشه در میان مردم، افرادی وجود دارند که ادعا می کنند یا ادعا می شود با موجودات ماورایی در ارتباط هستند، معمولاً در هر قوم و ملت و دین و مسلکی از این افراد پیدا می شوند که نقش نواب زمینی را برای موجودات غیبی و غایب بازی می کنند که البته هرچه در در طول تاریخ عقب و عقب تر میرویم نقش این افراد پررنگ تر می شود و حرف و حدیث بیشتری از آنها می شنویم. در اینجا نقش پدران یا همان آباء اولین، انتقال نسل به نسل و سینه به سینه این حرف و حدیثها از گذشته های دور تا حال حاضر است که البته به این مجموعه باید حرف و حدیث هایی را که به انبیاء و مقدسین نیز نسبت داده می شود اضافه کرد.

معمولاً وقتی کلمات فاحشه و فحشاء به گوش میرسند، اولین چیزی که در ذهن تداعی می شود، عمل زناست. در حالیکه فحشا، مخصوصاً وقتی بصورت

مطلق (الفحشاء) باشد به هر عمل قبیح و ناشایستی اطلاق می شود. مثلاً در آیه ۱۳۷ سوره انعام آمده است که مشرکین فرزندان خود را به امر شرکایشان یعنی ملائکه، قربانی می کردند و می کشتند و این یکی از فواحشی است که آن قوم به تبع آباء اولینشان انجام می دادند و تصور می کردند خدا آنها را بدان کار امر فرموده است. یا اصلاً چرا راه دور برویم، در قرآن حکم زانی و زانیه صد ضربه شلاق است با این وجود شیعه و سنی بجای شلاق زدن سنگسار می کنند! آیا در قرآن حکم سنگسار وجود دارد؟! خیر. پس این دو فرقه به تبعیت از چه کسی سنگسار می کنند؟ آباء اولین. این حقیقت ماجراست ولی آنها این حقیقت را نمی پذیرند و ترجیح می دهند بجای سنت آباء اولین بگویند سنت رسول الله، حالا اگر از آنها بپرسی رسول الله چه موقع و به چه مناسبتی این حکم را صادر کرده بلافاصله پاسخ خواهند داد: قال فلان عن فلان عن فلان....عن فلان عن رسول الله. این سلسله فلان عن فلانها در حقیقت همان آباء اولین هستند که نسل به نسل و سینه به سینه حکم سنگسار را از تاریکی های تاریخ به ما رسانده اند. کسانی که حکم صریح و روشن قرآن را رها کرده و در برابر حکمی که فقط به پیامبر منسوب شده، تسلیم می شوند، او را اله خود قرار داده و به پروردگار خود شرک ورزیده اند، هرچند که بگویند خدا خودش خواسته، خدا خودش امر کرده.

انبیاء و ملائکه را به خدایی نگیرید

به نظر شما اگر کسی بخواهد سخن یا حکمی دینی را به خدا ببندد چگونه این کار را انجام می دهد؟ آیا اگر بگوید پیامبر به خوابم آمد، عملی است؟ یا اگر بگوید خدا به من وحی کرد کسی حرفش را باور می کند؟ پس چکار باید کند؟! بهترین راهش این است که به سلسله آباء اولین بیاویزد. این سلسله در اعماق تاریخ، که در آنجا چیزی قابل رویت نیست همواره به انبیاء و دور و بری های شان و به ملائکه و نواب شان وصل است، که البته در راس آنها خدا به حکمرانی نشسته است.

دایی بنده، خدایش بیامرزد، تعریف میکرد دوستی داشت که در ایام رمضان برای تبلیغ به یکی از روستاها رفته بود و هر شب به او آش و حلیم می دادند، دید اگر وضع به همین صورت ادامه پیدا کند دوام نمی آورد این بود که شبی به منبر می رود و می گوید: من امروز در فلان کتاب به حدیثی تکان دهنده برخوردم که می گفت: هر کس بخورد در شبهای رمضان کباب، خداوند هفتاد هزار ملک بر او نازل می کند که چنین می کنند و چنان. می گوید از آن شب به بعد اوضاع رو به راه شد و کباب جایگزین آش و حلیم گردید!

خداوند در آیه ۷۸ سوره بقره می فرمایند بعضی از اهل کتاب امی هستند و از کتاب آسمانی و دین

الهی چیزی نمی دانند مگر پاره ای چیزهای دلبخواهی که خارج از حدود و مقررات کتاب هستند. دقت داشته باشید کلمه امی به معنی درس نخوانده و بی سواد نیست، در فرهنگ قرآن امی به کسی اطلاق می شود که از کتاب آسمانی غافل و بی اطلاع بوده و عملاً از کتاب پیروی نمی کند و دنباله رو باورها و عقاید دین مادریش می باشد. اگر باور کرده اید که امی به معنای بی سواد است، ببینید چگونه می توانید این معنا را بر آیات زیر منطبق نمایید.

...وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ...[۳:۲۰]

به کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده و امی ها بگو

آیا آنجا که می گوید به امیها و آنان که کتاب به ایشان داده شده بگو منظورش این است که به سواد داران و بی سوادان بگو؟! یا به اهل کتاب و مشرکین بگو؟ بسیاری از مترجمین من جمله مکارم شیرازی، فولادوند، انصاریان و غیره امیین را مشرکین معنا کرده اند.. یا آنجا که می فرمایند :

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ...[۶۲:۲]

او کسی است که در میان امی ها رسولی از خودشان مبعوث کرد...

آیا منظور این است که از میان بی سوادان بیسوادی مثل خودشان را به رسالت بر انگیخت یا از میان بی کتاب ها یکی مثل خودشان؟ اگر منظور از امی بی سواد است یعنی همه قوم پیامبر مانند

خودش بی سواد بوده اند؟! یا آنجا که می گوید:

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ... [۳:۷۵]

و از اهل کتاب، کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمری، آن را به تو برگرداند؛ و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شمری، آن را به تو نمی‌پردازد، مگر آنکه دایماً بر [سر] وی به پا ایستی. این بدان سبب است که آنان [به پندار خود] گفتند: «در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست.(ترجمه فولادوند)

آیا منظور اهل کتاب این است که چون آنها بی سواد بودند می توان مالشان را پس نداد یا چون اهل کتاب آسمانی نبودند؟

با توجه به عقیده معصومیت و مصونیت انبیاء و پاره ای ملاحظات دیگر، علی رغم تمام صراحت معنای امی در قرآن، مفسرین و مترجمین ترجیح داده اند آن را بی سواد و درس نخوانده معنا کنند هرچند در مورد بعضی آیات، مانند آیات فوق، ناگزیر به استفاده از معنای حقیقی امی بوده اند . اینکه پیامبر روزگارانی از دین الهی غافل بوده و از دین مادریش پیروی می کرده نتنها نقطه ضعفی برای او بحساب نمی آید بلکه نشان از نهاد طیب و پاک او در پذیرش انوار الهی دارد و اینکه با جهد و تلاش فراوان توانست خود را به مرحله ای برساند که مورد عنایت پروردگار قرار گیرد تا ارباب آسمانها و زمین

فهرست

او را به پیامبری خود برگزیند. بیشتر پیامبرانی که قرآن از آنها اسم می برد، سالها پیرو دین مادریشان بوده اند. پیامبرانی همچون نوح، هود، صالح، لوط، شعیب، موسی و غیره.

اجازه دهید برگردیم سر آیه ۷۸ بقره که می گفت جمعی از اهل کتاب امی هستند و از دین الهی و کتاب آسمانی چیزی نمی دانند. کسی که از کتاب دین خود غافل است خیلی راحت می توان هر چیزی را به اسم خدا و دین خدا به او قالب کرد. همین امروز چه بسیار زبانهایی که به قال الله تعالی و قال الله عز و جل می چرخند در حالی که تنها چیزی که از دهان خارج نمی شود سخن و کلام خداست. به همین دلیل خداوند در آیه بعد می فرمایند:

فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ يَكۡتُبُونَ ٱلۡكِتَٰبَ بِأَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ لِيَشۡتَرُواْ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلٗا... [۲:۷۹]

پس وای به حال آنان که به دستان خود مطلب می نویسند و می گویند این از طرف خداست تا آن را به بهایی اندک بفروشند

رابطه این دو آیه کاملاً مشخص است، عده ای امی هستند و از کتاب خدا غافل و بی اطلاع و افرادی که به دست خود چیزی می نویسند و به آنان که بی اطلاع هستند می گویند این از طرف خداست. جالب است که در آیه ۷۸ آل عمران نیز مطلبی شبیه آیه ۷۸ بقره وجود دارد:

فهرست

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ[۳:۷۸]

بعضی از اهل کتاب، مطالبی شبیه کتاب آسمانی به زبان می آورند تا مردم تصور کنند آنچه می گویند از کتاب آسمانی است در حالیکه از کتاب نیست، می گویند از طرف خداوند است در حالیکه از طرف خدا نیست، به خدا دروغ می بندند حال آنکه خودشان این را می دانند

اما سوال اینجاست که افراد مذکور چگونه مردم امی و بی اطلاع از کتاب آسمانی را قانع می کنند که آنچه به زبان چرخانده اند از طرف خداست؟ با تمسک به سلسله آباء اولین، همان سلسله ای که به فرشتگان و نواب آنها و پیامبران و اطرافیانشان ختم می شود. دقیقاً به همین دلیل است که در دو آیه بعدی می فرماید:

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ[۳:۷۹]

شایسته هیچ بشری نیست که خدا به او کتاب و حکمت و نبوت بدهد سپس به مردم بگوید سوای الله مرا عبادت کنید، لیکن باید به آنها بگوید بدان سبب که آیات الهی را می آموزید و آموزش می دهید، مربیان و معلمان کتاب خدا باشید.

فهرست

وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا ۗ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ[۳:۸۰]

و هرگز شما را امر نمی کند که ملائکه و پیامبران را ارباب خود سازید، آیا بعد از اینکه مسلمان شدید شما را به کفر امر می کند؟!

حالا اجازه دهید ببینیم وضع به چه صورت است، یک جماعتی هستند که از کتاب خدا اطلاعی ندارند، از آن طرف افرادی پیدا می شوند که از جهالت و غفلت جماعت سوء استفاده کرده و در ارتباط با دین و شریعت، مطالبی به دست خود می نویسند و جعل می کنند سپس آنچه را نوشته اند به خدا نسبت می دهند و برای اینکه مردم دروغ های آنها را باور کنند، آن را از زبان پیامبران و یا ملائکه نقل می کنند. مثلاً می گویند: قال فلان عن فلان ...عن فلان عن رسول الله و به همین ترتیب. مثل قوم پیامبر که به اسم ملائکه، فرزندان خود را قربانی می کردند یا آنچه را خدا حلال کرده بر خود حرام می کردند و امثال این امور. خداوند برای اینکه مردم فریب نخورند و غیر خدا را رب و اله نگیرند به آنها هشدار می دهد که هیچ پیامبری نه خودش امر می کند که مردم او را تعبد کنند و نه به مردم امر می کند که انبیاء و ملائکه را عبادت نمایند.

پرسش خداوند از انبیاء و ملائکه

پروردگار برای اینکه مردم بدانند حرف و حدیث هایی که از طریق آباء اولین به انبیاء و ملائکه نسبت داده شده افترا و دروغی بیش نیستند، هم انبیاء و هم ملائکه را استنطاق کرده و آنها از اموری که به ایشان نسبت داده شده و از اینکه مردم عبادتشان کرده اند ابراز بی اطلاعی نموده اند. خداوند از میان انبیاء، عیسی مسیح را استنطاق کرده چون این پیامبر کسی است که از او بعنوان پسر خدا یاد شده است.



در آیه ۳۱ توبه بیان شده که یهود و نصارا، احبار و رهبان(علمای دین شان) و عیسی مسیح را سوای الله، به اربابی می گرفتند:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ[۹: ۳۱]

فهرست

احبار و رهبان شان و مخصوصاً مسیح پسر مریم را، سوای الله، ارباب گرفتند در حالی که امر نشده بودند مگر اینکه خدایی واحد را تعبد(فرمانبرداری) کنند، چرا که هیچ خدایی جز او وجود ندارد و او از آنچه شریکش می سازند منزه است.

بنا بر آیه فوق، اهل کتاب چگونه علمای خود را رب و اله می گرفتند؟ مفسرین در پاسخ به این سوال می گویند: رب گرفتن احبار و رهبان به این معنا نیست که برای آنها مقام الوهیت قائل بودند و برایشان نماز و روزه بجا می آوردند، همینکه در برابر احکام و اوامر علمای خود تسلیم می شدند به معنای رب گرفتن آنها بود. در اغلب تفاسیر شیعه و سنی، ذیل آیه فوق روایتی به شرح زیر نقل کرده اند:

«عدی بن حاتم میگوید خدمت پیامبر مشرف شدم در حالی که مشغول تلاوت آیه اتّخذوا أحبارهم و رهبانهم أرباباً من دون الله بود، پس از پایان تلاوت آیه عرض کردم: ما هیچ گاه احبار و راهبان را پرستش نمی کنیم؟ پیامبر فرمود: آیا اینگونه نبود که آنان حلال خداوند را حرام قلمداد می کردند و شما نیز آن را حرام می پنداشتید، و آنها حرام خداوند را حلال اعلام می کردند و شما نیز آن را حلال می شمردید؟ گفتم آری همین گونه بود! فرمود: همین برخورد شما عبادت احبار و راهبان شمرده شده است»

این نظر مفسرین درباره رب گرفتن احبار و رهبان

بود، اما نظرشان درباره رب گرفتن عیسی مسیح چیز دیگری است. آنها رب گرفتن حضرت عیسی را به این معنا می دانند که برایش مقام الوهیت قائل بودند، چرا؟! مفسرین چگونه به این نظریه رسیده اند؟ آیا در آیه چیزی وجود دارد که با تمسک به آن بتوانیم بین نحوه رب گرفتن احبار و رهبان و عیسی بن مریم تفاوت بگذاریم؟ خیر. پس علت چیست؟چون عیسی یک پیامبر است و بنابر باور موجود، تعبد و اطاعت احکام پیامبر به مثابه رب گرفتن او نیست چرا که خدا خودش به تبعیت و تعبد از حکم پیامبر امر کرده است. مثلاً نحوه اقامه نمازهای پنجگانه در قرآن نیست و پیامبر آن را تشریع کرده است، آیا اقامه نمازهای پنج گانه به معنای رب گرفتن پیامبر است؟! به همین دلیل علما بین رب گرفتن احبار و رهبان و رب گرفتن عیسی مسیح تفاوت گذاشته اند در صورتی که این رویه درستی نیست. آیا وقتی علما، صید و طعام دریا را بجز ماهی پولک دار و میگو، حرام اعلام می کنند یا درباره نماز و روزه و خمس و زکات غیره حکم می دهند به رای خودشان این کار را می کنند یا به زعم خودشان به رای انبیاء و اوصیا و اولیاء؟ آنها مسلماً فتاوا و احکامشان را به رای انبیاء و اوصیا منتسب می کنند یعنی باز یک امر دینی را به پیامبر یا دور و بری های او نسبت می دهند، در اینصورت دیگر چه تفاوتی بین رب گرفتن علمای دین و رب گرفتن انبیاء وجود دارد؟! چه

فهرست

کسی پیدا می شود بگوید من فلان حکم را به رای خودم صادر کرده ام؟ حتی قوم پیامبر نیز اگر چیزی را بر خود حرام می کردند و درباره چیزی حکم می دادند، می گفتند: وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا - خدا ما را بدان امر فرموده است. بنابرا هیچ تفاوتی بین رب گرفتن عیسی و علما وجود ندارد و همانگونه که قبلاً مفصل توضیح داده شد، در حوزه حاکمیت دینی، رب و اله به کسی اطلاق می شود که مردم او را عبادت می کنند یعنی در برابر احکامی که از او صادر می شود یا به او منسوب می گردد، سر تسلیم فرود می آورند. حال آنکه در این حوزه احدی صاحب حکم نیست یعنی هیچ الهی بجز الله وجود ندارد.

گفته شد خداوند از میان انبیاء عیسی مسیح را استنطاق نموده تا مردم بدانند بی جهت او را اله قرار داده اند و خود او از اینکه مردم عبادتش می کنند بی اطلاع است و در طول عمرش بجز ما انزل الله به چیزی دیگر حکم نکرده است:

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۚ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ [۵:۱۱۶]

آنگه که خدا گوید: ای عیسی ، ای پسر مریم ، آیا تو به مردم گفتی که خود و مادرت را سوای الله به خدایی گیرند؟ و او پاسخ دهد: تو پاک و منزهی(از آنچه مردم با

تو شریک می سازند) مرا نسزد چیزی را بگویم که حقم نیست، اگر گفته بودم حتماً آن را می دانستی . تو از درونِ من آگاهی ولی من از درون تو آگاه نیستم و قطعاً این تویی که به غیب آگاهی داری.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۖ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ [۵:۱۱۷]

من به آنها چیزی نگفتم الا آنچه تو مرا به آن امر کردی، اینکه الله را عبادت کنید که رب من و رب شماست. تا زمانی که در میانشان بودم، شاهد کارهایشان بودم، پس چون جانم ستاندی، تو رقیبشان بودی و از آنها خبر داشتی و این تویی که بر همه چیز شاهد و ناظری.

اگر به کثرت باشد ، طبق آمارهای موجود جمعیت مسیحیان جهان بیشتر از مسلمانان است و اگر از منظر قدمت بنگریم ، آنها قرنها بیشتر از مسلمانان قدمت دارند . آیا این قدمت و کثرت می تواند گواه صدق باورها و عقاید اشتباه آنها باشد؟ به آنها گفته شده و باور کرده اند که مسیح حتی بعد از مرگش از اخبار دنیا اطلاع دارد و در آن تأثیر گذار است. گمان می کنند هرجا عیسی را بخوانند او همانجاست و صدایشان را می شنود و دعایشان را اجابت می کند.



این آیات در کنار سایر آیات قرآن گواهی می دهند عیسی پس از مرگش نه می شنود، نه می بیند و نه از اخبار دنیا آگاهی دارد. با این وجود آیا مسیحیان قبول می کنند پیامبرشان بعد از مرگ، از اخبار دنیا بی اطلاع است و نمی داند مردم پشت سرش درباره او چه می گویند و چه چیزهایی به او می بندند، و نمی تواند حاجات آنها را اجابت کند؟ آیا نشنیدید مسیح چه گفت؟ خداوند پرسید تو به مردم چنین گفتی و او گفت نه. پس مردم از کجا فهمیده بودند که در گذشته های دور، پیامبرشان چنان گفته است؟! او خودش اقرار می کند چیزی به مردم نگفته مگر آنچه را پروردگارش امر کرده که بگوید، اینکه رب و اله فقط و فقط خداوند است و احدی حق ندارد در برابر حکم غیر او سر تسلیم فرود آورد. عیسی اقرار می کند که الله نتنها رب مردم است بلکه رب او نیز هست و او نیز موظف است که به کتاب آسمانی حکم کند و در برابر احکام آن تسلیم باشد که اگر

نباشد ظالم است و فاسق است و کافر.

وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ۚ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ[۵:۴۷]

و اهل انجیل باید به آنچه خدا در این کتاب نازل کرده حکم کنند و آنان که به کتاب خدا حکم نکنند در زمره فاسقان هستند.

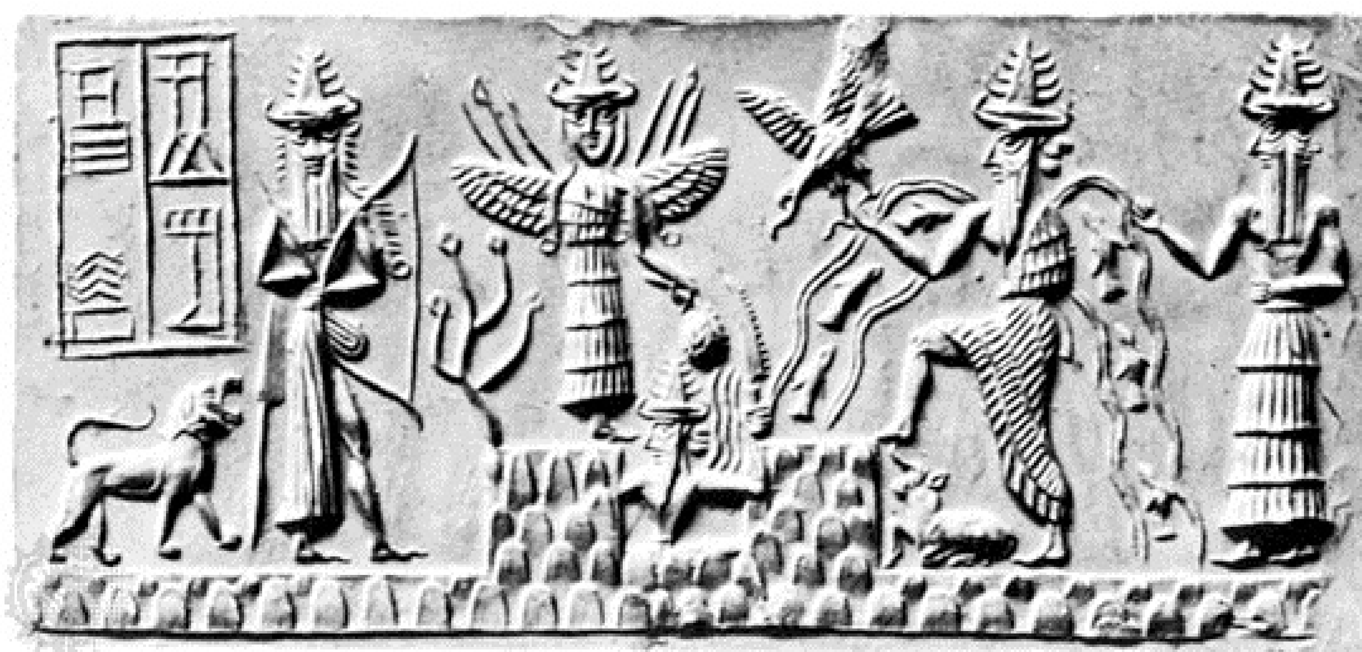
خداوند این محاوره را در کتابش نقل کرد تا مسلمانان نیز مانند مسیحیان، و یهودیان، پیامبر خود را به خدا تبدیل نکنند و بدانند پیامبران در قبال شریعت، بجز ابلاغ آیات و احکام الهی، هیچ وظیفه دیگری بر عهده ندارند:

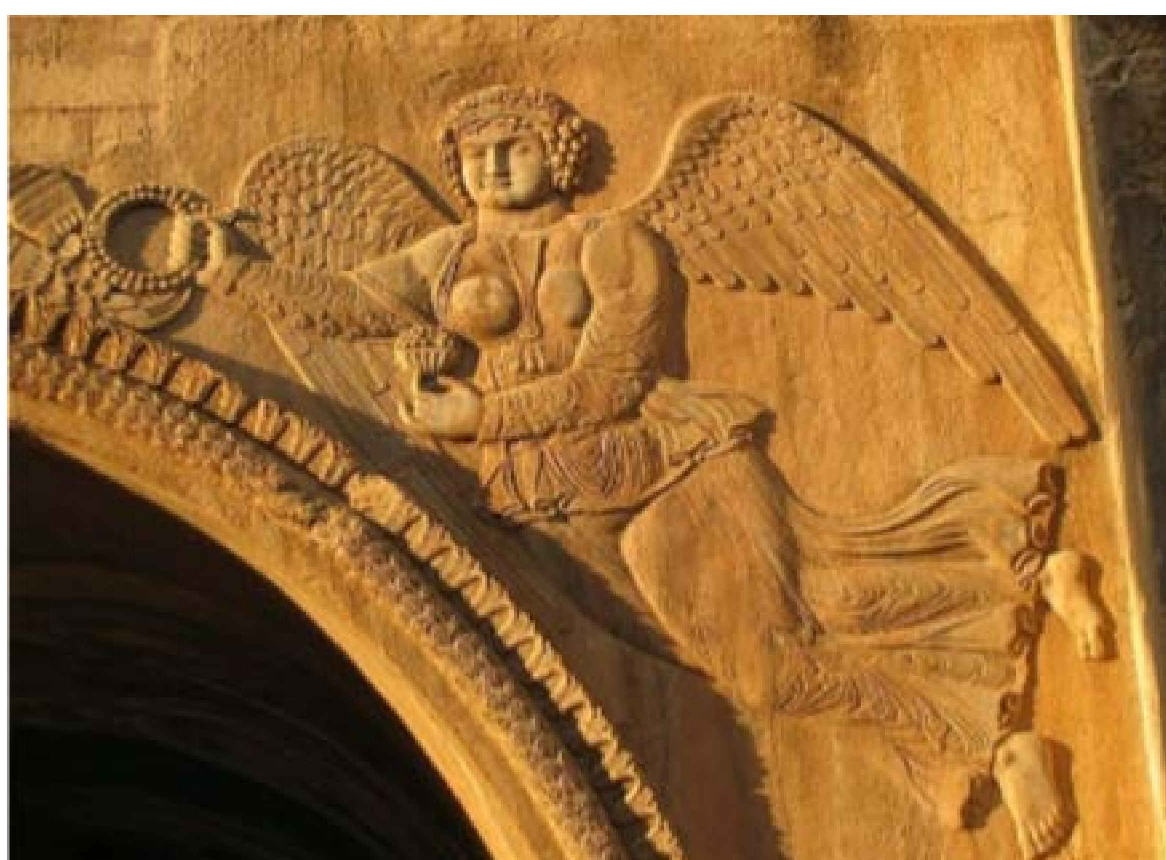
فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

پس آیا پیامبران بجز ابلاغ آشکار آیات الهی وظیفه دیگری بر عهده دارند؟

اما مسلمانان نیز مانند سایر اقوام انبیاء، اصل لا اله الا الله را زیر پا گذاشتند و از طریق سلسله آباء اولین چیزهایی را به رسول خود نسبت دادند که در کتاب خدا نیست و در برابر احکامی سر تسلیم فرود آوردند که خدا اذنش را به آنها نداده است.

پرستش ملائکه به عنوان واسطه های فیض الهی و مقربین درگاه او، قدمتی به اندازه تاریخ تمدن و تدین بشری دارد. هنوز نقاشی ها و حجاریهای زیادی از فرشتگان در گوشه و کنار جهان یافت می شود. در مصر، یونان، ایران، عراق و غیره. نقاشیها و حجاری هایی با قدمت چندین هزار ساله که در اغلب آنها فرشتگان در هیئت زنان به تصویر کشیده شده اند.











بنی آدم از همان روزهای آغازین حیات خود برای ملائکه جایگاهی رفیع و والا متصور بود و رتق و فتق بسیاری از امور هستی را در ید قدرت آنها می دید. پدرمان آدم به تمنای حیات جاویدان و تبدیل شدن به فرشته بود که فریب شیطان را خورد و از شجره ملعونه چشید. حضرت نوح، پیامبر اولین قوم از اقوامی است که در قرآن بارها نامشان برده شده و همگی گرفتار عذاب الهی شده و هلاک گردیدند. قرآن نقل می کند او بیش از نهصد سال در میان قوم خود تبلیغ کرد با این وجود چیزی جز غرق و هلاکت نصیب آن قوم نشد! چرا؟ آیا نهصد سال زمان کمی بود تا نوح با تبلیغاتش بتواند آن قوم را به راه بیاورد؟! مشکل در تبلیغ نوح نبود، در اینجا بود که آن قوم به نوح توجهی نداشتند و او را دیوانه تصور می کردند چون حرفهایی میزد که قبلاً آباء اولینشان نگفته بودند و می گفتند:

... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ[۲۴:۲۳]

اگر خدا می خواست قطعاً ملائکه را به رسالت می فرستاد، تا حالا نشنیده ایم چیزهایی را که او می گوید پدرانمان بگویند.

فرعون بخاطر اینکه موسی را کافر و گمراه جلوه دهد و او را از چشم مردم بیندازد می گفت:

فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ[۴۳ :۵۳]

اگر موسی راست می گوید و فرستاده خداست، پس چرا از آسمان برایش دستبندی از طلا انداخته نشده و یا چرا فرشتگان همراه با او نیامده اند؟!

قوم هود و ثمود نیز همین حرفها را به پیامبران خود زدند، پیامبرانشان به آنها گفتند: غیر از خدا کسی را تعبد نکنید و آنها پاسخ دادند:

لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً

اگر پروردگارمان می خواست کسی را به رسالت بفرستد، حتماً ملائکه را نازل می کرد.

یکی از ایرادهایی که قوم پیامبر مکرر از او می گرفتند این بود که چرا فرشته ای همراه او نیست.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ...[۶ :۸]

چرا بر او فرشته ای نازل نشده

خداوند در پاسخشان می گوید:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا...[۶ :۹]

اگر فرشته ای می فرستادم، او را به شکل مرد در می آوردم

در اینصورت قوم پیامبر زیر بار حرفهای آن فرشته

فهرست

نیز نمی رفتند چون آنگونه که از آباء اولینشان شنیده اند، فرشته ها زن هستند نه مرد. لات و منات و عزی سه فرشته خیالی هستند که قرآن از آنها اسم برده و قوم پیامبر به زعم خود، آنها را عبادت(فرمانبرداری) می کردند تا این فرشتگان مقرب آن قوم را به خدا نزدیک سازند.



خداوند بخاطر اینکه به قوم پیامبر نشان دهد آنچه به تبعیت از آباء اولینشان عبادت می کنند اوهام و دروغ هایی است که گذشتگان ساخته و بافته اند، ملائکه را استنطاق نموده و آنها از اینکه مردم عبادتشان می کرده اند ابراز بی اطلاعی می کنند.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ ۚ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ ۖ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ[۱۰:۲۸]

روزی که همه آنها را گرد می آوریم، سپس به کسانی که شرک ورزیدند می گوییم: شما و شرکایتان در جای خود بایستید، آنگاه از یکدیگر جدایشان می کنیم و شرکایشان می گویند: شما هرگز ما را عبادت نمی کردید

فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ[۱۰:۲۹]

شهادت خدا میان ما و شما کافی است که ما از عبادت شما بی خبر بودیم

آیات زیر مطلب بسیار مهمی را افشاء می کنند و نشان می دهند اولیائی که مردم برای خود میسازند و بین خود و خدای خود واسطه قرار می دهند و آنها را تعبد و تبعیت می نمایند در اصل از جنس جن هستند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ[۳۴:۴۰]

روزی که خدا همه را محشور می کند و گرد می آورد، سپس به ملائکه می گوید: آیا این مردم شما را می پرستیدند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم ۖ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ ۖ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ[۳۴:۴۱]

خواهند گفت: تو(از آنچه شریکت می سازند) منزهی، تو ولی و سرپرست ما هستی نه آنها، بلکه آنها اجنه را می پرستیدند و اکثرشان به جن ایمان داشتند.

اکثر مردم چگونه جن را می پرستند؟! تا حالا شنیده اید بگویند فلانی جن پرست است؟ پس این اکثریت جن پرست کجا هستند که ما از آنها خبر نداریم؟! آیا در زمان ما نیز وجود دارند یا فقط در دوره رسول الله می زیستند؟

حقیقت این است که شیطان از جنس جن است و این چیزی است که در قرآن به آن اشاره شده:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ....[۱۸:۵۰]

و آنگاه که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید، پس همگی سجده کردند الا ابلیس که از اجنه بود و از فرمان پروردگارش سر پیچی کرد. آیا شیطان و فرزندانش را به جای من به دوستی می‌گیرید، حال آنکه آنها دشمن شمایند؟

بنابراین وقتی ملائکه، اجنه را به عنوان کسانی که مردم می‌پرستیدند، معرفی می‌کنند، پر واضح است منظور آنها از جن، شیاطین هستند که از خودشان حرف و حدیث در می آورند و به انبیاء و ملائکه نسبت می دهند. این چیزی است که خداوند نیز آن را در چندین جا از قرآن تایید کرده

فهرست

و در مورد کسانی که نسبت به پروردگار خود شرک می ورزند فرموده است:

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا[۴:۱۱۷]

آنها به جای خدا جز اسمهایی مونث را(که خود و پدرانشان نامگذاری کرده اند) صدا نمی زنند و در واقع نمی خوانند مگر شیطان سرکش را.

در آیه فوق منظور از اناث ملائکه هستند:

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ إِنَاثًا[۴۳:۱۹]

ملائکه را که بندگان رحمن هستند، ماده تصور کردند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثَىٰ[۵۳:۲۷]

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، نامهای مونث بر روی ملائکه می گذارند

فهرست

شیطان پرستی در لباس تدین

چنانچه خاطرتان باشد گفتیم اگر کسی بخواهد چیزی را به خدا نسبت دهد، به سلسله آباء اولین تمسک می کند. گفتیم این سلسله در سمت گذشته یا به ملائکه و نوابشان ختم می شود و یا به انبیاء و دور و بری هایشان که البته تصور عامه بر این است که در راس همه آنها، الله به حکمرانی نشسته است. به کمک آیات قرآن مشخص کردیم کسانی را که قوم پیامبر به تبعیت از آباء اولینشان عبادت می کردند، ملائکه نبودند بلکه شیاطین بودند. حال سوال این است: آیا امکان دارد کسانی را که اهل کتاب، اعم از یهودی، مسیحی، شیعه، سنی و غیره، به تبع حرف و حدیث منسوب به انبیاء پرستش می کنند، در اصل شیاطین باشند؟

اگرچه شیطان از جنس جن است اما همه جن ها بد نیستند، هم بد در میانشان هست هم خوب، هم کافر دارند و هم مومن و حتی نبی و نذیر نیز دارند. در مورد انسانها نیز اینچنین است، هم بد دارند هم خوب، هم کافر دارند و هم مومن. شیطان در لغت به کسی اطلاق می شود که از حق و راستی منحرف شده و فاصله گرفته باشد. بنابراین همانگونه جن ها می توانند شیطان باشند، انسانها نیز می توانند باشند. به همین دلیل است که در قرآن، شیاطین به دو دسته انسی و جنی تقسیم شده اند:

فهرست

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۚ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ[٦:١١٢]

و بدین گونه برای هر پیامبری شیاطینی از جن و انس قرار دادیم، بعضی به بعضی دیگر، سخنان مزین و فریبنده تلقین می کنند، اگر خدا می خواست چنین نمی کردند پس آنها را با دروغهایی که به خدا می بندند رها کن.



در اینجا کلمه یفترون حاکی از آن است که آن سخنان مزین و فریبنده ای که بعضی بر بعضی دیگر تلقین می کنند، در اصل دروغ هایی هستند که به خدا می بندند، دروغ هایی که شیاطین جنی به ذهن شیاطین انسی می اندازند تا آنها نیز آن دروغها را بنویسند و بعنوان دین به خورد مردم بدهند.

وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ[٦:١١٣]

تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن دروغها

فهرست

و افترائات میل پیدا کنند و به آن خشنود شوند تا آنچه را باید کسب کنند، بدست آورند

حالا خداوند برای نتیجه گیری، مطلب بسیار بسیار مهمی را می فرمایند که اگر کسی آن را دریابد چنانچه بگویم قرآن را دریافته است سخنی به گزاف نگفته ام.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا... [۶:۱۱۴]

پس آیا حاکمی غیر از خدا جویم در حالی که او برایتان کتاب آسمانی نازل کرده که مفصل است و هر چیزی در آن به روشنی بیان شده است؟!

این یعنی چه؟ یعنی با وجود قرآن که تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ است و همه چیز در آن به روشنی بیان شده کسی حق ندارد حکم دین خود را از خارج قرآن بگیرد که اگر بگیرد خود را تحت ولایت شیطان قرار داده و حکم او را در حکم پروردگارش شریک ساخته است.

... إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ[۶:۱۲۱]

شیاطین به اولیاء خود احکامی را وحی و القاء می کنند تا با شما مجادله نمایند چنانچه از اولیاء شیطان اطاعت کنید بطور حتم و یقین مشرک خواهید بود.

و حالا به تعریفی جامع درباره شرک رسیده ایم: شرک یعنی اینکه در برابر احکامی تسلیم شویم که به خدا و فرستادگانش منسوب شده اند ولی در کتاب آسمانی نیستند.

حدود نیمی از آیات سوره بقره به بیان سرگذشت بنی اسرائیل، مخصوصاً قوم یهود، اختصاص یافته تا به مسلمانان نشان دهد آنها نه به دین موسی(که اسلام بود) ایمان آوردند و نه به دین مسلمانان ایمان خواهند آورد. در آیه ۱۴ همین سوره آمده است:

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ[۲:۱۴]

و هنگامی که با مسلمانان مواجه می شوند، گویند ایمان آوردیم و چون با شیاطین خود خلوت می کنند، گویند ما با شما هستیم ما فقط آنها را مسخره می کنیم.

بسیاری از تفاسیر و ترجمه های قرآن، شیاطین را احبار و سادات یهود معنا کرده اند. شیاطین انسی امثال همین احبار و سادات هستند که در هر فرقه و مذهبی یافت می شوند و تمام سعی خود را می کنند تا آیات الهی تجلی پیدا نکنند و مردم از آنها آگاه نشوند. در آیه ۱۰۱ و ۱۰۲ نقل شده وقتی پیامبر اسلام با کتابش آمد، در حالی که کتب پیشین را

تصدیق می کرد، عده ای از اهل کتاب بجای پیروی از کتاب خدا، آن را پشت سرشان انداختند و از چیزهایی پیروی کردند که شیاطین(احبار و سادات) به حکومت سلیمان نسبت می دادند در حالی که سلیمان هرگز به پروردگار خود کفر نورزید و اطلاعی از آنچه شیاطین بعد از مرگش به او نسبت می دادند نداشت بلکه این شیاطین بودند که کافر بودند.

مسلمانان چطور؟ آیا آنها کتاب خدا را به یمین گرفتند و به ورای ظهورشان نینداختند و به حکومت پیامبرشان چیزی را نسبت ندادند؟ اگر اینگونه بود رسول الله نباید می گفت:

يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا[۲۵:۳۰]

پروردگارا قوم من قرآن را ترک کردند.

اگر اینگونه بود، کتابهای چهارگانه و ششگانه ای که به حکومت پیامبر منسوب شده اند نباید در برابر قرآن قد علم می کردند و شرکای قرآن می شدند.

به خدا افتراء نزنید

افتراء یعنی اینکه چیزی را به کسی نسبت دهیم در حالی که به او تعلق ندارد. افتراء به مثابه شالوده ایست که شرک بر آن بنا نهاده شده و خداوند در قرآن بسیار ما را از آن بر حذر داشته و آن را از خطوات و دسیسه های شیطان معرفی کرده است:

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ[۲:۱۶۹]

جز این نیست که شیطان شما را به بدی و کارهای قبیح فرمان می دهد و امر می کند تا چیزی را که از راست و دروغش آگاهی ندارید به خدا نسبت دهید.

و نتنها باید چیزی را که از آن آگاهی نداریم به خدا نسبت ندهیم، بلکه باید از آن پیروی هم نکنیم:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۚ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا[۱۷:۳۶]

از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند.

به شهادت آیه ۸۰ سوره بقره، یهود و نصارا ادعا می کردند به جهنم نخواهند رفت مگر چند روزی، خداوند در پاسخشان می گوید: آیا از خداوند پیمانی گرفته اید و از اینکه او پیمان شکنی نمی کند خاطرتان جمع است که چنین می شود یا اینکه چیزی را که از

صحت و سقمش آگاهی ندارید به خدا نسبت می دهید؟! واقعاً هیچ کس جز خدا نمی داند کی جهنمی است و کی بهشتی! در قرآن زیاد دیده می شود که از این دروغها به خدا می بندند.یهودی ها ادعا می کردند عزیر پسر خداست، نصارا می گفتند عیسی پسر خداست و خدا پاسخ می داد: خدا آنها را بکشد که اینگونه از حق منحرف می شوند. کفار پیشین نیز از این حرفهای بی سند می زدند. قوم پیامبر نیز که می گفتند فرشتگان دختران خدا هستند. خلاصه مردم در هر عصر و روزگاری درباره این ابناء الله، بنات الله و آل الله زیاد حرف می زنند، حرفهایی که دائم دهان به دهان منتقل می شوند ولی هیچ سند و مدرکی که خدا آن را تایید کرده باشد ندارند.

قوم پیامبر نیز مانند سایر مردم عادت داشتند چیزهایی را بر خود حرام کنند و آن را به خدا نسبت دهند و خدا در جوابشان می گفت: شهدای تان را که شهادت می دهند خداوند این چیزها را حرام کرده بیاورید! می فرمود:

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ[۱۶:۱۱۶]

بواسطه آنچه زبانهایتان به دروغ می بافد، نگویید این حلال است و آن حرام تا به خدا دروغ ببندید، کسانی که به خدا دروغ می بندند رستگار نخواهند شد.

خداوند از اینکه کسی به او دروغ ببندد و افتراء بزند بسیار حساس است و خواننده قرآن را فراوان از چنین کاری منع فرموده تا جایی که در قرآن ده بار این جمله را تکرار کرده است:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

چه کسی ظالم تر از آن کسی است که به خدا دروغ بندد.

همین دروغها هستند که دین خدا را تکه تکه و فرقه فرقه می کنند و امت واحده را از هم می گسلند. همین دروغها هستند که مذاهب و فرقه های را بوجود می آورند و مردم را به جان یکدیگر می اندازند، خداوند پیامبران را با کتابهای آسمانی فرستاده تا مردم به جای این دروغها به کتاب خدا اعتصام کنند تا رستگار شوند و به خیر دنیا و آخرت نایل شوند.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ ۗ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ ۗ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ[۲:۱۱۱]

و گویند کسی داخل بهشت نمی شود مگر آنکه که یهودی یا نصارا باشد، این دلخواه شماست، بگو اگر راست میگویید مدرکتان را بیاورید.

و این بهترین راهکاری است که در مقابله با کسانی است که به او دروغ می بندند و افتراء می زنند، می توان اتخاذ کرد. اگر راست میگویید برهان تان را بیاورید، فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ-اگر راست میگویید کتابتان را بیاورید

فراموش نکنید تمام فرقه ها و مذاهبی که به خدا افتراء می زنند، دروغ های خود را از طریق افرادی به خدا نسبت می دهند که قبلاً بعنوان مقربین درگاه او معرفی شده اند، آنها یا انبیاء الله هستند، یا ابناء الله معرفی شده اند یا بنات الله، یا آل الله و یا اولیاء الله. در مستندات دینی هر فرقه ای که بگردی با خروارها حدیث و روایت از مقربین مذکور مواجه می شوی که نسل به نسل و سینه به سینه نقل شده اند و از نظر تواتر به حد افراط رسیده اند. در صورتی که از نظر خداوند، تنها سند قابل اعتماد و معتبر کتاب آسمانی است. اما کدام کتاب آسمانی؟تورات؟ انجیل؟ یا قرآن؟ مسلماً همه این کتابها به خداوند تعلق دارند و یک مسلمان باید به اینکه همه کتابهای آسمانی و انبیاء الهی را خداوند فرستاده ایمان داشته و فرقی بین آنها نگذارد. یک مسلمان باید بپذیرد همه کتابهای آسمانی یک دین را تبلیغ کرده اند و از این بابت تفاوتی با یکدیگر ندارند. می فرماید:

فهرست

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ

روزه بر شما مقرر گردید همانگونه که بر کسانی که پیش از شما بودند مقرر شد

یعنی روزه ای که امت محمد می گیرند همان روزه ایست که بر امت موسی و عیسی مقرر گردیده بود و صلاتی که موسی و عیسی اقامه می کردند با صلات پیامبر تفاوتی نداشت. مطالب قرآن آنقدر به کتب آسمانی پیشین شباهت داشت که خداوند خطاب به حضرت محمد می فرمایند اگر درباره آنچه بر تو نازل کرده ام شک داری، از آنان که کتابهای آسمانی پیش از قرآن را میخوانند بپرس. و این حاکی از تشابه قرآن با کتب پیشین است. با این وجود تردیدی وجود ندارد که تورات و انجیل دستخوش تحریف و دگرگونی شده اند و با آن تورات و انجیلی که در عصر رسول الله بودند فرق کرده اند. از این رو تنها کتاب آسمانی که می توان به عنوان برهان و مدرک الهی به آن استناد کرد، قرآن است، قرآنی که خداوند آن را از تحریف و دگرگونی حفظ نموده و مهیمن و نگهبان کتب پیشین است.

حالا دیگر تنها سند و مدرک قابل قبول، قرآن است، هر دینی با این کتاب مطابقت داشته باشد مورد تایید الهی است در غیر اینصورت آن دین قطعاً یک دین مادری و آباء اجدادی خواهد بود.

با این وجود نه شیعه و نه سنی زیر بار این حرف نخواهند رفت و قرآن را بعنوان یگانه ماخذ و مرجع دین نخواهند پذیرفت. آنها می گویند قرآن روایتی است مانند سایر روایاتی که از پیامبر نقل شده اند، چه دلیلی دارد که این کتاب را بپذیریم و سایر کتب روایی را رد کنیم؟! چرا باید قرآن را بعنوان مرجع دین بپذیریم و مثلاً صحیح بخاری را نپذیریم؟! مگر هر دو کتاب از پیامبر نقل نشده اند؟! چه فرقی بین صحاح سته، اصول اربعه و قرآن وجود دارد؟

شکی درش نیست که قرآن، هم از نظر اتفاق نظری که بین مذاهب و فرقه ها بر سر آن وجود دارد، هم از نظر ساختار و جمله بندی و هم از نظر محتوا با کتب روایی تفاوتی غیر قابل انکار دارد بگونه ای که بیان هیچ یک از کتب روایی شبیه قرآن نیست. به عنوان مثال وقتی داستان یوسف را در قرآن مطالعه می کنید و آن را با آنچه در کتب روایی نقل شده مقایسه می نمایید تفاوتی را که می گویم متوجه خواهید شد.

یوسف یکي از داستانهای قرآن کریم می باشد که تاکنون احدی مانندش را نگفته است. خداوند سبحان با استفاده از کمترین واژگان و جملات ، به نحوي بديع و بي سابقه، سرگذشتي طولاني و پر رمز و راز را به تصوير مي كشد، گذشته از شاكله حيرت انگيزی که در زیر پوست داستان جاسازی شده ، یکي از ظرافتها و نکات بدیع داستان یوسف این است

فهرست

كه خداوند در اينجا از اطناب كلام پرهيز مي كند و داستاني در نهايت اجمال و در عين حال كامل را به رشته تحرير در مي آورد. گويي خداوند دارد به بشر تحدي مي كند و هنر نگارش خود را به رخش می كشد. از ميان تمام افرادي كه در اين داستان نقش ايفا مي كنند ، تنها نام يعقوب و يوسف به چشم مي خورد و خداوند طبق روش هميشگي خود از بيان اسماء ديگر عناصر داستان خودداري مي كند در حالي كه در كتابهای روایی آنقدر از عناوين و القاب استفاده گرديده و به آنها پرداخته شده كه رشته كلام را از دست خارج ساخته و اصل موضوع را كم رنگ و يا حتي محو نموده است.

اين كه نام برادران يوسف چه بود ، در كجا زندگي مي كردند ، چند سال داشتند ... به چه دردي مي خورد؟! جايگاه زليخا در كجاي داستان است كه به پاي دوم آن مبدل شده و تماميت آن را تحت الشعاع قرار داده است؟!

خداوند هر آنچه را لازم بوده در اينجا آورده و بدون پرداختن به شاخ و برگهاي اضافي ، مطلب را بگونه اي طراحي نموده كه هيچ نكته مبهمي در آن وجود نداشته و اهداف مورد نظر آن براي خواننده قابل پيگيري باشند. اين از وجه تمايز قرآن از نظر ساختار و محتوا اما قرآن سه ويژگی منحصر به فرد ديگر نيز دارد كه كتابهای روایی ندارند:

۱- رسول مبین: یک پیامبر حقیقی هیچگاه مخفی و غایب نیست و همواره در میان قومش آشکار و حاضر است و همه می توانند او را ببینند و با او ارتباط برقرار کنند. همین ویژگی در قرآن نیز به روشنی قابل مشاهده میباشد، بگونه ای که در این کتاب، همواره با رسول الله بصورت یک مخاطب حاضر رفتار شده است. و این ویژگی منحصر به فردی است که در هیچ یک از کتابهای روایی دیده نمی شود، چنانچه در این کتابها خواسته باشی به سخنی منسوب به رسول برسی، باید سلسله آباء اولین را طی کنی و قطاری از قال فلان عن فلان عن فلان را پشت سر بگذاری.

۲- کتاب مبین: یکی دیگر از ویژگی‌های قرآن که آنرا از کتب روایی متمایز می سازد، مبین بودن آن است. این که در عصر نزول برای همگان قابل رویت بوده و در دسترس قرار دارد، در حالی که اولین کتب روایی مدت های مدیدی پس از وفات پیامبر تالیف شده اند و در عصر نزول قرآن و شاید تا چند قرن پس از آن وجود نداشته اند.

من برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب به همین چند مورد اختلاف بین قرآن و کتب روایی بسنده کرده و از موارد دیگر چشم پوشی می کنم.

فهرست

دین خالص یعنی چه؟

عبارت دین خالص یکبار در قرآن و آن هم در سوره زمر آمده است. در اینجا خداوند می فرمایند:

إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ[۲: ۳۹]

ما کتابی به حق(یا مبتنی بر حق و راستی) بر تو نازل کردیم پس خدا را عبادت کن در حالی که دینت را برای او خالص کرده ای

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ۚ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ...[۲: ۳۹]

آگاه باشید که(فقط) دین خالص متعلق به خداست، کسانی که سوای الله برای خود اولیایی برمی‌گزینند(و با تعبد آنها دین خود را از خلوص در می آورند) می گویند ما آنها را تعبد نمی کنیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک سازند....

حال که ما به تو کتاب آسمانی داده ایم پس تو نیز خدا را تعبد کن، این مفهومی است که از آیه ۲ زمر بدست می آید و نشان از کفایت قرآن برای عبادت دارد و ارتباط آن با دین در این است که قرآن هم کتاب هدایت است و هم کتاب دین(قوانین و احکام الهی):

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ[۹: ۶۱]

او کسی است که رسولش را با(کتاب) هدایت و دین

راستین فرستاد تا بر ادیان دیگر پیروزش گرداند هر چند که مشرکان را خوش نیایید

با این حال کسانی که به پروردگارشان شرک می ورزند، دینی را که فقط بر مبنای کتاب آسمانی باشد خوش ندارند و کافی نمی دانند، آنها با تعبد و تبعیت از اولیاء ساختگی، سعی می کنند چیزهایی به دین خالص اضافه کنند و آن را از خلوص در آورند، با این ادعای قدیمی و نخ نما که اگر ما این مقربین و آبرومندان درگاه الهی را تعبد می کنیم، فقط برای این است که به خدا نزدیکمان سازند. آیات ۲ و ۳ سوره زمر از نظر مفهومی بسیار به آیات ۲ و ۳ سوره اعراف، که قبلاً درباره آن صحبت کردیم، شباهت دارند. در آنجا نیز ابتدا حرف کتابی پیش می آید که از طرف خدا بر رسولش نازل شده و سپس می فرماید از آن کتابی تبعیت کنید که از طرف پروردگارتان برای شما نازل گردیده و از تبعیت اولیاء غیر خدا پرهیز نمایید. با این وجود، همانگونه که خداوند خود اذعان می دارد، اکثریت مردم کتاب خدا را رها کرده و به بهانه های مختلف به تبعیت و تعبد اولیاء غیر خدا رو می آورند. مردم همواره در این خیال بوده اند که انبیاء و ملائکه را اولیاء دین خود قرار داده اند دیگر غافل از اینکه تحت ولایت شیطان در آمده اند و خود این را نمی دانند:

...إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ[۷:۳۰]

آنها بجای خدا شیاطین را اولیاء گرفته اند و گمان می کنند هدایت یافته اند

بنابراین، دین خالص به آن دینی اطلاق می شود که مرجع وماخذش کتاب آسمانی باشد، نه اینکه کتاب آسمانی هم باشد، بلکه فقط کتاب آسمانی. سوای این هر دینی که باشد قطعاً یک دین ناخالص و شرک آلود خواهد بود.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ[۳۹:۱۱]

بگو من امر شده ام خدا را عبادت کنم، در حالیکه دینم را برای او خالص کرده ام

وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ[۳۹:۱۲]

و مامور شده ام اولین مسلمان باشم

با توجه به آیات فوق، مسلمان به کسی اطلاق می شود که دینش را برای خداوند خالص کرده و اسلام به دینی گفته می شود که در آن همه نگاهها فقط و فقط به خدا دوخته شده و احدی غیر از او تعبد نمی شود. از این رو دین اسلام یک دین خالص است که تماماً از کتاب آسمانی اخذ شده و در آن حکم

و حدیث غیر خدا راه ندارد، می خواهد به انبیاء منسوب شده باشد یا ملائکه و یا هرکس دیگری که به اینها ربط داده شده است.

اسلام آخرین دین خدا نیست

متاسفانه یک باور نادرست و ناپسندی در میان مسلمانان وجود دارد که اسلام را آخرین و کاملترین دین می دانند و بر خلاف سخن صریح قرآن، بین ادیان فرق می گذارند.

گفته شده دین‌های الهی مانند پایه های تحصیلی و دوره های درسی هستند که با توجه به سطح بینش و توان مردم در یادگیری و عمل کردن، خدا آنها را بر پیامبران نازل فرموده است. در زمان حضرت نوح مردم آگاهی بسیار کمی داشتند و قادر به فهم دین اسلام نبودند آنها مانند دانش آموزان کلاس اول ابتدایی بودند؛ به این خاطر خداوند دین ساده و ابتدایی برای آنها انتخاب کرد، پس دین آنها کامل نبود.



در دوره حضرت ابراهیم سطح آگاهی‌های مردم بیشتر شد و می‌توانستند دین کامل‌تری داشته باشند. پس دین حضرت ابراهیم از دین حضرت نوح کامل‌تر بود.



این روند تا دین‌های حضرت موسی و عیسی ادامه پیدا کرد



تا در زمان حضرت محمد مردم جهان به حدی رسیدند که می‌توانستند کامل‌ترین دین را دریافت کنند



به همین خاطر، خداوند دین اسلام را که کامل‌ترین دین بود برای مردم فرستاد. پس همان گونه که دانش‌آموزان، سال به سال و دوره به دوره معلومات بیشتری می‌آموزند و کامل‌تر می‌شوند دین‌های الهی نیز دوره به دوره کامل‌تر شدند تا نوبت به اسلام که آخرین و کاملترین دین است رسید.

این درست نیست، حقیقت این است که اسلام اولین دین خداست و هیچ تفاوتی هم بین اولین و آخرین دین الهی وجود ندارد و کسانی که برای دین خدا اول و آخر قائل اند و بین ادیانی که انبیاء آوردند فرق می گذارند، آدرس را اشتباه رفته و راه کتاب خدا را گم کرده اند.

دینی که قرآن معرف آن می باشد فقط اسلام است، از ازل اسلام بوده و تا ابد نیز اسلام خواهد بود. دین اسلام فقط منحصر به قرآن نیست و آنچه

در این کتاب آمده در کتب آسمانی پیشین نیز آمده بود.

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ[۲۶: ۱۹۶]

آموزه های قرآن در کتب پیشین نیز وجود داشت

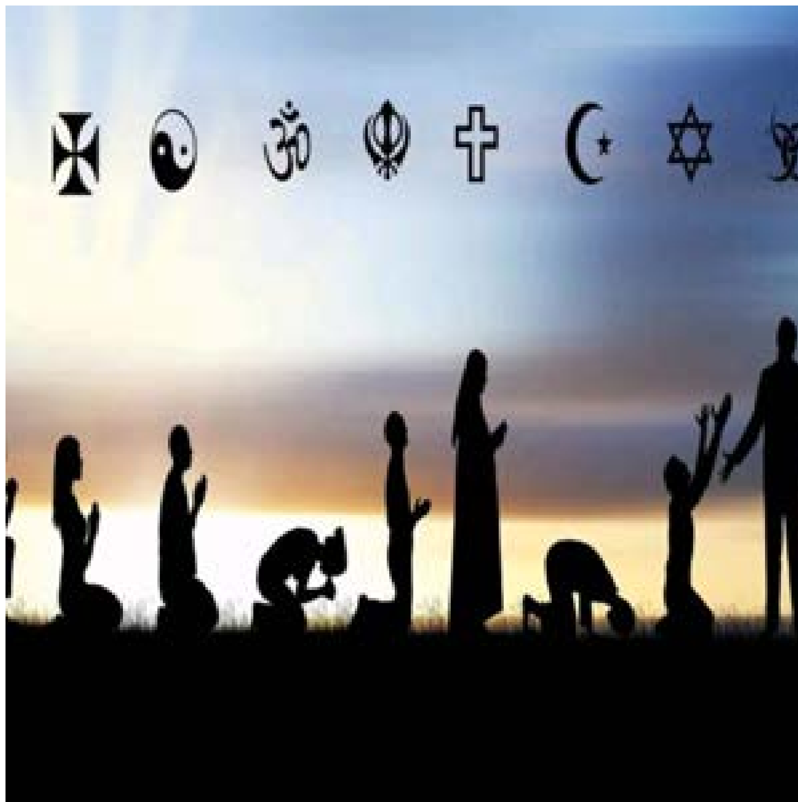
به خاطر همین بود که قوم پیامبر قرآن را اساطیر الاولین(نوشته های پیشینیان) می خواندند. خداوند برای اینکه تردیدهای پیامبر برطرف شود و بداند آنچه به او وحی می شود از طرف الله می باشد خطاب به وی می گوید:

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ[۱۰: ۹۴]

اگر در باره آنچه بر تو نازل کرده‌ایم شک داری، از کسانی که کتب آسمانی پیشین را می‌خواندند بپرس. قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است. پس زنهار از تردیدکنندگان مباش.

بنابراین ما زمانی می توانیم صحبت از اولین دین و آخرین دین کنیم که بین ادیانی که انبیاء آوردند فرقی وجود داشته باشد. همه انبیاء یک دین را آوردند و فقط یک دین را تبلیغ کردند، ما چیزی به اسم ادیان الهی نداریم، ادیان الهی فقط اسماً

الهی موجود هستند و الا تمام آنها بشری بوده و هر کدام ساز خود را می زنند.



در قرآن همه ادیان یکسانند و با یکدیگر فرقی ندارند.

شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...[۴۲:۱۳]

برای شما از دین همان چیزی را تشریع کرد که به نوح توصیه نمود و به تو وحی کردیم و نیز به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم، تا دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید....

کسی حق ندارد بگوید: موسی به دینش، عیسی به دینش، این بوی تفرقه می دهد. به محمد همان چیزی گفته شد که به عیسی و موسی و ابراهیم و نوح و سایر انبیاء.

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ... [۴۳: ۴۱]

به تو (از دین) چیزی گفته نمی شود مگر آنچه به پیامبران قبل از تو گفته شده....

اسلام دین همه انبیاء، از اولین تا آخرینشان بوده و مسلمان اسمی است که الله بر روی پیروان دین اسلام گذاشته:

هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ وَفِي هَٰذَا

او از گذشته تا امروز، شما را مسلمان نامیده است.

خداوند در مقابله با کسانی که به اسم الله تحت ولایت غیر خدا در می آیند و به ادیانی که خداوند تاییدشان نکرده می گروند، به پیامبر امر می کند بگوید:

....قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ۖ هَٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي ۗ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ ۖ فَهُم مُّعْرِضُونَ [۲۴: ۲۱]

بگو دلیل و برهانتان را بیاورید، این قرآن تذکره ایست برای کسانی که با من هستند و کسانی که قبل از من بودند، بلکه اکثر آنها حق را نمی شناسند و از آن رو گردانند.

این یعنی دین مانند دوره های تحصیلی نیست که از ابتدایی داشته باشد تا دانشگاه، برای گذشتگان همان کتاب و تذکره ای فرستاده شده که برای آیندگان.

بسیاری حضرت نوح را به عنوان اولین پیامبر صاحب شریعت و حضرت محمد را آخرین پیامبر می شناسند، شاید بخاطر این باشد که در قرآن هرجا سرگذشت انبیاء و اقوامشان بیان شده، نوح و قومش همیشه اول بوده اند، با این فرض اجازه دهید به سراغ آیه زیر برویم:

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ[۲۷: ۹۱]

این آیه از قول حضرت محمد است که دارد می گوید: من امر شده ام تا فقط رب این شهر را،که خداوند در آن پرستش غیر خودش را تحریم نموده و هر چیزی به او تعلق دارد، عبادت کنم و امر شده ام از مسلمانان باشم.

عین عبارت وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ که در آیه فوق آمده، در آیه ۷۲ یونس نیز آمده منتهی در آنجا از قول حضرت نوح بیان شده و این یعنی سر سلسله انبیائی که قرآن از آنها اسم می برد مسلمان بوده، و چگونه نباشد آن هم وقتی خداوند ابراهیم را از پیروان نوح معرفی کرده، ابراهیمی که به عنوان پدر

فهرست

مسلمانان شناخته می شود و اسلام به آیین او گره خورده است. به طوری که از آیات قرآن به وضوح پیداست، ذریه ابراهیم نیز، از اسماعیل و اسحاق و یعقوب گرفته تا موسی و عیسی همگی مسلمان بوده اند. بنابر این، اسلام اولین و آخرین دین خدا بوده و همه انبیاء مامور شده اند این دین را تبلیغ کنند. با این وجود در اینجا سوالی پیش می آید که می بایست به آن پاسخ داد:

اگر حتی موسی و عیسی نیز مسلمان بودند، پس ادیان یهود و نصارا که در قرآن فراوان از آن دو اسم برده شده، از جانب کدامیک از پیامبران تبلیغ شده اند؟

متاسفانه اغلب مردم، یهودیت را آیین موسی و مسیحیت را را به عنوان آیین حضرت عیسی می شناسند و هر دو را ادیانی الهی تصور می کنند در حالی که این از نظر آیات قرآن صحت ندارد و در قرآن آیه ای پیدا نمی کنید که دو دین یهود و نصارا را به عنوان ادیانی الهی تایید کرده باشد. شاید حرف بنده برای شما تازگی داشته و از آن تعجب کنید اما با توجه به آیات قرآن، کوچکترین شکی باقی نمی ماند که یهودیت و مسیحیت آن ادیانی نیستند که موسی و عیسی مامور به تبلیغشان بودند. یهود و نصارای دوره پیامبر ادعا می کردند حضرت ابراهیم با آنها هم کیش بوده و دین خود را به او نسبت می دادند، اما قرآن این ادعا را رد کرده است:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ[۳:۶۷]

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه مسلمانی یکتاپرست بود و از مشرکین هم نبود

و این اولین دلیلی است که نشان می دهد این دو فرقه، که خود را از ذریه ابراهیم می دانستند، یکتاپرست و مسلمان نبودند در حالی که ابراهیم و اسماعیل از خداوند درخواست کرده بودند آنها و نسل شان را مسلمان قرار دهد:

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ...[۲:۱۲۸]

پروردگارا ما را دو مسلمان برای خودت قرار ده و از نسل ما نیز کسانی را برای خود مسلمان قرار ده

این دو فرقه اگرچه خود را پیرو کتاب آسمانی می دانستند ولی در واقع اینگونه نبود و بجای کتاب آسمانی از عقاید آباء اجدادیشان پیروی می کردند. دقیقاً به همین دلیل بود که قرآن را قبول نداشتند و به آن ایمان نمی آوردند. در حالی که قرآن غالباً همان چیزهایی را می گفت و تصدیق می کرد که در تورات و انجیل آمده بود.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ ۗ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنبِيَاءَ اللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ[۲:۹۱]

فهرست

و هنگامی که به آنها گفته شود به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید، گویند به آنچه بر ما نازل شده ایمان داریم و به غیر آن کافریم، در حالیکه قرآن کتاب آنها را تصدیق می کند، بگو اگر به کتاب خود ایمان داشتید پس چرا پیش از آن انبیاء را می کشتید؟

مخاطب این آیه یهودی های دوره پیامبر هستند و خداوندا دارد از روی طعنه به آنها می گوید که هیچگاه به کتاب آسمانی خود ایمان نداشته اند. با این وجود آیا باز هم تصور می کنید یهودیت دین موسی و مورد تایید خداوند است؟ آیا کسانی که آرمان دینشان، واقعه کذب صلیب است و عیسی را پسر خدا می دانند دینشان الهی است و خداوند واقعاً دینی به اسم نصارا داشته است؟

در کل، آیاتی که نشان می دهند یهود و نصارا ادیانی الهی نیستند بسیار فراوانند و تنها دینی که خداوند آن را تایید کرده اسلام است:

إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ

دین در نزد خداوند فق اسلام است.

دین اسلام، دین همه انبیاء می باشد و هر کس غیر از اسلام دینی برای خود برگزیند، مورد قبول خداوند نخواهد بود:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ[۸۵:۳]

و هر کس غیر از اسلام دینی برای خود برگزیند، از او پذیرفته نیست و در آخرت از زیانکاران خواهد بود

در تفسیر نمونه ذیل آیه فوق مطلب زیر نوشته شده است:« امروز جز آیین اسلام از هیچ کس پذیرفته نیست و در عین احترام به همه ادیان الهی برنامه امروز، اسلام است . همانگونه که دانشجویان دوره دکترا در عین احترام به تمام دروسی که در مقاطع مختلف تحصیلی مانند ابتدائي ، راهنمائي و دبیرستان و دوره لیسانس خوانده اند تنها درسی را که باید دنبال کنند همان دروس سطح بالاي مقطع نهایی خودشان است و پرداختن به غیر از آن جز زیان و خسران چیزی نخواهد داشت و آنها که با تقلید نابجا و تعصب جاهلی و مسائل نژادی و خرافات خود ساخته پشت به این آیین کنند بدون شک گرفتار زیان و خسران خواهند شد و جز تاسف و ندامت از سرمایه های عمر و حیات که بر باد داده اند نتیجه ای نخواهند گرفت »

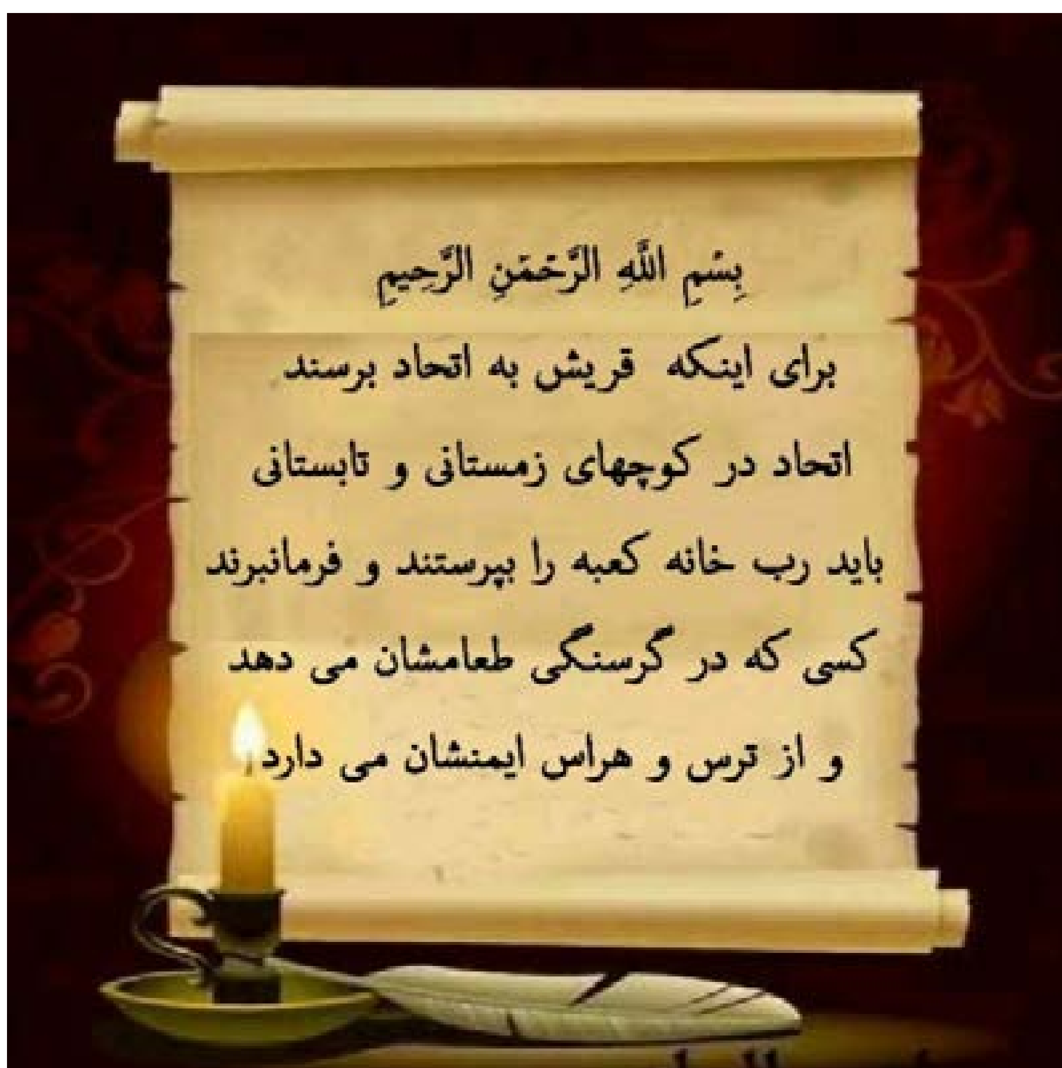
اینکه تصور کنیم یهودیت و مسیحیت ادیانی الهی هستند و لی با آمدن اسلام دیگر مقبولیتی نداشته و باید از رده خارج شوند، تصور درستی نیست چون

اسلام مد نظر آیه، همان اسلامی است که تمام انبیاء مامور به تبلیغ آن بوده اند نه یک اسلام اسمی. در آیه ۱۴ حجرات نقل شده وقتی اعراب به حضور پیامبر می رسیدند می گفتند ما ایمان آوردیم و خداوند در پاسخ آنها می فرماید: نگویید ایمان آوردیم، بگویید اسلام آوردیم چرا که هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است. این ایمان حقیقی به خداست که به اسلام روح می بخشد و الا مانند سایر ادیان، اسمی بیش نیست و خداوند آن را قبول نخواهد کرد. پروردگار در ادامه می فرمایند: بگو آیا خدا را از دین خود آگاه می سازید؟! در حالی که او هرچه را در آسمانها و زمین است می داند. با گفتن شهادتین کسی مسلمان نمیشود، مسلمانی به اسم نیست و با یک اسم نمی توان خدا را فریب داد، او خودش همه چیز را می داند. آیا هر کس نام خود را رستم نهاد میشود رستم دستان؟

دین در نزد خداوند اسلام است، از ازل اسلام بوده و تا ابد اسلام باقی خواهد ماند. با گفتن لا اله الا الله کسی مسلمان نمیشود، اما اگر کسی دینش را برای خدا خالص کرد و ایمان آورد که هیچ خدایی بجز الله وجود ندارد و در حوزه شریعت، احدی جز خدا را تعبد و فرمانبرداری نکند، او یک مسلمان حقیقی خواهد بود.

امت واحده





بدون شک مهمترین هدف قرآن از دعوت به اسلام و یکتاپرستی و نهی از شرک و چند خدایی تشکیل جامعه ای متحد و یکپارچه تحت سرپرستی

و فرمانروایی رب العالمین است. خداوند در سوره قریش می فرمایند: برای اینکه قریش به ایلاف و اتحاد برسند، باید رب کعبه را پرستش(فرمانبرداری) کنند و از پرستش ارباب دیگر پرهیز نمایند. این بدان سبب است که رب واحد امت واحد را بوجود می آورد و ارباب متفرق، آن را تکه تکه و فرقه فرقه خواهند ساخت.

بهترین مثالی را که می توان در این باره زد، خداوند در آیه زیر زده است:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا...[۳۹: ۲۹]

خداوند مثالی زده است: مردی که شرکایی با آراء مخالف برش حکمرانی می کنند و مردی که تسلیم امر یک نفر است، آیا این دو در مثل یکسانند....

در این مثال، مردی که تسلیم امر یک مرد است امت واحده اسلام است که تحت فرمان رب العالمین قرار دارد و مرد دیگر مثال امتهای متفرق و شرک آلودی می باشد که هر یک اربابی مختص به خود دارند، اربابی که با یکدیگر سر سازش نداشته و امت واحده را از هم می گسلند و فرقه فرقه می کنند و مردم را به جان یکدیگر می اندازند.

کسانی که فقط به قرآن و حبل الله اعتصام می کنند و این کتاب عظیم و گرانسنگ را امام و پیشوای خود قرار می دهند، پیرو هیچ مذهب ، فرقه دسته ، گروه یا گروهکي نیستند و فقط مسلمانند آنهم مسلماني بدون پسوند و پیشوند. خداوند کتاب نازل کرده تا ما را از این پسوندها و پیشوندها بر حذر دارد تا مختلف و متفرق نشویم و به اینکه دین در نزد خداوند فقط اسلام است التزام عملي داشته باشیم. مسلمان شیعه و مسلمان سني عین تفرقه و جدایش است و از آن بدتر سني حنفي، سني مالكي، شافعي، حنبلي ، شیعه زیدي ، امامي ناصری....مسیحي پروتستان، كاتولیك، ارتدوكس .... یهودي فریسي ، هروي ، صدوقي، اینسي....

یك دهكده تا زماني كه ده است و در آن تقسیم بندي بوجود نیامده و انشعاب پیدا نكرده، اهالي آن در جوي مسالمت آمیز در كنار یكدیگر زندگي مي كنند اما همینكه پسوند و پیشوند گرفت و به بالا ده و پایین ده منشعب شد و متفرق گردید حتماً در بین اهالي آن اختلاف و نزاع رخ خواهد داد.خداوند براي تشكیل امت واحده جهانی و جلوگیري از هرگونه اختلاف و تفرقه، به جمیع انسانها امر مي كند تا به حبل الهي كه همانا كتاب اوست اعتصام كنند، ولي انسانها چه كردند؟آیا امر الهي را گردن نهادند؟!اگر اینطور بود كه این همه فرقه و مذهب بوجود نمي آمد و امت واحده تكه تكه و متلاشي نمي شد. راستی

چرا اینچنین شد؟

خداوند انبیاء را یکی پس از دیگری با کتاب های آسمانی به سوی مردم روانه کرد و به آنها فرمود:

إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ[۲۱ :۹۲]

این(اسلام) دین شماست، دینی واحد و من پروردگار شما هستم، پس مرا فرمانبرداری کنید.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا ۖ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ[۲۳ :۵۳]

سپس آنها دین خود را فرقه فرقه کردند و هر فرقه ای به آیین خود دلخوش داشت.

خداوند از طریق انبیاء به مردم فرمود که هیچ خدایی جز او وجود ندارد و تنها باید از او فرمانبرداری کنند اما مردم برای خدا پسر و دختر و آل و دودمان تراشیدند و تراشه های ذهن خود را اولیاء الله قرار دادند و این اولیاء ساختگی را در امر خدا شریک ساختند و هر گروهی به دنبال شرکای ساختگی خود رفت و بدینسان از یکدیگر جدا شدند و امت واحده اسلام را تکه تکه و متلاشی کردند.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ...[۴۲ :۲۱]

آیا آنها را شرکایی است که بی اذن خدا برایشان از دین چیزهایی را تشریع می کنند؟

شرک، عامل اصلی از هم گسیختگی اسلام و ایجاد تفرقه و نزاع در میان انسان هاست. همین شرک است که چیزهایی را به دین اضافه می کند و آن را از خلوص در می آورد. شرک یگانه گناه نابخشودنی خداست و او ما را به شدت منع کرده که از مشرکین نباشیم.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا ۖ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ[۳۲: ۳۰]

از کسانی که دینشان را از هم جدا کردند و فرقه فرقه شدند و هر فرقه ای به آیین خود دلخوش کرد



اینکه پیروان هر فرقه و مذهبی تصور می کنند مذهبشان بهترین است، از آن اخبار ناب قرآن می باشد که هیچگاه کهنه نمی شود و باوری است که همیشه بوده، هست و خواهد بود. همگی خدا را صد

هزار بار شکر می گویند که به دین مادریشان زاده شدند. کار یک فرقه دو فرقه نیست، همه پیروان فرقه ها، فرقه خود را بهترین می دانند و از اینکه خداوند توفیق داده تا اهل فرقه خود باشند بسی شادمان و خرسندند و تصور می کنند فقط فرقه خودشان حق است و بقیه فرقه ها باطل اند. یهودیها آیین خود را برتر می دانستند و در مورد نصارا می گفتند:

لَيۡسَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ عَلَىٰ شَيۡءٖ

نصارا بر حق نیستند

و نصارا نیز می گفتند:

لَيۡسَتِ ٱلۡيَهُودُ عَلَىٰ شَيۡءٖ

یهود بر حق نیستند.

شیعه از پیامبر حدیث نقل می کند که میگوید امت اسلام بعد از من به بیش از ۷۲ فرقه منشعب می شود که از این میان همگی اهل آتش جهنم هستند الا فرقه شیعه که یگانه فرقه ناجیه است،

اهل سنت نیز از پیامبر حدیث می آورند که یگانه فرقه ناجیه آنها هستند و بقیه در آتش جهنم خواهند سوخت. من به اعتبار سخن خدا معتقدم هندو ها، سیکها، بودایی ها و سایر مذاهب نیز یک چنین باورهایی دارند و فرقه خود را حق و بقیه را باطل می دانند.

فهرست

مبحث یکتاپرستی به پایان رسید، هر چند در این مبحث حرف برای گفتن بسیار است، شاید بالغ بر ۹۰ درصد آیات قرآن به تشریح و تبیین همین مبحث اختصاص یافته ولی من به این مقدار اندک اکتفا کرده و می گویم:



فراموش نکنید که اسلام همواره در مقابل شرک قرار می گیرد و متضاد آن بشمار می رود. یک مشرک از سیستم تک خدایی یا بهتر است بگویم تک فرماندهی بیزار است و حتی تصور تعبد خدای وحده او را مشمئز می کند. در عوض یک مسلمان، حکم احدی غیر از الله را تعبد نمی کند و تسلیم امرش نمی شود. متاسفانه جمعیت مسلمانان در طول تاریخ همواره در اقلیت محض بوده تا جایی که خداوند در مورد قوم لوط، که اینهمه در قرآن از آن صحبت شده، می فرماید:

فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ[۳۶: ۵۱]

(در هنگام عذاب آن قوم) غیر از اهل یک خانه، کس دیگری را مسلمان نیافتیم

از طرف دیگر جمعیت مشرکین همواره و در همه اعصار تاریخ در اکثریت بوده و همین اکثریت محض جلوی اتحاد و ائتلاف بشر را گرفته و آسایش و امنیت را از او سلب نموده است. خداوند به کسانی که فقط او را تعبد کنند و چیزی را با او شریک نسازند وعده داده آنها را در زمین تمکین بخشد و ترسشان را به آسایش و امنیت مبدل سازد و درهای رحمت و نعمتش را از زمین و آسمان به رویشان بگشاید. اما آیا شیاطین جنی و انسی می گذارند چنین اتفاق مبارکی بیفتد و انسانها به رستگاری دنیا و آخرت نایل شوند؟

متاسفانه اقوامی که قرآن از آنها یاد می کند با وجود پیامبران و کتابهای آسمانی، لغزیدند و به دامان شرک افتادند و دین خدا را فرقه فرقه کردند و بجای اتحاد، همدلی و برادری، راه تفرقه و دشمنی و برادر کشی را پیش گرفتند. هر پیامبری آمد به قوم خود گفت:

یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ

ای قوم من، فقط الله را تعبد(فرمانبرداری) کنید که شما را هیچ الهی(حاکمی) جز او نیست.

ولی همه اقوام انبیاء متحد القول گفتند:

أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

آیا به سراغمان آمده ای تا فقط الله را عبادت کنیم و

فهرست

آنچه را پدرانمان عبادت می کردند رها نماییم؟

یعنی این همه انسان در طول این همه زمان اشتباه می کردند و فقط تو داری راست می گویی؟ تو یک بشر معمولی بیش نیستی، اگر راست می گویی چرا ویژگیهای پیامبران پیشین را نداری و چرا ملائکه را با تو نمی بینیم؟

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ[۲۳:۴۴]

سپس فرستادگان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم، هر قومی که رسول برایشان آمد، تکذیبش کردند، ما نیز آنها را از پس یکدیگر هلاک کردیم و آنها را احادیثی برای عبرت دیگران قرار دادیم، پس لعنت خدا بر قومی که ایمان نمی آورند.

تا اینکه نوبت به قوم آخرین فرستاده رسید، آنها نیز رسول خود را تکذیب کردند و به کتاب آسمانی ایمان نیاوردند و بجایش از پی آثار آباء اولینشان رفتند. هر کاری که انجام دادند گفتند:

وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا

پدران خود را بر آن یافتیم، خدا خودش ما را بدان امر فرموده است.

و پیامبر در روز قیامت در باره قومش به شکوه خواهد گفت:

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا[۲۵:۳۰]

پروردگارا! قوم من قرآن را رها کردند

و حالا شیعه و سنی خود را تافته ای جدا بافته از تمام اقوام انبیاء می دانند.اگرچه قرآن را رها کرده اند اما تصور می کنند به مدد کسانی که خودشان در چهارده قرن پیش جا مانده اند، کاملاً ره یافته اند و همان چیزی شده اند که خداوند مدتهای مدیدی انتظارش را می کشید! دیگر غافل از اینکه این دو فرقه نیز پیرو سنتهای آباء اولین شده اند و دقیقاً همان راهی را در پیش گرفته اند که سایر اقوام انبیاء پیش گرفتند و گمراه شدند. اگر کسی ندای فقط قرآن و فقط الله سر دهد با چماق آباء اولین بر سرش خواهند کوبید و خواهند گفت: آیا به سراغمان آمده ای تا فقط قرآن را تبعیت و تعبد کنیم و این همه حدیث و روایت را که از گذشتگان به دستمان رسید رها نماییم، اگر راست می گویی بگو در کجای قرآن به دو رکعت نماز صبح اشاره شده؟! در کدام آیه آمده هفت دور باید کعبه را طواف نماییم؟! ای نادان بی سواد بفهم! قرآن کتاب کاملی نیست و اگر احادیث و روایات نباشند به هیچ دردی نمی خورد چرا این را متوجه نمی شوی؟

اگر از آنها بپرسی شما خودتان دو رکعت نماز صبح را از کجا آوردید، بلادرنگ خواهند گفت از قرآن. آنجا که می گوید أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ - از خدا و رسول اطاعت کنید.

آری خداوند فرموده: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ اما کاری که شما دارید انجام می دهید نامش اطاعت رسول نیست بلکه عبادت اوست. چون نماز یک حکم دینی است و در حوزه حاکمیت دینی، وظیفه تشریع، فقط و فقط در ید خداست و احدی حق تشریع احکام دینی را ندارد و هرکس به حکم کسی غیر از الله عمل کند، ولو اینکه آن حکم به پیامبر نسبت داده شده باشد، او را به خدایی گرفته درست مثل نصارا که علمای دین خود و نیز حضرت عیسی را به خدایی می گرفتند.

از طرفی خداوند می فرمایند رسول الله در حوزه دین هیچ وظیفه ای ندارد مگر ابلاغ قرآن، آنهم ابلاغی آشکار(البلاغ المبین) در قالب کتابی آشکار(الکتاب المبین) نه آن ابلاغ و کتابی که بعد از چند قرن آشکار شود. اینکه رسول الله وظیفه ای جز ابلاغ رسالات الهی(کتاب آسمانی) نداشته چیزی است که بارها در قرآن تکرار شده و خداوند بر آن تأکید کرده است.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ[۲۴: ۵۴]

بگو خدا را اطاعت کنید، و از پیامبرش فرمان برید و اگر سرپیچی نمایید، پیامبر مسؤول اعمال خویش است و شما مسؤول اعمال خود! امّا اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد؛ و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

اینکه یگانه وظیفه رسول در حوزه حاکمیت دینی

فقط ابلاغ است، به اندازه کافی واضح و روشن است، با این وجود علمای فریقین حاضر به پذیرش آن نشده اند چون: اگر بجز ابلاغ قرآن، وظیفه حاکمیت و شارعیت دینی از رسول سلب شود تکلیف سنت چه خواهد شد؟ این است که طبق معمول دست به توجیه زده اند تا سنت را حفظ نمایند.

آنها می گویند: اینکه در آیات متعددی گفته شده رسول جز ابلاغ دین وظیفه دیگری بر عهده ندارد. منظور این است که او وظیفه ندارد کسی را به زور و اجبار هدایت نماید!

مگر امکان هدایت اجباری برای رسول وجود دارد که این وظیفه از دوش او برداشته شده است؟! مگر ایمان میخ است که بتوان آن را با ضرب و زور در کسی فرو کرد؟! مگر انسان می تواند کسی را به زور به راه بیاورد؟!



وقتی می فرماید رسول جز ابلاغ وظیفه دیگری

ندارد، یعنی در هیچ حالت و وضعیتی ندارد، هدایت اجباری و غیر اجباری دیگر چیست؟ اصلاً مگر هدایت بشر هیچ گاه جزء وظایف انبیا بوده؟! اگر اینگونه بود قوم نوح نباید با عذاب از بین می رفتند چون او مدت زیادی در میانشان تبلیغ کرد.

خداوند خطالب به پیامبر می فرمایند:

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ...[۲:۲۷۲]

هدایت مردم بر عهده تو نیست ولی خدا هر که را خواهد هدایت می کند

إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ ۖ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ[۳۷: ۱۶]

و هر قدر به هدایت آنها حریص باشی، خدا آن را که گمراه کرده هدایت نمی‌کند و این گمراهان را هیچ یاری‌دهنده‌ای نیست.

در سوره جن، آیات ۲۰ تا ۲۴ خداوند رسولش را امر می کند تا یک سری امور را از خود نفی نماید از جمله اینکه وظیفه ای جز ابلاغ رسالات الهی ندارد. در اینجا هیچ صحبتی هم از هدایت به اجبار یا به رغبت نیست.

«بگو من فقط پروردگارم را می خوانم و احدی را با او شریک نمی سازم. بگو من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم، بگو(در صورت تمرد) هیچ کس مرا درباره او حمایت نمی کند و هیچ پناهگاهی ندارم. تنها وظیفه من ابلاغ آیات و رسالات الهی است»

امروز رسول الله در میان ما نیست، قرنهاست که دارند پشت سرش حرف می زنند و کرور کرور حدیث و روایت جعل می کنند و به او می بندند. حالا اطیعوالله یعنی قرآن و اطیعوا الرسول یعنی خروارها روایتی که در بخاری و کافی و غیره و ذالک گردآوری شده اند. مردم همانگونه که مراسم ختم قرآن می گیرند، مراسم ختم بخاری نیز برگزار می کنند و نتنها فرق زیادی بین آنها نمی گذارند بلکه معتقدند اگر کتابهایی امثال بخاری و کافی نباشند قرآن به هیچ دردی نخواهد خورد. حالا ما احکام دینی خود را از دو کتاب می گیریم: یکی کتاب خدا، دیگری کتاب سنت که به رسول خدا منسوب شده است. با این تفاوت که کتاب سنت قرنها بعد از پیامبر خدا تالیف شد و مردم عصر رسول الله آن را نمی شناختند و از ویژگی مبین بودن برخوردار نبود. بسیاری از مردم به این کتابها شریک القرآن میگویند، چیزی که قرآن با تمام آیاتش ما را از آن منع و نهی نموده است. و اگر هنوز نمی دانید، بدانید که این همان شرک است. ارباب متشاکسی که مثالش در قرآن آمده، امثال همین صحاح سته اهل سنت و اصول اربعه شیعه هستند که با یکدیگر سر سازش ندارند. همینها هستند که اختلاف و افتراق را در میان شیعه و سنی دامن می زنند و جنگهای عمری علوی راه می اندازند و اسلام را تکه تکه کرده اند و فرقه ها و مذاهب را بوجود آورده اند و اجازه نمی

دهند امت واحده تشکیل شود.





چرا متوجه نمی شوید؟! امروز رسول خدا در میان ما نیست و ما مخاطب حکم اطیعوا الرسول نیستیم. رسول خدا باید از ویژگی مبین بودن برخوردار باشد ولی رسولی که شما به خیال خود دارید آن را اطاعت، که چه عرض کنم، عبادت می کنید غایب است و از چنین ویژگی برخوردار نیست. شما دارید در مقابل احکامی تسلیم می شوید که به زبان خود می گویید

رسول آنها را تشریع کرده و بدینسان او را اله خود قرار می دهید.

همانگونه که بارها در قرآن اشاره شده، خداوند در این کتاب هیچ چیزی را کم نگذاشته و تمام آنچه را در دین به آن نیاز داریم گفته و هر چیزی را به روشنی،سادگی و وضوح تمام بیان داشته است:

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ[۲۲: ۵۴]

ما قرآن را برای درک آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکّر شود

...مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ[۳۸: ۶]

ما در این کتاب از بیان هیچ چیزی فروگذار نکرده ایم

...وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ[۸۹: ۱۶]

و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

...مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ[۱۱۱: ۱۲]

این قرآن حدیثی نیست که بتوان آن را فرابافت و به خدا نسبت داد، لکن تصدیق کننده کتابهای پیشین است و هر چیزی را به روشنی بیان داشته و هدایت و رحمتی برای مومنین است

قرآن هر آنچه را که به دین و شریعت مربوط می

فهرست

شود بیان کرده و چیزی را کم نگذاشته که مجبور شویم آن را از خارج این کتاب بگیریم. آنان که قرآن را ناقص و مجمل تصور می کنند و چشم به کسانی دوخته اند تا آن را برایشان کامل نمایند، به دلیل تعبد و تبعیت غیر خدا، از مسیر مستقیم منحرف شده و دارند راه را اشتباه می روند، دقیقاً به همین دلیل است که قرآن را ناقص و مجمل تصور می کنند. چون در مسیری که دارند حرکت می کنند به چیزهایی بر می خورند که در صراط المستقیم، که همانا قرآن است، وجود ندارند و روی همین حساب گمان می کنند قرآن مجمل است در حالیکه به بیراهه زده اند.

این افراد، که همواره اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، اصالتی برای کتاب آسمانی قائل نبوده و اصل را بر باورهای دین مادری شان می گذارند، باورهایی که گمان می کنند دست نخورده و سالم، نسل به نسل و سینه به سینه از طریق سلسله آباء اولین منتقل شده تا به دستشان رسیده است. دیگر غافل از اینکه باورهای مذکور در طول زمان دچار تغییر و تطور شده اند.

من در فصول آتی دو تا از مهمترین این باورها و عقاید را معرفی می کنم و به کمک آیات قرآن، شکل اولیه آنها را، قبل از اینکه دچار تلبیس و تغییر شوند، به شما نشان خواهم داد. ابتدا از نماز شروع می کنم و بعد به موضوع حج خواهم پرداخت.

نمازهای پنجگانه، فریضه یا دسیسه



بیان اینکه در عصر رسول الله نماز به شکل کنونی اقامه نمی شده، برای یک شیعه یا سنی همانقدر غیر قابل باور و پذیرش است که به یک مسیحی بگویی عیسی را به صلیب نکشیده اند و رویداد صلیب حقیقت ندارد. آخر چگونه برای جمعیتی به کثرت بیش از دو میلیارد انسان و با تاریخی به قدمت دو هزار سال، قابل باور است که آنچه گمان می کنند نسل به نسل و سینه به سینه از اجدادشان به آنها رسیده حقیقت نداشته باشد؟! مگر این غول عظیم و مهیب قدمت و کثرت به آنها اجازه رویت حقیقت را خواهد داد؟!

به همین ترتیب شیعیان و سنی هایی که بپذیرند و باور کنند نمازی که اقامه می کنند آن نمازی نیست که خداوند تشریعش کرده است، بسیار اندک خواهند بود چرا که اکثریت انسانها بجای توجه به کتاب آسمانی و پیام انبیاء الهی، به سنتها و عقاید نادرست و بی اساسی رو می آورند که از اعماق

تاریک تاریخ می آیند و معمولاً به انبیاء و ملائکه، منسوب می شوند که البته در فصل گذشته مفصل درباره این معضل بزرگ صحبت کردیم. معضل آباء اولین، همواره بزرگترین مانع راه انبیاء و سد راه دین الهی بوده، هست و خواهد بود. همین رجوع به عقاید گذشتگان و عدم توجه به کتاب آسمانی است که انسان را از طریقت مستقیم باز می دارد و او را از دیدن حقیقت محروم می سازد.

در فرهنگ قرآن، مسلمان و یکتاپرست به کسی اطلاق می شود که تنها کتاب آسمانی را معیار دین خود قرار می دهد و در برابر هیچ حکمی، غیر از آنچه در کتاب آسمانی آمده، گردن نمی نهد و تسلیم نمی شود. از طرف دیگر، مشرک و دوگانه پرست به کسی گفته می شود که به اسم خدا و با پیروی از آباء اولین احکامی را تعبد و تبعیت می کند که به خداوند تعلق نداشته و به او افترا زده اند.

تا دیروز خداوند خطاب به قوم پیامبر و سایر اقوام انبیاء می فرمود: اگر راست میگویید کتاب آسمانی خود را بیاورید و عقاید و مناسک باطلی را که به من نسبت داده اید در آن کتاب نشان دهید و امروز فریقین می گویند: اگر راست می گویید که قرآن نیاز به مکمل و متمم ندارد، آن را بیاورید و نشان دهید در کجا به رکعات نماز اشاره کرده است. جالب است! هم خدا می گوید کتاب آسمانی را بیاورید و نشانم دهید و هم اهل سنت و عترت

با این تفاوت که خداوند می خواهد نشان دهد کتاب اصل دین است و هر آنچه مربوط به دین است باید در این کتاب باشد. در حالی که فریقین می خواهند نشان دهند سنت اصل دین است چرا که در سنت چیزهایی راجع به دین وجود دارد که در قرآن نیست! دیگر پیش خودشان فکر نمی کنند شاید آنچه در سنت است اضافه و زائد بر دین و شریعت الهی باشد. کتاب سنت به گونه ای است که هر کس هر چه دلش بخواهد و اختیار کند در آن وجود دارد، به همین دلیل می‌گویند قرآن بدون سنت به درد نمی خورد.

أَمۡ لَكُمۡ كِتَٰبٞ فِيهِ تَدۡرُسُونَ[۶۸: ۳۷]

آیا شما را کتابی است که از آن درس می گیرید؟

إِنَّ لَكُمۡ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ[۶۸: ۳۸]

که هر چه را اختیار کنید در آن هست؟!

نماز مهمترین مطلبی است که در قرآن به آن پرداخته شده و می توان گفت دروازه ورودی به صحن دین الهی محسوب می شود. وقتی این در بسته باشد چگونه می توان متدین به دین الهی شد؟!

نماز، مدرسه و مکتب خانه دین است و بدون آن، دین الهی محقق و میسر نخواهد شد. متاسفانه در طول قرون گذشته ، زنگارها و رسوبات بر جا مانده از سنت گذشتگان ، چهره واقعی نماز را تا حد زیادی پوشانده و اجازه رویت حقیقت آن را به کسی نمی

دهد. بنابراین قبل از هرچیز لازم است که شخص توجهش را از سنت آباء اولین بگیرد و تسلیم وجه الله شود تا ان شاء الله حقیقت صلات را دریابد و بداند آنچه به عنوان نماز به او معرفی شده ، آن نمازی نیست که در دوره رسول الله اقامه می شد و در گذر ایام دچار تغییر شده و سیمایش دگرگون گردیده، هرچند آثاری کم رنگ از آنچه در گذشته بود، هنوز در آن دیده می شود. اما چیزهای جدیدی به آن اضافه شده که در دوره رسول الله نبودند. مانند میدان توپخانه که هنوز آثاری از میدان توپخانه زمان رضا شاه درش دیده می شود، هنوز خیابان لاله زار در گوشه میدان خودنمایی می کند و بانکی که در ضلع شرقی میدان بود باز هم هست. اما برجسته ترین بنای میدان، یعنی ساختمان تلگرافخانه، جای خود را به ساختمان مخابرات داده و یک سری تغییرات دیگر نیز رخ داده است.

نوشتار حاضر، به موضوع نماز از منظر قرآن می پردازد و کلیدی ترین آیات مربوط به این موضوع بسیار مهم را مورد بحث و بررسی قرار می دهد که به شما نشان دهد نمازی که اینک اقامه می شود در عصر رسول الله به چه شکلی بوده است. تا به عینه دریابید خداوند تشریع و تشریح نماز را به غیر واگذار نکرده و خودش آن را بطور کامل بیان نموده و برخلاف باور شیعه و سنی ، قرآن کتابی ناقص و ناتمام نیست که نیاز به مکمل و متمم داشته باشد.

معنای ریشه ای کلمه الصلاة

بعضی کلمه الصلاة را از مصدر صلو دانسته اند و بعضی دیگر از مصدر صلی، این کلمه صلی در اصل از زبان آرامی(زبان اصلی انجیل) گرفته شده و در آن زبان به این شکل نوشته می شود:

ܨܠܐ

ܨ(ص)ܠ(ل)ܐ(آ)

در اینجا حرف آ به یا تبدیل شده و به شکل صلی در آمده. مانند املای صغرا که وقتی الف را به یا تبدیل کنیم می شود صغری. صلی یا صلآ در آرامی به معنای توجه کردن و رو کردن آمده و این معنا در تمام واژگان قرآن که از مصدر صلی مشتق شده اند وجود دارد:

فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ[۳۱: ۷۵]

پس تصدیق نکرد و رو نیاورد

وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ[۳۲: ۷۵]

بلکه تکذیب نمود و رو برگرداند.

به طوری که ملاحظه می فرمایید، کلمه صدق در آیه اول مقابل کذب در آیه دوم قرار می گیرد

و به همین ترتیب صلی در آیه اول مقابل تولی در آیه دوم می ایستد. با توجه به اینکه معنای تولی اعراض و رویگردانی می شود، نتیجتاً کلمه صلی که مقابل آن است می بایست به معنی توجه و رو آوری باشد و این همان معنای صلی در لغت آرامی است. کلماتی که از مصدر صلی مشتق می شوند معانی متفاوتی دارند. به عنوان یک قاعده کلی بخاطر داشته باشید، در قرآن هرجا این کلمه یا یکی از مشتقات آن به همراه حرف علی بکار رفته، آن کلمه یا مشتق حتماً به معنای مصدری صلی، یعنی توجه و رو آوری، خواهد بود.

آیه ۴۳ احزاب از جمله آیاتی است که قاعده گفته شده در آن صدق می کند. در اینجا کلمه يُصَلِّي که از ریشه صلی مشتق شده با حرف علی در عَلَيْكُمْ همراه گردیده و طبق قاعده می بایست معنای توجه کردن و اقبال نمودن بدهد، اجازه دهید از روی آیه ببینیم به چه صورت است.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۚ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا [۳۳:۴۳]

در این آیه، مترجمین کلمه یصلی را به ناچار درود فرستادن معنا کرده و آیه را به شکل زیر ترجمه کرده اند:

اوست که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد تا شما

را از تاریکی ها به سوی نور بیرون آورد، و او به مؤمنان مهربان است.

در حالی که عین همین کلمه را در آیه ۳۹ آل عمران نماز خواندن معنا کرده اند با این تفاوت که در آنجا با حرف علی همراه نبوده است.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ... [۳:۳۹]

پس همچنان که در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان ندایش دادند...

اما در آیه ۴۳ نمی توان کلمه یصلی را نماز خواندن معنا کرد چون در این صورت ترجمه آیه چنین می‌شود: خدا و ملائکه اش برای شما نماز می خوانند...!

انصافاً معنای درود فرستادن برای کلمه يُصَلِّي نمی تواند توضیح دهد چگونه باعث خروج از ظلمات به نور می گردد در حالیکه توجه کردن و روآوردن، هم معنای مصدری کلمه مورد ذکر است و هم بخوبی علت خروج از ظلمات به نور را توضیح می دهد.

اوست که با فرشتگان خود به شما توجه می کند تا شما را از تاریکی ها به سوی نور بیرون آورد، و نسبت به مؤمنان مهربان است.

در قرآن آیاتی هستند که بیان می دارند خداوند

آیات خود را برای مردم می فرستد تا آنها را از ظلمات بیرون آورده و به نور ببرند، مانند آیه زیر:

هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۚ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ [۵۷: ۹]

او کسی است که بر بنده خود آیات روشنگر را نازل می کند تا شما را از ظلمات خارج کرده و به سوی نور ببرد، خدا نسبت به شما مهربان و رحیم است

بنابر این صلات خداوند و ملائکه برای انسانها به منزله توجه کردن به آنها با ارسال کتاب آسمانی می باشد. البته این روآوری و توجه خدا و ملائکه به انسانها، فرایندی دارد که متاسفانه این فرآیند تلبیس شده و به شکل صلوات تبدیل گردیده اما خوشبختانه اصل فرآیند، دست نخورده و سالم در قرآن موجود است:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا [۳۳: ۵۱]

خدا و ملائکه اش به نبی رو می آورند، ای کسانی که ایمان آورده اید شما نیز به او رو بیاورید و در برابر آنچه به شما می دهد به شایستگی تسلیم شوید.

به عبارت دیگر خداوند از طریق ملائکه پیام خود را به پیامبر وحی می کند تا او نیز آن پیام را به

انسانها ابلاغ نماید و بعد از دریافت پیام، در برابر مفادش تسلیم شوند. این همه آن چیزی است که آیه فوق در پی بیان آن می باشد.اما اینکه آیه را به صلوات فرستادن برای پیامبر تعبیر کرده اند، طبق معمول کار روایاتی است که ساخته شده اند تا امر را بر مردم مشتبه سازند و با تلبیس و تزویر، معنای حقیقی آیات را تغییر دهند.

کلمه صلاة مانند الزکاة اسم مصدر است و دلالت بر چیزی دارد که به آن رو می شود. این دو کلمه مجموعاً بیست و هفت بار، یا همین حدودها، در کنار هم بکار رفته اند. با وجود اینکه معنای مصدری الزکاة ، طهارت و پاکیزگی است، خود این کلمه در قرآن به معنای صدقه و انفاق آمده؛ چون بر چیزی دلالت می کند که وسیله و واسطه پاکیزگی می شود و آن چیز صدقه و انفاق است.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.[٩:١٠٣]

از اموال آنها صدقه ای بگیر تا به واسطه آن پاکشان گردانی و آلودگیهای شان را بزدایی و به آنها توجه کن! همانا توجه تو مایه آرامش آنهاست و خداوند شنوا و داناست

اوقات و تعداد نمازهای یومیه

گفته شد کلمه صلاة اسم مصدر است و دلالت بر چیزی دارد که شخص به آن رو می آورد. از این رو کلمه مذکور معانی متعددی خواهد داشت، ولی اکثر مردم صلاة را بعنوان نمازهای یومیه می شناسند و هرجا این کلمه به گوششان می خورد فوراً نماز خواندن در ذهنشان تداعی می شود.



بعنوان مثال در آیه زیر می خوانیم حتی پرنده ای که در پهنه آسمان بال گشوده، نماز و تسبیح خود را می داند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ ۖ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ [۲۴:۴۱]

آیا ندیده‌ای که هر که در آسمانها و زمین است و نیز مرغانی که در آسمان بال گشوده اند در تسبیح برای خدا هستند؟ همه نماز و تسبیح خود را می‌دانند. و خدا به هر کاری که می‌کنند آگاه است.

آیا نماز پرنده به این معناست که پرندگان نیز نماز یومیه اقامه می کنند؟! در اینجا اگر بخواهم از منظر قرآن تعریفی جامع از کلمه صلاة ارائه دهم می گویم:

صلات عبارت است از هر آنچه آفریدگار برای یکایک آفریدگان نوشته و آنها را ملزم ساخته به آن رو بیاورند و برپایش نمایند.

بعنوان مثال: صلات یک پرنده چیزی است که در غریزه او نوشته شده و صلات انسان، علاوه بر آنچه در نفس او نوشته شده، عبارت است از کتاب آسمانی(قرآن)، هر دستور و حکمی که در این کتاب آمده، صلاتی است که باید اقامه شود. می فرماید:

کتب علیکم الصیام...کتب علیکم القصاص....کتب علیکم القتال... روزه و قصاص و وصیت و چه و چه و چه هر کدام یک صلات محسوب می شوند که برای بشر نوشته شده اند تا برپایشان نماید.

در قرآن هر جا صلاة بصور الصلاة آمده، منظور کتاب آسمانی است که حالا بجز قرآن چیز دیگری نیست. علت اینکه در قرآن به نمازهای یومیه الصلاة گفته شده، بخاطر این است که نماز یومیه چیزی جز قرآن نمی باشد.

نمازهای یومیه ای که قرآن از آنها نام می برد دو تا هستند نه پنج تا و تحت عنوان صلاة الفجر و صلاة العشاء از آنها اسم برده شده است. کوچکترین اثری

از نماز ظهر، عصر و مغرب در قرآن پیدا نمی شود، از گذشته تا حال خیلی تلاش کرده اند تا بتوانند این نمازها را به قرآن تحمیل کنند و بخورانند ولی موفق نشده اند. همانگونه که از نام این دو نماز پیداست مردم عصر رسول الله، صلاة الفجر را در بامدادان و صلاة العشاء را در شامگاهان اقامه می کردند. خداوند زمان این دو نماز را در ابتدا و انتهای روز یعنی در وقت فراغت از مشغله و کار روزانه قرار داده تا مردم مانع و مشکلی برای حضور در جلسه نماز نداشته باشند . علاوه بر این دو نماز، که بصورت یومیه انجام می شدند، خداوند یک نماز دیگر نیز مقرر کرده که به الصلاه الجمعه معروف است و در روز جمعه برگزار می شد.

مدت و نحوه اقامه نمازهای یومیه

شاید قصه کذایی معراج را شنیده یا خوانده باشید، در انتهای این قصه سراسر دروغ، خداوند ۵۰ نماز بر پیامبر و امتش واجب می کند که نهایتاً با وساطت حضرت موسی به ۵ نماز تقلیل پیدا کرد! اگر بدانید، این قصه عریض و طویل حول محور آیه یک سوره اسرا بافته و ساخته شده است.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ[۱۷:۱]

پاک و منزه است کسی که بنده اش را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی، که پیرامونش را برکت بخشیده بودیم، سیر داد تا بعضی از آیات خود را به او نشان دهد، به درستی که او شنوا و بیناست.

همانگونه که می بینید، در این آیه نه صحبتی از عروج پیامبر به آسمانهاست و نه خبری از رخدادهای عجیب و غریبی که در معراج اتفاق می افتد. در ضمن هیچ ارتباطی هم به نمازهای یومیه ندارد. تنها ارتباطش این است که در ابتدای سوره اسراء واقع شده و این سوره تنها سوره قرآن است که هم اوقات نماز، هم مدت نماز و هم محتوای نمازهای یومیه، بطور یکجا درش مشخص شده است.

در حقیقت داستان معراج و نمازهای پنج گانه اش ساخته شده تا نمازهایی را که خداوند در سوره اسراء تشریع نموده تحت الشعاع قرار دهد و چهره واقعی آنها را دگرگون سازد تا مکتب خانه دین(نماز) تعطیل شود و کسی مشق دین نکند. حالا دیرگاهی است در مکتب خانه را بسته اند و قرآن به طاقچه خانه ها و قبرستانها تبعید گردیده و مردم به اسم نماز، با یک سری الفاظ و حرکات منظم و تکراری سرگرم شده اند و گمان می کنند ره یافته اند. اینک باید گفت:

وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ[۲۰:۳۴]

و همانا شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت، و جز گروهی از مؤمنان، همه از او پیروی کردند

اهریمن به عزت پروردگار سوگند یاد کرد جمیع انسانها را گمراه سازد مگر آن دسته از بندگان خدا را که دینشان را برای او خالص کرده اند و یگانه مرجع آنها برای اخذ دین، کتاب آسمانی است. حالا اگر قصد دارید اجازه ندهید رسوبات و نا خالصیهای برجا مانده از سنت گذشتگان دینتان را از خلوص در آورند، بیاید تا از روی قرآن، طریقه درست اقامه نمازهای یومیه را به شما نشان دهم تا بیش از این از دین و کتاب آسمانی خود غافل نمانید.

خیلی ها مطلب طولانی و توضیح و تفصیل زیادی را خوش ندارند و زود حوصله شان سر می رود و دوست دارند لب کلام و خلاصه مطلب را بشنوند. به همین دلیل ابتدا برای این دسته از عزیزان توضیح مختصر و فشرده ای از نمازهای یومیه ارائه می دهم و تفصیل و توضیح کامل آن را به ادامه مطلب موکول می کنم.

در عصر رسول الله فقط دو نماز بطور یومیه و روزانه اقامه می شدند. یکی از این دو نماز صلاة العشاء نام داشت که وقت آن از لحظه غروب خورشید تا گرگ و میش شب بود و حدوداً نیم ساعت طول می کشید و دیگری صلاة الفجر نام داشت که از سپیده دم شروع می شد و به اندازه نماز عشاء طول می کشید. مردم در این دو موقع، فارغ از مشغله روزانه، وضو می گرفتند و با ظاهری تمیز و پاکیزه به مسجد می رفتند. سپس یک نفر به عنوان پیش نماز

برایشان قرآن می خواند و آنها نیز در طول مدت نماز، ساکت و بی سر و صدا و بدون هیچ حرکت اضافی می نشستند تا به آیات قرآن گوش فرا دهند و دینشان را مستقیم از کلام پروردگارشان اخذ نمایند، و نسبت به دین خود غافل نباشند، همین.

سجده و رکوع و سلام و تشهد و غیره در آن زمان جزء نماز نبودند و در قرون بعد به نماز اضافه گردیدند تا چهره این بزرگترین و مهمترین فریضه الهی را مخدوش سازند و آن را از مسیرش منحرف نمایند. اگر می بینید مسلمانان فرقه فرقه و گروه گروه شده اند و هر یک پیرو دین مادری خود هستند، اگر شاهدیم کمتر کسی قرآن می خواند تا از آیات الهی خبر داشته باشد، همش بخاطر این است که نماز را از مسیرش منحرف کرده اند و زمان زیادی است که مکتب خانه دین تعطیل شده است.

شرح و تفصیل نمازهای یومیه

آیات ۷۸ و ۷۹ سوره اسراء، از این نظر که هم اوقات نماز، هم مدت نماز و هم محتوای نمازهای یومیه را بطور یکجا مشخص کرده اند، در کل قرآن منحصر به فرد می باشند.

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ ۖ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا [۱۷:۷۸]

نماز را از لحظه غروب خورشید تا گرگ و میش شب اقامه

کن و همچنین قرآن فجر را، براستی که قرآن فجر قابل مشاهده است.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا[١٧:٧٩]

و پاسی از شب را نیز به قرآن خواندن سپری کن، این تکلیف اضافی مخصوص تو می باشد، امید است پروردگارت تو را به مقامی پسندیده مبعوث دارد

اجازه دهید ابتدا خلاصه ای از آنچه را این دو آیه می گویند بیان کنم، سپس بطور جامع و مفصل در این باره بحث نمایم. قرآن در آیات متعددی به موقعیت زمانی دو نماز عشاء و فجر اشاره نموده، اما در این دو آیه با جزئیات بیشتری به آن پرداخته است. عبارت: لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ در ابتدای آیه اول، هم موقعیت زمانی عشاء را مشخص می کند و هم طول مدت مطلق نمازها را. منظور از قرآن فجر همان نماز فجر می باشد و علت اینکه بجای صلاة الفجر از قرآن فجر استفاده کرده برای این است که نشان دهد صلات همان قرآن است و اینکه به ما بفهماند منظور از أَقِمِ الصَّلَاةَ مطلق نماز می باشد که هم نماز عشاء را شامل می شود و هم نمازهای فجر و جمعه. آیه بعد تردیدی باقی نمی گذارد که منظور از صلات، قرآن است، چون به عنوان یک تکلیف اضافه بر نمازهای یومیه، به پیامبر امر می کند پاسی از شب را نیز برخیزد و قرآن بخواند. و در سوره مزمل به پیامبر امر می کند حتی به اندازه دو سوم شب

را با قرائت قرآن سپری نماید. پس حالا ما می دانیم مردم عصر رسول الله در دو نوبت فجر و عشاء و در هر نوبت به اندازه غروب خورشید تا اوایل تاریکی شب(حدوداً نیم ساعت) قرآن را مرور می کردند تا از کتاب آسمانی خود بی خبر و غافل نباشند.

حالا اجازه دهید آیه ۷۸ را بطور دقیق مورد بررسی قرار دهیم:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ ۖ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا [۱۷:۷۸]

در آیه فوق، کلمه دلوک از مصدر دلک به معنای مالیدن است و این معنای مصدری دلک می باشد که در معاجم لغت به آن اشاره شده، مثلاً کلمه دلاک که از ریشه دلک مشتق شده، در زبان فارسی به کسی گفته می شود که در حمام، بدن اشخاص را کیسه می کشد و مشت و مال می دهد. در هنگام غروب، اگر در کنار دریا یا یک دشت مسطح باشید بنظر می رسد خورشید با افق زمین تماس پیدا می کند و خود را به آن می مالد و پایین می رود.



فهرست

بنابر این دلوک شمس کنایه از غروب خورشید می باشد و این چیزی است که در معاجم لغت به آن اشاره شده اما اینکه در سنت و به تبع آن در لغتنامه ها، معنای زوال شمس را نیز برای آن در نظر گرفته اند، حکایتی دارد که بزودی به آن خواهم پرداخت.

اکثر معاجم لغت و تفاسیر قرآن، غسق اللیل را اول تاریکی شب، ناپدید شدن سرخی افق غربی و یا آن موقعی که مناظر وضوح خود را از دست می دهند و به اصطلاح، هوا گرگ و میش می شود، معنا کرده اند. البته معنای ظلمت شب را نیز برای آن در نظر گرفته اند، لیکن سر شب یا گرگ و میش چیزی است که آیات قرآن تاییدش می کنند.

تکرار می کنم در عصر رسول الله نمازهای یومیه دو تا بودند که یکی صلاة الفجر نام داشت و در بامدادان و سپیده دم اقامه می شد و نام آن دیگری صلاة العشاء بود. امروزه نیز این دو نماز، البته فقط اسماً، اقامه می شوند با این تفاوت که موقع صلاة العشاء اندکی جابجا شده و این جابجایی بخاطر این است که در اصل می بایست از لحظه غروب خورشید تا گرگ و میش شب اقامه شود ولی فریقین شروع آن را به بعد از گرگ و میش منتقل کرده اند.

عشاء از مصدر عشو مشتق شده و اصل معنای

آن را قلت وضوح در اشیاء تعریف کرده اند. در تعدادی از آیات قرآن دیده می شود این کلمه در کنار کلماتی همچون: غدو، اصیل، بکره و اشراق بکار رفته که معنای ابتدا و انتهای روز یا بامداد و شامگاه می دهند مانند: غُدُوًّا وَ عَشِيًّا، بُكْرَةً وَ عَشِيًّا، بِالعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ، عَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ. یا گاهی بجای کلمه عشی از کلمات مشابه و مترادف ان استفاده شده مانند:بُكْرَةً وَ أَصِيلاً یا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ. در اینجا کلمه آصال، که بجای العشی نشسته، به معنای انتهای روز است و نشان می دهد عشاء نیز به انتهای روز اطلاق می شود. بدون شک تما این اسماء دوتایی به یک برهه زمانی معین، معلوم و ثابت اشاره دارند که یکی در ابتدا و دیگری در انتهای روز قرار می گیرد. کلماتی همچون: الفجر، الاشراق، الغداه، الابکار نامهایی برای طرف ابتدای روز و کلمات عشاء، رواح و الآصال نیز نامهای برای انتهای روز هستند.

اینک توجهتان را به آیه زیر جلب می کنم:

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ...[۳۴:۱۲]

و برای سلیمان باد را مسخر کردیم به طوری که بامدادی به اندازه یک ماه و شامگاهی بقدر یکماه مسافت را می پیمود....

در اینجا کلمه رواح با کلمه الریح که قبل از آن

فهرست

آمده و نیز کلماتی همچون روح و ریحان هم ریشه است، با این وجود چون در مقابل غدو یا صبحگاه قرار گرفته، می بایست به معنای شامگاه باشد و در معاجم لغت آن را به معنی عشاء حمل کرده اند که همان معنی شامگاه را می دهد. دقت کنید ببینید کلمه رواح در آیه زیر به شکل تریحون در آمده ولی باز معنای شامگاه و عشاء می دهد:

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ[۶:۱۶]

و در احشام برایتان زیبایی و جمالی است، آنگاه که آنها را به چراگاه می برید و زمانی که برشان می گردانید.

همواره وضع به اینصورت بوده و هست که در صبحگاهان گله ها را به صحرا می برند و با غروب خورشید، به روستا برشان می گردانند. احتمالاً با توجه به اینکه بازگشت مصادف می شود با غروب خورشید،در نتیجه معنای شامگاه را به خود گرفته و نیز از آنجا که غروب خورشید مصادف می شود با تیرگی و قلت وضوح، از این رو به معنای عشاء نیز آمده است. یا از آن طرف می بینیم صبحگاه با فجر و اشراق که معنایشان مشخص است و یا حتی ابکار به دلیل تازگی و بکر بودن روز در دقایق آغازین هم معنا شده است.

حال که معنای دلوک الشمس می شود غروب خورشید و غسق اللیل به معنای گرگ و میش شب

فهرست

است، در نتیجه فاصله زمانی بین غروب خورشید تا گرگ و میش می شود عشاء و اینکه فرمود: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ، منظور صلات العشاء می باشد و قُرْآنَ الْفَجْرِ نیز صلات الفجر است. بنظر می رسد علت اینکه خداوند مستقیماً به صلاة العشاء و صلاة الفجر اشاره نکرد یکی این بود که خواست بطور مطلق مدت نماز را مشخص کند و دیگر اینکه نشان دهد منظور از اقامه صلات همان اقامه قرآن و کتاب آسمانی است.

اما چرا خداوند برای مشخص کردن طول زمان نماز، عشاء را معیار قرار داده؟

چون عشاء از میان همه اوقات شبانه روز، تنها برهه ای است که بهتر و دقیق تر می توان زمانش را محاسبه کرد. اگر در کنار دریا یا یک دشت ایستاده باشید، می توانید غروب خورشید را با چشم ببینید و این ابتدای زمان نماز خواهد بود.



پایان نماز نیز زمانی است که اشیاء وضوح خود را از دست داده باشند و در مثل نتوانی گرگ را از میش تشخیص دهی و شب و روز با یکدیگر تفاوت نداشته باشند، نه بتوان نام شب را بر آن نهاد و نه

روز. با این معیار، زمان نماز حدوداً نیم ساعت بطول خواهد انجامید.



در آیه ۷۸، دو بار به قرآن اشاره شده: یکی در قرآن الفجر و دیگری در عبارت: إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا(براستی که قرآن فجر قابل مشاهده است)

این یعنی چه؟ برای پاسخ به این پرسش، مفسرین، حرفی برای گفتن نداشته اند و فقط و به روایتی استناد کرده اند که می گوید نماز صبح به این خاطر قابل مشاهده است که ملائکه شب در هنگام ترک زمین و بازگشت به آسمان و ملائکه روز در هنگام رسیدن از آسمان، هر دو گروه نمازگزار صبح را مشاهده می کنند. در اینصورت لابد نماز عشاء نیز قابل مشاهده است چون در آنجا نیز ملائکه روز در هنگام ترک شیفت و ملائکه شب در هنگام تحویل گرفتن شیفت هر دو نمازگزار شب را مشاهده می کنند!

حقیقت این است که قرآن و فجر هر دو یک

ویژگی مشترک دارند و آن این است که مردم را از ظلمت خارج کرده و به سوی نور می برند. بهترین موقع برای مشاهده این ویژگی مشترک، سپیده دم است. وقتی که اشیاء به تدریج و آرام آرام از دل ظلمت بیرون می آیند و به روشنایی می پیوندند. خداوند در سوره نور نیز به این ویژگی مشترک نور و قرآن اشاره کرده است؛ آنجا که نور مشکات با نور قرآن، که روشنگر طریقت مستقیم می باشد، تلاقی کرده و پدیده نور علی نور را بوجود می آورند.



همه ما با عبارت نور علی نور آشنا هستیم و عام و خاص آن را در محاورات خود بکار می برند ولی کمتر کسی معنای آن را می داند. عبارت مذکور در سوره نور آیه ۳۵ آمده است. در این آیه، پروردگار نور خود را به نور مشکاتی تشبیه می کند که در آن چراغی است افروخته از روغن زیتون در حبابی شیشه ای، بگونه ای که تلالو آن همچون ستاره ایست درخشان که نه طلوع دارد و نه غروب، نه شرقی است و نه غربی. گفتنی است بعد از عبارت نور علی نور،

آیه با یک جمله معترضه به اتمام می رسد و ادامه آن در آیه بعد، از سر گرفته می شود. در حقیقت آیه ۳۶ عطف شده به عبارت نور علی نور که در آیه ۳۵ آمده و به ما خبر می دهد این پدیده تلاقی دو نور در خانه هایی اتفاق می افتد که خداوند اذن داده آنها را برپا و بنا کنند و بامداد و شامگاه، در آن خانه ها اسم خدا(کلام خدا) را ذکر نمایند.

این آیه ۳۶ سوره نور است:

فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ[۲۴:۳۶]

در خانه هایی که خدا اجازه داده برپا شوند و درونشان اسم او ذکر شود، خانه هایی که در آنها مردانی هر بامداد و شامگاه برای خدا در حرکت و تلاش هستند.

عین عبارت يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ که در این آیه آمده، در جمله زیر نیز، که مربوط به آیه ۱۱۴ بقره است، دیده می شود:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ

کیست ستمکارتر از آن کس که منع کند در مساجد خدا، اسم او ذکر شود.

این جمله به ما می گوید آن خانه هایی که بنا

فهرست

شده اند تا اسم الله(= کلمة الله=کلام الله)، هر بامداد و شامگاه در آنها ذکر شود همان مساجد هستند و مساجد نیز محل هایی برای اقامه نماز.

قبلاً نشان داده شد عباراتی همچون: غُدُوِّ وَالْآصَالِ،غُدُوًّا وَ عَشِيًّا، بُكْرَةً وَ عَشِيًّا در واقع معادلهایی برای فجر و عشاء می باشند، لذا آیه ۳۶ سوره نور تا اینجا دومین آیه ایست که در آن به صلات فجر و عشاء اشاره شده است.

پروردگار همچنین در آیه سوره مزمل می فرمایند:

وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا

اسم پروردگارت را ذکر کن و تنها به او رو کن و توجهت را از غیر قطع کن.

این آیه در ادامه آیاتی است که به پیامبر امر می کند بخشی از شب را برخیزد و قرآن بخواند، به طوری که گفته شده، در اینجا منظور از ذکر اسم رب، قرآن خواندن در پاسی از شب است.

بعنوان مثالی دیگر می توان به آیه ۲۵ سوره انسان اشاره کرد:

وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

اسم پروردگارت را بامداد و شامگاه(فجر و عشاء) ذکر کن.

و این سومین آیه ایست که دارد به دو نماز عشاء و فجر اشاره می کند. با توجه به آیات ماقبل و ما بعد دو آیه فوق، بسیاری از مفسرین منظور از عبارت: وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ را به معنای دستور بر اقامه صلات حمل کرده اند.

داشتیم درباره ویژگی مشترک فجر و قرآن یا نور فیزیکی و نور الهی صحبت می کردیم، گفتیم علاوه بر آیه ۷۸ اسراء، خداوند در سوره نور نیز به این ویژگی مشترک اشاره کرده است. از آیات ۳۵ و ۳۶ نور متوجه شدیم عبارت نور علی نور به تلاقی نور الهی(قرآن) و نور مشکات اشاره دارد که فضای مسجد را برای نمازگزاران روشن می کند. به آیاتی اشاره کردیم که نشان می دادند منظور از ذکر اسم الله، اقامه صلات یا همان تلاوت قرآن است. آیه ۳۷ سوره نور دلیل و شاهدی دیگر بر این مدعاست:

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ[۲۴:۳۷]

مردانی که هیچ تجارت و معامله ای آنها را از ذکر الله و اقامه صلات و دادن زکات باز نمی دارد. آنها از روزی که دلها و دیدگان در آن روز منقلب می شوند هراس دارند.

چه تشبیه زیبایی! چراغی که در مشکات(چراغدان)

فهرست

به واسطه روغن زیتون نورافشانی می کند و محیط مسجد را برای نمازگزاران روشن می سازد به مثابه پیش نمازی است که در محراب، به واسطه آیات نورانی قرآن، راه سعادت و رستگاری را برای آنها روشن می سازد. اینجاست که این دو نور به هم می آمیزند و پدیده نور علی نور حادث می شود.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ۚ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ[۵:۱۵]

ای اهل کتاب، پیامبر ما نزد شما آمد تا بسیاری از کتاب خدا را که پنهان می‌داشتید برایتان بیان کند و از بسیاری درگذرد، و از جانب خدا نوری و کتابی آشکار برای شما آمده است،

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [۵:۱۶]

خدا هر که را که در پی جلب رضای اوست، به وسیله آن نور به راه‌های امن و سلامت رهنمون می‌شود، و به خواست خود، آنها را از تاریکی‌ها به نور می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند

حالا اجازه دهید دوباره به سوره اسراء برگردیم و مطلب را از آیه ۷۹ دنبال کنیم. در این آیه، خداوند به پیامبر امر می کند بخشی ازفراغت شبانه خود را نیز با مطالعه قرآن سپری کند:

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا[۱۷:۷۹]

و نیز پاسی از شب را به تلاوت قرآن قیام کن، این فریضه اضافی مخصوص توست، امید است خداوند تو را به جایگاهی(آئینی)در خور ستایش برساند.

در آیات ابتدایی سوره مزمل، پیامبر تکلیف شده بود تا نیمی از شب ، حالا کمی بیشتر یا کمتر از آن ، را به ترتیل و قرائت قرآن قیام کند، در آیه ۷۹ منظور از فریضه ای که اضافه بر صلات فجر و عشاء می باشد، همان قرائت و ترتیل شبانه قرآن است که البته ضمیر در بِهِ (فَتَهَجَّدْ بِهِ) نیز آن را گواهی می کند چون به قرآن در قُرْآنَ الْفَجْرِ بر می گردد و این نیر دلیل دیگری است که به ما نشان می دهد صلات و قرآن یکی هستند.

یکی دیگر از آیاتی که به اقامه صلات، در دو وقت عشاء و فجر اشاره دارد، آیه ۱۱۴ سوره هود است:

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ ۚ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ۚ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ[۱۱:۱۱۴]

و نماز را در دو طرف روز، نزدیکی های شب، اقامه کن اعمال نیک اعمال بد را از بین می برند، این نماز ذکری برای ذاکرین است.

بسیاری از مفسرین عبارت زُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ را قریبا من اللیل معنا کرده اند که خود به معنی نزدیکی شب است مانند قریبا من الصبح که می شود نزدیکی های صبح. در هر صورت زلفاً من اللیل عبارت طَرَفَيِ

النَّهَارِ را توضیح می دهد و به آن عطف شده تا به ما بگوید مراد از دو طرف روز ، آن دو بخشی که در نزدیکی های شب قرار گرفته اند می باشد نه اینکه زلفاً من اللیل یک چیز باشد و طرفی النهار یک چیز دیگر. اگر عبارت زلفاً من اللیل نبود، دقیقاً مشخص نمی شد طرفی النهار به چه مواقعی اشاره دارد. از این دست بیان در قرآن فراوان به چشم میخورد، به عنوان نمونه آیات ۳ و ۴ سوره انشقاق را خدمتتان مثال می زنم:

وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ[۸۴: ۳]

و آنگاه که زمین مد شود و گسترش یابد

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ[۸۴: ۴]

و آنچه را در درون دارد بیرون ریزد و خالی گردد

در واقع آیه ۴ به ماقبل خودش عطف شده تا نحوه مد زمین را توضیح دهد چون وقتی مواد درون زمین به بیرون نشت پیدا می کنند و روی سطح آن قرار می گیرند، بر ارتفاع زمین افزوده می شود و امتداد می یابد یا به اصطلاح مد می شود. بطور مشابه وقتی گفته می شود دریا مد شد و آب بالا آمد، مد دریا به معنی بالا آمدن و گسترش دریاست و هر دو به یک معنا هستند نه اینکه بالا آمدن آب یک چیز باشد و مد، چیزی دیگر. بنا بر این منظور از

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ اقامه صلات در دو موقع فجر و عشاء می باشد.

آیه ۵۸ سوره نور یکی دیگر از آیاتی است که در آن به دو نماز عشاء و فجر اشاره شده است. موضوع آیه این است که خدمه منزل و کسانی که هنوز بالغ نشده اند، می بایست هنگام ورود به اتاق والدین در سه وقت، اجازه بگیرند: یکی قبل از نماز صبح(مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ) دیگری بعد از نماز عشاء(مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ) و سومی در هنگام ظهر، وقتی که زن و مرد پوشش مناسبی ندارند(وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ). البته در اینجا، آیه در پی تشریع نماز فجر یا عشاء نیست ولی از آن دو به عنوان یک معیار وقت استفاده کرده و از سه موقع اسم برده شده که هر سه در هنگام خلوت زن و مرد بوده و ممکن است در این مواقع پوشش مناسبی نداشته و عریان باشند. به طوری که می بینید، در این آیه از ظهر به عنوان یک موقع صلاه یاد نشده و دلیل آن این است که در زمان رسول الله، نمازهای یومیه فقط دوتا بوده اند؛ صلاة الفجر وصلاة العشاء، نماز ظهر یا عصر، بعد از دوره رسول الله افزوده شده اند و در قرآن کوچکترین نشانه و اثری از آنها یافت نمی شود.

هر چند تلاش زیادی بعمل آمده تا ردی از نماز ظهر یا عصر در قرآن پیدا شود ولی موفقیتی حاصل نگردیده است. در این میان یکی از آیاتی که برای توجیه نماز ظهر، بیشتر مورد توجه قرار گرفته، آیه

فهرست

۷۸ اسراء می باشد که قبلاً درباره اش صحبت کردیم. بعضی آمده اند عبارت دلوک شمس در آیه مذکور را زوال خورشید معنا کرده و گفته اند چون شروع زوال خورشید از ظهر است در نتیجه منطور از أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ، نماز ظهر می شود. در حالیکه اولاً معنای ریشه ای دلوک مالیدن است و ربطی به زوال ندارد. از طرفی در هنگام ظهر، خورشید در اوج آسمان قرار دارد و تازه بر مسند قدرت استیلاء یافته، حالا کو تا زایل شود!

بعضی دیگر گفته اند چون در هنگام ظهر، کسی که به خورشید نگاه می کند از شدت تابش چشمان خود را می مالد در نتیجه منظور از دلوک شمس ظهر است! به طوری که قبلاً بوسیله آیات قرآن نشان داده شد، دلوک شمس به معنی غروب خورشید می باشد و این چیزی است که تمامی معاجم لغت و کتب تفسیری به آن اشاره کرده اند و اگر دیده می شود معنای زوال خورشید یا ظهر را نیز برایش لحاظ نموده اند، آن را از کتب روایی اخذ کرده اند.

یکی دیگر از آیاتی که آن را به نماز ظهر یا عصر نسبت داده اند، آیه زیر است:

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ[۲:۲۳۸]

از نمازها محافظت کنید مخصوصاً صلاه الوسطی، و مطیعانه برای خدا بپا خیزید.

اگر به کتب تفسیری و روایی مراجعه کنید خواهید دید صلات الوسطی را به تمام نماز ها نسبت داده اند، گفته اند: نماز صبح است چون در وسط نمازهای روزانه و شبانه قرار دارد، نماز ظهر است چون در هنگام ظهر خورشید در وسط آسمان قرار دارد، نماز عصر است چون بین نمازهای پنجگانه قرار گرفته، نماز مغرب است، نماز عشاست، همه نمازهای پنجگانه، نماز جمعه، وتر، عید قربان.... بالاخره شیعه تصمیم گرفت صلاة الوسطی، نماز ظهر باشد و سنی ترجیح داد نماز عصر باشد ولی هیچ یک از این دو فرقه دلیل قابل قبول و قانع کننده ای ندارند که نماز ظهر یا عصر چه برتری و مزیتی نسبت به نمازهای دیگر دارند که مورد توجه مخصوص خداوند قرار گرفته اند.

اگر بخاطر داشته باشید، در ابتدای بحث نمازهای یومیه عرض کردم، نماز اقسام و مصادیق مختلفی دارد، در قرآن دهها بار واژه صلاه بکار رفته، اما اینگونه نیست که همه در خصوص نمازهای یومیه باشند. درست مثل کلمه السماء که در قرآن بیش از صد بار، با مصادیق مختلف، مورد استفاده قرار گرفته است. مصادیقی همچون: سقف خانه، ابر، اجرام آسمانی، طبقات جو و غیره. با این وجود همه موارد ذکر شده یک ویژگی مشترک دارند که به معنای مصدری واژه السماء بر می گردد: اینکه همگی در بالای سر قرار می گیرند.

فهرست

گفته شد صلاه اسم مصدر است و دلالت بر چیزی دارد که به آن رو می شود، به همین دلیل در قرآن حتی به عبادتگاه نیز اطلاق شده اما در اکثر موارد به کتاب آسمانی بر می گردد. لطفاً به این آیه توجه کنید!

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ...[۱۱: ۸۷]

گفتند ای شعیب! آیا نمازت تو را مامور کرده تا آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک نماییم یا هر کاری می خواهیم در مورد اموالمان انجام دهیم؟!

فرض کنید کسی به شما یک چنین چیزی بگوید، آیا تعجب نمی کنید؟ نمی گویید نماز خواندن من چه ارتباطی به این حرفها دارد؟ حالا فرض کنید بگوید: آیا قرآن به تو دستور داده ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند منع نمایی؟ در اینصورت چه؟ باز هم خواهی گفت ارتباط ندارد؟ در قرآن آیات زیادی وجود دارند که صلاه و کتاب آسمانی را یکی دانسته اند، ان شاء الله در مبحث نماز جمعه بعضی از این آیات را توضیح خواهم داد.

دقت داشته باشید کسی که نماز اقامه می کند یا سامع است یا تالی، یا مستمع و گیرنده آیات است یا مبلغ و تلاوت کننده آنها، در صلاة الوسطی نمازگزار همیشه حکم تلاوت کننده و مبلغ را دارد و به این

دلیل چنین اسمی بر روی آن نهاده شده که نمازگزار واسط می شود بین رسول خدا یا قرآن از یک طرف و از طرف دیگر خلق الله و مردم. صلاة الوسطی نماز مخصوص امت وسط است؛ پروردگار، مسلمانان را امت وسط قرار داده و آنها را تکلیف نموده تا آنچه را رسول به آنها ابلاغ کرده(یا از قرآن آموخته اند) به گوش سایر مردم برسانند و آیات قرآن را برایشان تلاوت نمایند:

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...[۲:۱۴۳]

و بدین سان شما را امت وسط قرار دادیم تا رسول (آیات الهی را) به شما گواهی دهد و شما به مردم

این تکلیف بزرگ که بر دوش امت وسط، یعنی مسلمانان، گذاشته شده همان صلات الوسطی می باشد که خداوند بسیار به آن اهمیت داده و بر سایر صلوات برتری اش بخشیده است. بطور مشابه، در آیه ۷۸ حج نیز مسلمانان مکلف به اقامه صلاه الوسطی شده اند:

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ۚ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۚ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ۚ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ۚ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ ۖ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ[۲۲:۷۸]

و در راه خدا جهاد کنید، او شما را برگزیده و در دین- آیین پدرتان ابراهیم- هیچ سختی و تعبی برایتان قرار

نداده است. از دیرباز تا کنون، او شما را مسلمان نام نهاد تا رسول، پیام خدا را بر شما شهادت دهد و شما نیز بر مردم شهادت دهید، پس صلات(این تکلیف بزرگ) را اقامه کنید و زکات دهید و به الله اعتصام کنید که اوست مولای شما، چه نیکو مولا و چه نیکو یاوری.

یاد آوری می کنم آیه ۲۳۸ بقره، که به صلاه الوسطی امر می کند، با عبارت قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ(برای خدا از سر تسلیم بپا خیزید) به اتمام می رسد اینک توجهتان را به آیه بعد از آن جلب می کنم:

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ[۲:۲۳۹]

پس اگر ترس داشتید، پیاده یا سواره، بروید و انجامش دهید، و چون ایمنی یافتید، (آیات)خدا را ذکر کنید همانگونه که او شما را از آنچه نمی دانستید آگاه کرد.

ایستادن، پیاده رفتن و سواره رفتن که در این دو آیه آمده، کنایه از اهمیت بالای این تکلیف بزرگ الهی است که حتی در شرایط خوف و ترس نیز نباید رها شود و همواره باید از آن محافظت کرد. مثل اینکه گفته باشد، اگر نمی ترسید بایستید و بگویید، چنانچه می ترسید بروید و بگویید و اگر خیلی می ترسید بدوید و بگویید، مبادا ترس زیاد باعث شود از آن محافظت نکنید!

به طوری که مشخص است، صلات الوسطی آمیخته با ترس بوده و امکان دارد خطرناک باشد. چه بسیار انبیاء و شهدایی که به دلیل تلاوت و تبلیغ آیات الهی مورد حمله قرار گرفتند و جان به جان آفرین تقدیم کردند. مگر ابراهیم نبود که خواستند او را زنده در آتش بیندازند؟ خداوند درباره بنی اسرائیل می فرماید هرگاه پیامبری برایشان فرستاده می شد و آنها را به چیزی آگاه می کرد که از پدرانشان نشنیده بودند و با سنتهای غلطشان مغایر بود، یا او را می کشتند و یا تکذیب می کردند.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ ۖ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا...[۲۲:۷۲]

و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها تلاوت شود ناخوشایندی را در چهره آنها تشخیص می دهی، نزدیک است به کسانی که آیات را تلاوت می کنند حمله ور شوند...

نکته قابل ذکر دیگر این است که صلات الوسطی از جنس تعلیم و تذکر می باشد و این به صراحت از آیه ۲۳۹ پیداست، در انتهای آیه می فرماید: فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ. در این آیه عبارت فَاذْكُرُوا اللَّهَ چیزی را در تقدیر دارد، چیزی مثل آیات یا کلام یا اسم، مانند فاذکروا بآیات الله. در آیه ۷۳ فرقان می خوانیم:

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا

و کسانی که به آیات پروردگارشان تذکر داده می شوند، کر و کور بر آن نمی افتند.

یا در آیه ۴۵ سوره قاف، عبارت فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ را می بینیم که به پیامبر امر می کند به وسیله قرآن تذکر دهد. و اما در اینجا شاهد و دلیل دیگری وجود دارد که نشان می دهد منظور از فَاذْكُرُوا اللَّهَ، امر خداوند به تذکر و تعلیم کلام الله است. می فرماید همانگونه که خداوند آنچه را نمی دانستید با قرآن به شما تعلیم داد، در عوض شما نیز آن را به دیگران تعلیم و تذکر دهید.

علاوه بر آیات ۲۳۸ و ۲۳۹ بقره که مورد بحث می باشند، می توان به آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ از سوره بقره اشاره کرد که از نظر مضمون با دو آیه مورد بحث مشابه هستند. می فرماید:

همانگونه که(به یادتان بودیم و) در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما تلاوت کند و بدینوسیله شما را تزکیه کند و کتاب و حکمت آموزد و چیزی را که نمی دانستید به شما تعلیم و تذکر دهد(بقره/۱۵۱) شما نیز به یاد من باشید(و آنچه را آموخته اید تذکر دهید) تا همواره به یادتان باشم، و سپاسگزار من باشد و کفران نکنید. (بقره/۱۵۲)

نماز روز جمعه

علاوه بر نمازهای یومیه، یکی دیگر از نمازهایی که خداوند در قرآن از آن اسم برده و بر مسلمانان تکلیف فرموده، نماز روز جمعه می باشد که در آیه ۹ سوره جمعه آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ[۶۲:۹]

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون برای نماز روز جمعه ندا داده شوید، بشتابید به سوی قرآن و دست از کسب و کار بردارید که اگر بدانید این برایتان بهتر است.

شاید برایتان جای سوال باشد چرا من در اینجا عبارت: فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ را بشتابیید به سوی قرآن ترجمه کردم. در قرآن آیاتی وجود دارند که خیلی صریح و روشن نشان می دهند منظور از الذکر، کتاب آسمانی و قرآن می باشد که ذیلاً توجه شما را به تعدادی از آنها جلب می کنم:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ[۱۵:۹]

قطعاً ما الذکر(قرآن) را نازل کردیم و از آن محافظت می کنیم.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ ۖ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ[۴۱:۴۱]

بی شک کسانی که به ذکر(قرآن)، آنگاه که برایشان آمد، کفر ورزیدن(نتیجه کار خود را خواهند دید)، براستی که آن کتابی ارجمند است.

إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ ۖ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ[۳۶:۱۱]

بیم دادنت فقط برای کسی ثمربخش است که از الذکر(قرآن) پیروی کند و در نهان از خدای رحمان بترسد، پس او را به آمرزش و پاداشی نیکو و با ارزش مژده ده.

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ.[۶۸:۵۱]

آنان که کفر ورزیدند، هنگامی که الذکر(قرآن) را می شنوند، نزدیک است با چشمان خشمناک خود تو را نابود کنند و می گویند: او بدون شک دیوانه است.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ[۱۵:۶]

گفتند: ای کسی که الذکر(قرآن) برش نازل شده! تو قطعاً دیوانه ای

أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا ۚ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي ۖ بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ[۳۸:۸]

آیا از میان ما ذکر(قرآن) بر او نازل شده بلکه آنها از ذکر من(قرآن) در تردید هستند، بلکه هنوز عذاب را نچشیده اند.

اینها آیات قرآن هستند که خیلی صریح و روشن دارند به ما می گویند ذکر الله قرآن است. قرآن به این دلیل ذکر خداست که بند بند آن ما را به یاد خدا می اندازد. با این وجود اگر کسی قرآن را ذکر الله نامید دیگر نباید تعجب کنید، اگر گفت صلات و ذکر الله و قرآن یکی هستند نباید حرفهایش را سبک

بشمارید و در دل به او بخندید. این حدس و گمان نیست، ادعا نیست، یک برهان قاطع است.

بنابراین وقتی می فرماید: چون برای نماز روز جمعه ندا داده شوید، بشتابید به سوی ذکر الله اولین چیزی که به ذهن خطور می کند این است که ذکر الله همان نماز است و زمانی که ذکر الله را در قرآن بررسی می کنید متوجه خواهید شد علاوه بر نماز، قرآن نیز هست. پس صلاه و ذکر الله و قرآن یکی هستند هرچند باورش برای اکثر مردم سخت خواهد بود. خیلی سخت است بتوان چیزی را که از دوران طفولیت در ذهن نقش بسته، پاک کرد.

خلاصه اینکه نماز جمعه یکی دیگر از نمازهای موقوت بشمار می رود، با این تفاوت که بجای هر روز، هفته ای یک بار و در روز جمعه اقامه می شود. عبارت ذکر الله که در آیه آمده نشان از آن دارد که این نماز نیز از نظر محتوا فرقی با آن دوتای دیگر ندارد و به تلاوت و یا استماع آیات قرآن ارتباط پیدا می کند. با توجه به اینکه نماز جمعه از جنس نمازهای فجر و عشاء می باشد، مدت آن نیز به اندازه فاصله زمانی بین غروب خورشید تا گرگ و میش شب خواهد بود و از آنجا که خداوند بطور صریح مشخص نکرده در چه وقتی از روز باشد، می توان آن را در ظهر بجا آورد که مردم معمولاً در هنگام ظهر دست از کار می کشند و می توانند در جلسه نماز حضور پیدا کنند. هر چند در اینجا شواهدی

فهرست

وجود دارد که نشان می دهد در عصر رسول الله نماز جمعه در میانه روز برگزار می شده: اول اینکه می گوید هنگامی که شما را برای نماز صدا زدند دست از کسب و کار بردارید. دوم می گوید بعد از اتمام نماز بروید دنبال روزی و امرار معاش و آن چیزی که خداوند از فضلش برایتان مقرر کرده است. و این یعنی وقت نماز بگونه ای بوده که هم قبل از آن بازار کسب و کار جریان داشته و هم بعد از آن، یعنی نه در ساعات اولیه روز می باشد و نه در ساعات انتهایی. با این وجود مهمترین دلیلی که نماز جمعه می بایست و بهتر است در هنگام ظهر باشد این است که مردم در هنگام ظهر دست از کار می کشند.

نماز مکتب خانه دین است

از آیات قرآن به خوبی مشخص و مبرهن است که مردم عصر رسول الله، زن و مرد، پیر و جوان و باسواد و بی سواد، فارغ از کار و مشغله روزانه بامدادان و شامگاهان، در مساجد گرد می آمدند و به استماع قرآن می پرداختند تا مشق دین کنند و دینشان را مستقیم از کتابی که خداوند برایشان فرستاده فراگیرند و از کتاب آسمانی خود غافل نباشند. به اینصورت که پیش نمازی در جلوی جماعت و رو به آنها می ایستاد و برایشان قرآن تلاوت می کرد و جماعت ملزم بودند ساکت و بی سر و صدا به تلاوت قرآن گوش فرا دهند:

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ[۷:۲۰۴]

و هنگامی که قرآن تلاوت می شود به آن گوش کنید و ساکت باشید تا شاید مورد رحمت خداوند قرار گیرید.

یکی از وجوهی که مفسرین در تفسیر آیه فوق ذکر کرده اند، ساکت بودن و گوش کردن به تلاوت امام جماعت در حین اقامه نماز است که البته آیه بعد نیز آن را به روشنی تایید می کند.

وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ[۷:۲۰۵]

و هر بامداد و شامگاه، با حالت تضرع و ترس، آیات پروردگارت را، بدون اینکه بلند بلند بگویی، در دل خود مرور کن و از کسانی که از کتاب خدا غفلت می ورزند نباش.

فهرست

همانگونه که پیشتر ملاحظه فرمودید، عبارت الْغُدُوِّ وَالْآصَالِ که در این آیه به چشم می خورد اشاره به دو نماز فجر و عشاء دارد و خداوند، ضمن اینکه دوباره نمازگزاران را به سکوت دعوت می نماید، به آنها امر می کند آیاتی را که بر ایشان تلاوت می شود در خاطر خود بنشانند و نسبت به آن غفلت نورزند. شبیه این آیه می توان به آیه ۳۴ احزاب اشاره کرد که خداوند خطاب به زنان پیامبر می فرماید:

وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا

آنچه را از آیات قرآن و احکام الهی در خانه هایتان تلاوت می شود خاطر نشان کنید، خداوند قطعاً آگاه و دقیق است.

اگر امروز شاهدیم اکثر مردم از دین خود سر در نمی آورند و اطلاع چندانی از قرآن ندارند و از آیات الهی غافلند، بخاطر این است که شیطان به وعده خود عمل کرده و بر صراط المستقیم و دروازه دین نشسته و آن را بند آورده است.

امروز نیز مردم همچنان به مساجد می روند و پیش نمازی برایشان حمد و سوره می خواند، البته گاه می خواند و گاه با خود پچ پچ می کند، معلوم نیست برای چه کسی قرآن می خواند! در حالیکه آیه قرآن به صراحت می گوید:

وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا

به هنگام نماز نه صدایت را بلند کن و نه آهسته، بین این دو حالت راهی را برگزین.

حالا آن نمازی که قرار بود تمامش به تلاوت قرآن اختصاص یابد، سهمش از قرآن بسیار کم و غالباً تکراری است. در عوض نمازگزاران بیشتر وقت نماز را به ذکر پاره ای الفاظ و انجام یک سری حرکات جمعی و منظم اختصاص می دهند در حالیکه این الفاظ و حرکات جز اینکه ما را از مسیر نماز حقیقی دور و مشغول می سازند، کاری نمی کنند.





سجده و رکوع از منظر قرآن

سجده را در لغت خضوع معنا کرده اند و خضوع به معنی فروتنی، انقیاد و رام شدن است. این معنای قرآنی سجده می باشد، اگر می خواهید معنای سنتی سجده را بدانید، که البته می دانید، کافی است این کلمه را در میان تصاویر موجود در اینترنت جستجو کنید، تصویری که در پاسخ به شما نشان داده می شود به این شکل است:



خداوند می فرمایند:

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ[۵۵:۶]

ستاره و درخت سجده می کنند

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ ۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ۗ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ[۲۲:۱۸]

آیا ندیده‌ای هر کس در آسمانها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان

و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟ و بر بسیاری عذاب محقق شده و هر که را خدا خوار سازد، هیچ کس گرامیش نمی‌دارد. زیرا خدا هرچه بخواهد همان می‌کند.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ[۱۶: ۴۹]

هر چه در آسمانها و زمین است از جنبندگان و فرشتگان خدا را سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند.

حال سوال این است: اگر سجده یعنی کاری که آن شخص در تصویر فوق می کند، خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و ملائکه و جنبندگان چگونه در پیشگاه پروردگار خود سجده می کنند؟!

این شکلی؟



یا این شکلی؟!



وقتی خداوند برای جمادات، نباتات، جنبندگان و ملائکه از کلمه سجده استفاده کرده بالاخره باید یک وجه اشتراکی بین سجده آنها باشد و الا خداوند کمبود کلمه که ندارد! لطفاً به آیه زیر توجه کنید:

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ ۖ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ ...[۴۵: ۲۴]

و خدا هر جنبنده ای را از آب آفرید، از آنها بعضی(مانند مارها) بر روی شکم راه می روند، بعضی دیگر از آنها بر روی دو پا راه می روند(مانند انسان) و دسته ای دیگر از آنها روی چهار پا می روند(مانند چهارپایان)....

اگرچه شکل راه رفتن جنبندگان با یکدیگر فرق دارد، ولی در اینجا برای اشکال مختلف آن، از فعل یمشی استفاده شده و این نشان می دهد با وجود تفاوت ظاهری، یک وجه اشتراک بین راه رفتن تمام جنبندگان وجود دارد. جنبش و جابجایی وجه اشتراک راه رفتن در تمام جنبندگان می باشد و به همین دلیل خداوند برای همه آنها از فعل یمشی استفاده کرده است. به همین ترتیب وقتی خداوند برای جمادات و نباتات و جنبندگان و ملائکه از فعل یسجد استفاده کرده، یعنی در سجده تمام موجودات یک وجه اشتراک وجود دارد. حال اگر سجده انسان یعنی پیشانی بر زمین گذاشتن، چه وجه اشتراکی بین سجده انسان و سجده ماه و خورشید و ستارگان و درختان و غیره وجود دارد؟ مفسرین، سجده درخت

و گیاه را تسلیم شدن آنها در برابر قوانین آفرینش که البته خدا برایشان تعریف کرده، معنا نموده اند. این حرف درستی است چون معنای ریشه ای سجده همین انقیاد و تسلیم شدن است و قوانین و مقرراتی که خداوند برای موجودات نوشته در واقع صلات آنها محسوب می شود که با سجده اجرا و اقامه می شود:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ ۖ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ [۲۴:۴۱]

آیا ندانسته ای که هرکه در آسمان ها و زمین است و پرندگان بال گشوده، خدا را تسبیح می کنند؟ به یقین هریک نماز و تسبیح خود را می داند؛ و خدا به آنچه انجام می دهند داناست.

بعنوان مثال: نماز یک درخت، (آنچه خدا برای او نوشته) این است که رشد کند، تنومند شود، سایه کند، میوه دهد، چوب تولید کند، دی اکسید کربن را بگیرد و اکسیژن پس دهد و از این قبیل امور، وقتی این کارها را انجام داد یعنی در برابر امر پروردگارش تسلیم شده و سجده بجا آورده است. انسان نیز اگر دربرابر چیزهایی که خداوند در کتاب آسمانی برایش مقرر کرده تسلیم شد و انجامشان داد، سجده پروردگارش را بجا آورده است. این معنای حقیقی سجده است نه اینکه به زانو بنشینیم و پیشانی بر زمین بگذاریم.

فهرست

در کجای قرآن تسبیح را قطاری از مهره های در بند تعریف کرده که تا نام تسبیح به گوشمان می خورد فوراً مهره های دربند را بخاطر می آوریم؟ کلمه تسبیح را در تصاویر موجود در اینترنت جستجو کنید ببینید چه شکلی به شما نمایش داده می شود.

فریب این اشکال و نمادها را نخورید! اینها ساخته شده اند تا حقیقت را برای ما تلبیس کنند و باطل را جایگزین حق نمایند. تسبیح در قرآن مصادیق فراوانی دارد، اما بیشتر مردم آنها را نمی شناسند و فقط مهره های دربند را به عنوان تسبیح می شناسند. مصادیق سجده در قرآن فوق العاده زیاد هستند، با این وجود مسلمانان فقط پیشانی بر زمین گذاشتن را به عنوان مصداق سجده می شناسند و این نمادی است که در گذر زمان جای مفهوم حقیقی سجده را گرفته و آن را تلبیس کرده است.

بگذارید آیه ای از سوره اسراء، همان سوره ای که نمازهای یومیه در آن تشریع شده اند، را حضورتان معرفی کنم که برای درک معنای حقیقی سجده بسیار راهگشا و کلیدی خواهد بود:

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا ۚ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا [۱۷:۱۰۷]

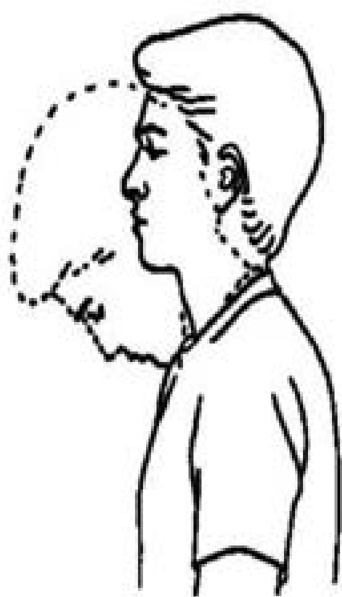
بگو چه به آن ایمان آورید و چه نیاورید، کسانی که پیش از قرآن از دانش کتاب آسمانی بهره مند شده اند، هنگامی که قرآن برایشان تلاوت می شود، با حال سجده و تسلیم با چانه ها فرود می آیند و گردن می نهند.

فهرست

در این آیه، سجده به معنای تسلیم و فرمانبرداری می باشد نه حرکت معروف پیشانی بر زمین نهادن. در قرآن هیچ آیه ای پیدا نمی شود که منطورش از سجده، حرکت پیشانی بر زمین نهادن باشد. دقت داشته باشید آیه فوق میگوید: با حال سجده به چانه فرود می آیند و این در حالی است که ما می دانیم در سجده سنتی با پیشانی فرود می آیند نه با چانه و اگر کسی چانه اش را بر زمین بگذارد پیشانی اش به زمین نخواهد رسید، این را خودتان می توانید امتحان کنید.

وقتی گردن خم می شود و چانه به سمت پایین می افتد، نهایتاً روی سینه قرار می گیرد و در این حالت قامت انسان شکلی پیدا می کند که یکی از نشانه هایش بندگی و فرمانبرداری است.

يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا



با حال تسلیم به چانه می افتند

سجده این شکلی نیست، پیشانی بر زمین نهادن هم نیست و اصلاً شکل و شمایلی ندارد. این یک

تشبیه است که بیانگر حال سجده می باشد و سجده از آن انتزاع می شود. مثل کلمه عرش(تخت) که از آن حکومت و سلطنت انتزاع میشود، یا کلمه ید(دست) که از آن قدرت انتزاع می شود. ید الله به معنی قدرت خداست نه دست خدا. نمی توان عرش و تخت برای خداوند تصور کرد، عرش خدا کنایه از سلطنت و حکومت اوست.

لطفاً به آیه زیر توجه فرمایید:

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ[۴: ۲۶]

اگر بخواهیم، از آسمان معجزه ای بر ایشان نازل می کنیم که در برابرش گردن خم کنند.

با توجه به آیه فوق، آیا هدف خداوند از نزول آیات این بوده که مردم گردن خم کنند؟! آیا خداوند با گردن خم کردن خلق الله راضی می شود و کسی که به محض شنیدن آیات الهی گردنش را خم کند کاری خداپسندانه انجام داده و به آیات او ایمان آورده است؟! گردن خم کردن کنایه از تسلیم شدن در برابر آیات خداست و الا خود این حرکت نه اجری دارد و نه ارزشی و نه منظور و مراد خداوند از نزول آیات است.

مردمی که با انجام این قبیل حرکات فیزیکی در پی جلب رضایت پروردگار و کسب اجر و ثواب هستند

مردمی نا آگاهند. آیه فوق ارتباطی به خم شدن گردن ندارد بلکه بیانگر حالت انقیاد و تسلیم و یا ذلت و شکست است. گاهی گردن خم کردن و سر به زیر انداختن ممکن است در حالت خجالت باشد گاهی در حالت شکست و ذلت و گاهی از روی بندگی و تسلیم.



در کتاب مقاییس لغت از قول شیبانی، نویسنده کتاب الجیم، درباره معنای کلمه خضوع نوشته شده: الخَضَع: انکبابٌ فی العُنُق إلی الصَّدْر، بنظر می رسد شیبانی خضوع را خمیدگی گردن از حالت عمودی تا روی سینه می داند، این حالتی است که عبارت فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ و نیز يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ(با چانه فرود می آیند)بر آن دلالت دارد و هر دو نمایانگر هیئتی هستند که در تصویر فوق می بینید، مردی که در حال تسلیم و بندگی سر به زیر انداخته است. در زبان فارسی نیز نظیر این کنایات وجود دارند، مثلاً گردنکشی کنایه از تمرد و نافرمانی می باشد و گردن نهادن کنایه از تسلیم شدن و فرمانبرداری. .

فهرست

علاوه بر خضوع و گردن نهادن که از آن فرمانبرداری و تسلیم شدن انتزاع می شود، سر فرود آوردن، خم شدن و دولا شدن را نیز داریم که باز کنایه از مطیع شدن، تسلیم شدن و فرمانبرداری بوده و در قرآن به رکوع معروف است و مسلمانان به تبعیت از سنتی که به رسول خدا نسبت داده اند، این حرکت را به عنوان یکی از ارکان نماز می شناسند و انجام می دهند. البته باید مواظب باشی بر اساس قواعد و احکام سنتی رکوع کنی و الا کوچکترین اشتباه مصادف است با عدم بهره مندی از پاداش اخروی و باطل شدن نماز!



گردن خم کردن یا پشت خم کردن کنایه از تسلیم شدن و فرمانبرداری هستند ، اگر خداوند در قرآن امر به رکوع کرده هدفش این نبوده که ما در حالت دست به زانو خم شویم، رضای خدا در پشت خم کردن یا گردن خم کردن ما نیست، رضای خدا در

فهرست

آن چیزی است که از این دو حرکت انتزاع می شود رضای خدا در تسلیم شدن و فرمانبرداری ما در برابر اوامر و نواهی قرآن است.

خداوند در آیه ۲۹ فتح، یکی از صفات پیروان پیامبر را اینگونه توصیف می کند: تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا اکثرا مترجمین، آن را به این شکل ترجمه کرده اند: آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. در حالیکه رُكَّعًا سُجَّدًا دو چیز مجزا نیستند که ما اسم یکی را رکوع و دیگری را سجود بنامیم، بلکه حکم صفت و موصوف را دارند و کلمه سُجَّدًا صفتی است که اسم رُكَّعًا را توصیف می کند و جمله دارد حالت کسانی را به ما نشان می دهد که ساجدانه یا از روی تسلیم پشت خم کرده اند. گاهی پشت خم کردن ممکن است نشانه تعظیم باشد.



و گاهی از روی اطاعت و تسلیم



آیه ۵۵ سوره مائده برای بسیاری از ما آشناست چون به داستانی گره خورده که در آن امیرالمومنین هنگامی که در رکوع بوده انگشترش را به گدایی می بخشد.



در آیات قبل از آیه مذکور، نقل این است که بعضی از مسلمانان از ترس یهود و نصارا به آنها می گرویدند و خود را تحت ولایت این دو فرقه قرار می دادند و خداوند در آیه ۵۵ خطاب به مسلمانان می فرمایند:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ[۵۵:۵]

ولی و سرپرست شما فقط الله و رسولش و مومنان هستند، کسانی که نماز اقامه می کنند و از روی اطاعت و بندگی زکات می دهند.

در این آیه عبارت وَهُمْ رَاكِعُونَ بیانگر حال معنوی مومنین زکات دهنده می باشد که حال طاعت و بندگی است. دقت داشته باشید کلمه مومنین، ضمیر هم، و کلمه راکعون هر سه به یک جمعیت اشاره دارند و این یعنی کسانی که در حال رکوع زکات می دهند یک جماعت هستند نه یک نفر و نمی توان آن را بر داستان امیر المومنین و گدا منطبق کرد.

حال مومنین حقیقی این است که نماز خود را با میل و رغبت اقامه می کنند و از روی طاعت و عبودیت زکات می دهند و منافقین نماز خود را با حال کسالت و بی میلی اقامه می کنند و از روی کراهت زکات می دهند و انفاق می کنند:

...لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ[۹:۵۴]

به سراغ نماز نمی روند الا با حال کسالت، و انفاق نمی کنند مگر از روی کراهت.

در واقع وَهُمْ كَارِهُونَ مقابل وَهُمْ رَاكِعُونَ قرار می گیرد که هر دو بیانگر حال انفاق کننده هستند، گروهی در حال کراهت و اجبار و گروهی دیگر با حال اطاعت و رضا. بنابراین، حرکاتی همچون به چانه

فرود آمدن که می شود گردن خم کردن یا پشت خم کردن که می شود رکوع، هرگز مراد و منظور قرآن نیستند و خداوند بر ما واجب نکرده برای رضا و خشنودی اش یک چنین حرکاتی انجام دهیم. اینها استعارات و کنایاتی هستند که در همه زبانها وجود دارند و در زبان قرآن به کرات یافت می شوند و نباید آنها را حمل به ظاهر کرد بلکه باید دید، به کنایه دارد درباره چیه چیزی حرف می زند. سر فرود آوردن و گردن خم کردن یا پشت خم کردن و دولا شدن همگی بیانگر حال سجده می باشند و سجده در قاموس قرآن به معنای تسلیم شدن، انقیاد و اطاعت محض است.در قرآن سجده و تسلیم با یکدیگر هم معنی هستند، فرق نمی کند، چه بگوید:

وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا

هرکه در آسمانها و زمین است، خواه از روی طاعت و خواه کراهت، تسلیم خداوند است، و چه بگوید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا

هرکه در آسمانها و زمین است، خواه از روی طاعت و خواه کراهت، خواه را سجده می کند.

در بعضی از معاجم لغت و کتب تفسیری در معنای کلمه سجده آورده اند: وَالسَّفِينَةُ تَسْجُدُ لِلرِّيَاح - کشتی برای باد سجده می کند. سجده کردن کشتی برای باد به این معناست که تابع و مطیع باد است و هرجا باد می وزد حرکت می کند. همین مطیع بودن و تسلیم شدن اصل معنای سجده در قرآن

است. در هیچ آیه ای از قرآن، سجده به معنی یک حرکت، مثل پیشانی بر زمین گذاشتن، نیامده است. وقتی خداوند به ملائکه امر کرد بر آدم سجده کنند منظور این نبود که در مقابلش پیشانی بر زمین نهند بلکه این بود که مطیع او شوند چون خداوند آدم را خلیفه و جانشین خود در زمین قرار داده بود و طبیعی است که ملائکه باید از خلیفه تبعیت می کردند.

در بعضی آیات، قبل از کلماتی از قبیل سجده و رکوع به کلماتی همچون خر و خروا یا القی و القوا که معنای فرود آمدن و افتادن می دهند برمی خوریم که حالت سجده و رکوع نمازهای سنتی را در ذهن تداعی می کنند؛ چون سجده و رکوع در نمازهای سنتی مقارن است با فرود آمدن و در افتادن.برای اینکه متوجه شویم حقیقت امر چیز دیگری است،توجه شما را به آیه زیر جلب می کنم:

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ۖ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ ۚ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ[۱۶:۲۸]

کسانی فرشتگان جانشان را می گیرند، در حالیکه به خود ظلم کرده اند، به حال تسلیم در در افتاده و می گویند: ما کار بدی نمی کردیم. آری خداوند به آنچه انجام می دادید آگاه است.

بیشتر مفسرین و مترجمین، عبارت فَأَلْقَوُا السَّلَمَ را سر تسلیم فرود آوردن معنا کرده اند در حالیکه کلمه سر یا رأس در آیه وجود ندارد و مشخص است آن را

در تقدیر گرفته اند. ولی کلی آسمان ریسمان کرده اند تا عبارت يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا را، که مترادف فَأَلْقَوُا السَّلَمَ می باشد ، توجیه کنند چون گمان کرده اند سجده یعنی پیشانی بر زمین گذاشتن و در سجده سنتی، شخص با پیشانی فرود می آید نه با چانه! ما در زبان فارسی عبارت مشابه زیاد داریم، مثل: به خواری افتادن، به التماس افتادن، به سختی افتادن و غیره که همه بیانگر حالی به حالی شدن است و بیانگر تنزل معنوی است نه افتادن فیزیکی. سحره فرعون در اوج تکبر بودند و به عزت فرعون قسم یاد کردند که بر موسی پیروز خواهند شد ولی ناگهان از اوج گردن کشی و عناد، گردن فرو انداختند و تسلیم شدند و گفتند: به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم، این یعنی تحول، یعنی کوتاه آمدن. پس خروا سجدا یا القی سجدا همان القی السلم یا به حال تسلیم افتادن و مطیع شدن است نه خم شدن و پیشانی بر زمین گذاشتن.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ [۲۰:۷۰]

پس ساحران به حال تسلیم در افتادند و گفتند: به رب موسی و هارون ایمان آوردیم

فرعون نیز در آستانه مرگ، وقتی باد تکبر و گردنکشی اش فرو نشست، سر تسلیم فرود آورد و خطاب به پروردگار گفت:

... آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ

الْمُسْلِمِينَ[۱۰:۹۰]

ایمان آوردم که هیچ خدایی جز آن که بنی‌اسرائیل بدان ایمان آورده‌اند نیست، و من از تسلیم‌شدگانم

آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ[۱۰:۹۱]

الآن؟!! در حالی که قبلاً گردن کشی می کردی، و از مفسدان بودی!

اکثر مردم از عبارات: فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا چنین برداشت می کنند که ساحران وقتی آن معجزه بزرگ را از موسی دیدند به خاک افتاده و در مقابلش پیشانی بر زمین گذاشتند اما از عبارت فَأَلْقَوُا السَّلَمَ چنین برداشتی ندارند در حالیکه السلم همان معنایی را می دهد که سجده می دهد.

برای چندمین بار عرض می کنم، در قرآن هیچ آیه ای وجود ندارد که منظورش از سجده ، پیشانی بر زمین گذاشتن باشد. یکی از آیاتی که بنظر می رسد به عمل سجده کردن اشاره دارد و معمولاً برای اثبات سجده نماز به آن استناد می شود، آیه زیر است:

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ...[۴:۱۰۲]

و چون، در شرایط نا امنی و خطر، در میانشان بودی، برای آنها نماز اقامه کن. در چنین شرایطی، عده ای از مسلمانان باید با تو نماز اقامه کنند و لازم است سلاحهای خود را

به دست گیرند. پس چون سجده کردند(نماز خود را بجا آورده و امر خدا را اطاعت نمودند) می بایست در پشت سر شما نگهبانی دهند تا گروه دیگر، که هنوز نماز خود را اقامه نکرده اند، بیایند و نمازشان را با تو اقامه کنند.

می فرماید وقتی گروه اول سجده کردند بروند تا گروه دیگر بیایند و این با رویه نمازهای پنجگانه مغایرت دارد و بشدت محل مناقشه است برای اینکه نمازهای پنجگانه چندین سجده دارند و در ضمن هیچ کدام از آنها با سجده کردن تمام نمی شوند. اینجاست که نماز خوف اختراع می شود. نماز خوف، که ریشه در روایات و نقلهای تاریخی دارد، کوششی است برای رفع این مغایرت آشکار. با این وجود شیعه و سنی، به دلیل پیروی از روایات متفاوت، روشها های متفاوتی را برای اقامه نماز خوف اتخاذ کرده اند که تا نروید و نخوانید، ندانید! در حالیکه عبارت فَإِذَا سَجَدُوا به معنی اطاعت امر الهی در باره اقامه نماز بوده و سجده جوابی است در مقابل این امر.

همواره بخاطر داشته باشید که سجده در جواب صلات می آید، گفتیم صلات عبارت است از هر آنچه پروردگار در کتاب آسمانی برای بشر نوشته است. مانند کتب علیکم الصیام، حال اگر کسی روزه را برپا دارد در واقع حکم خداوند را گردن نهاده و در برابر فرمان او تسلیم شده یا به عبارت دیگر، سجده کرده است. نمازهای یومیه یکی از اقسام صلات در قرآن هستند، هر کس نماز یومیه خود را اقامه کند

در حقیقت فرمان پروردگارش را اجرا کرده و همین اجرای فرمان می شود سجده.

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا....[۳۲:۱۵]

فقط کسانی به آیات ما ایمان دارند که وقتی به آن آیات تذکر داده می شوند سر تسلیم فرود می آورند

در اینجا منظور از سجده کردن این نیست که وقتی آیات را می شنوند فوراً پیشانی بر زمین می گذارند، بلکه منظور این است که در برابر آنها تسلیم می شوند و به آنها عمل می کنند.

باز هم تکرار می کنم: سجده جواب صلات است و صلات عبارت است از اوامر و نواهی که خداوند در قرآنبرای بشر نوشته است

وضو به شیوه قرآن

هدف خداوند از تشریع وضو، همانگونه که خود می فرمایند، طهارت و پاکیزگی است. تا وقتی مردم در جلسات نماز شرکت می کنند، ظاهری پاکیزه و تمیز داشته باشند و باعث اذیت و آزار یکدیگر نشوند. به همین منظور خداوند در آیه ۶ مائده می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ

ای کسانی که ایمان آورده اید! وقتی برای اقامه نماز اقدام کردید، صورت هایتان را بشویید و همچنین دستانتان را تا آرنج. دستی به سر و موی خود بکشید و پاهایتان را تا دو برآمدگی قوزک پا بشویید.



در اینجا جمله وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ یک جمله معترضه است و توضیح می دهد بعد از شستن دستها باید چه کنیم، اگر این جمله را حذف کنیم، آیه به اینصورت در می آید:

ای کسانی که ایمان آورده اید! وقتی برای اقامه نماز اقدام کردید، صورت هایتان را بشویید و همچنین دستانتان را تا آرنج و پاهایتان را تا دو برآمدگی قوزک پا، شیعه کلمه کعبین را به برآمدگی روی دو پا معنا کرده است. اما در اینجا دلیلی وجود دارد که نشان می دهد این معنا اشتباه است: دقت داشته باشید تمام اجزائی که در آیه فوق آمده اند به صورت جمع می باشند، مثل صورتها که منظور صورتهای تک تک مومنین می باشد. یا دستها که باز به دستان تک تک مومنین اشاره دارد، اگر منظور صرفاً دستان یک مومن می بود خوب بود بجای کلمه مرافق از کلمه مرفقین استفاده می کرد که به دو دست اشاره دارد نه مرافق که همه دستها را شامل می شود. به همین سیاق منظور از ارجلکم، تک تک پاهای مومنین است نه دو پای یک مومن که ما کعبین را به برآمدگی دو پا معنا کنیم. همانگونه که ذکر کلمه مرافق مشخص می کند که دستها باید تا ناحیه مرفق شسته شوند، کعبین نیز مشخص می کند که پا ها باید تا قوزک شسته شوند.

برای حضور در مساجد، شستن پا از هر عضو دیگری ضروری تر است چون بوی بد آن باعث آزار دیگران می شود و این چیزی است که ما در مساجد خودمان با آن آشنایی داریم. مسح کشیدن نتنها باعث برطرف شدن بوی بد پا نمی شود بلکه آن را تشدید خواهد کرد.

حج، جلوه ای از جامعه آرمانی قرآن



بعد از صلاة، حج دومین حکم الهی است که در گذر زمان به شدت دستخوش تغییر گردیده و اهدافش تامین نشده اند. ساخت و سازهایی که از ناحیه سنت آباء اولین در اینجا صورت پذیرفته به قدری گسترده و چشمگیر هستند که چهره‌ای متفاوت از حج را به نمایش گذاشته اند و همین تفاوت آشکار در حج قرآنی و حج سنتی مزید بر علت شده تا شیعه و سنی قرآن را کافی ندانسته و نیاز این کتاب به مکمل و متمم را ضروری بدانند. آنها می گویند اگر قرآن به تنهایی کفایت می کند، در کدام آیه گفته حجاج باید هفت بار کعبه را طواف کنند؟ سعی بین صفا و مروه چند مرتبه است و به چه نحوی باید انجام شود؟ اگر قرآن مجمل نیست و نیاز به مکمل ندارد، آنجا که گفته: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ(حج را ماههایی معین است) منظورش کدام ماه ها هستند؟

پاسخ سوال اخیر خیلی مهم است، واقعاً این ماههایی که خداوند حج را در آنها فرض و واجب کرده کدامند؟ آیا در سنت جواب قانع کننده ای برای آن وجود دارد؟ چرا حج واجبی که باید در ظرف چند ماه برگزار شود، در چند روز خلاصه و فشرده شده است؟

دین در نزد خداوند اسلام است، از ازل اسلام بوده و تا ابد نیز خواهد بود، همه انبیاء مسلمان بوده اند و همگی برای تبلیغ اسلام فرستاده شده اند. در قرآن چیزی به اسم عیسی به دینش، موسی به دینش نداریم.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ[۲۸: ۳۴]

و تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم، مژده‌دهنده و بیم‌کننده، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

حضرت محمد آخرین فرستاده خدا و قرآن آخرین کتابی است که برای مردم جهان نازل شده و هر حکمی که در قرآن آمده، برای همه مردم آمده نه یک فرقه و گروه خاصی. در حال حاضر، جهان حدود هشت میلیارد جمعیت دارد و حدود یک پنجم این جمعیت، مسلمان هستند. فرض کنید همه چیز طبق برنامه پیش می رفت و الآن همه مردم جهان مسلمان بودند، این یعنی افزایش پنج برابری جمعیت سالانه

فهرست

حجاج. آیا قوانین و مقررات موجود برای مناسک حج، پاسخگوی این همه جمعیت در مکه و در گرداد گرد خانه خدا خواهد بود؟ در اثر ازدحام همین یک پنجم جمعیت حجاج، تاکنون دهها هزار نفر زیر دست و پا مانده و تلف شده اند، با پنج برابر این جمعیت چه تعداد کشته خواهیم داد؟



آیا شهر مکه، با جمعیتی کمتر از دو میلیون نفر، پذیرای چندین برابر جمعیت خود، آن هم در ظرف چند روز، خواهد بود؟ براستی اشکال کار در کجاست؟ در کوتاهی و نقص قوانینی که خداوند برای حج مقرر فرموده یا در بی اعتنایی مسلمانان به قوانین الهی و اعتماد و اعتصام به قوانین و مقرراتی که از ناحیه سنت به دین تحمیل شده اند؟ اصلاً به چه دلیل خداوند تکلیف نموده تا همه ساله جمعیتهای پراکنده ای از سراسر جهان در کنار خانه اش گرد هم آیند؟

اهداف حج

خداوند در سوره حج، آیات ۲۸ و ۲۹، کلیات این فریضه الهی را تشریع نموده و حدود آن را مشخص فرموده اند. پروردگار هدف و مقصود خود از دعوت مردم به حج را اینگونه بیان می دارند:

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ۖ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ[۲۲:۲۸]

تا مردم شاهد منافعی برای خود باشند و در روزهایی معین، اسم الله را بر آنچه از حیوانات که روزیشان کرده ایم، متذکر شوند. پس، از آنها بخورید و بینوایان و فقیران را نیز اطعام نمایید.

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ[۲۲:۲۹]

سپس، باید حرمت هر آنچه را از آن منع شده اند نگه دارند و به نذورات خود وفا کنند و به نزد خانه قدیمی کعبه اجتماع نمایند.

با توجه به دو آیه فوق، آنچه را مردم موظف شده اند در ایام حج بجا آورند، می توان در قالب موارد زیر، جمع بندی کرد:

۱-یاد کردن اسم الله بر انعام

۲-حفظ آنچه حجاج موظف به نگهداری آن شده اند

۳-وفا به نذر

۴-طواف خانه کعبه

فهرست

فقط همین. این همه حدود و حرماتی است که بر مردم واجب است تا در مناسک حج رعایت نمایند و از آنها در نگذرند.

ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ... [۳۰: ۲۲]

این آن چیزی است که در حج بر همگان واجب گردیده است، و هر کس حدود و مقررات الهی را بزرگ بشمارد در نزد پروردگارش برای او بهتر است....

ذکر کردن اسم الله بر انعام

قبل از هرگونه توضیح و تفسیری باید عرض کنم ذکر اسم الله بر انعام، یکی از ارکان اساسی حج محسوب می شود. گویی حج یک کارگاه آموزشی است که به مردم یاد می دهد تا از هر آنچه خداوند روزیشان کرده بخورند و بی دلیل رزق خدا را بر خود حرام نکنند. این مطلبی بس مهم می باشد و خداوند بسیار به آن حساس است. او دوست ندارد چیزی را که حلالش شمرده و رزق و روزی بندگانش قرار داده مردم به تبعیت از شیطان از آن نخورند و بدین سان شکر نعمتش را بجا نیاورند. همچنین دوست ندارد آنچه را بر آنها حرام نموده، به امر شیطان بر خود حلال نمایند. خداوند به قدری نسبت به این حلال و حرام کردنهای خودسرانه و شیطانی حساس است که بخاطرش آدم را از جنت محروم کرد. ما از دین مادری خود آموخته ایم، هنگام ذبح حیوان باید حتماً نام خدا را بر آن ببریم و الا حیوان حرام می

شود. آیا منظور خداوند از ذکر اسم الله بر حیوانات این است که در هنگام ذبح آنها بگوییم: بسم الله؟

در بعضی آیات قرآن عباراتی همچون: کلمة الله و کلمة ربک یا اسم الله و اسم ربک بچشم می خورند. مثلاً وقتی پروردگار می فرمایند: وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا یا آنجا که می گویند: كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ، ذهن به سمت سخن و کلام الهی می رود نه خود لفظ الله؛ کسی این تصور برایش پیش نمی آید که شاید در واژه الله ویژگیهایی نهفته است که آن را بر سایر کلمات برتری داده است. اما وقتی در قرآن با اسم الله یا اسم ربک مواجه می شویم، اکثراً به سراغ خود لفظ الله و یا رب می روند! مثلاً طباطبایی در المیزان راجع به آیه تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ می گوید: مراد از ((اسم متبارک خدای تعالی)) همان رحمان است. ممکن است مفسر دیگری تصور کند مراد از این اسم متبارک، الله است!

حقیقت این است که اسم و کلمه دو چیز مجزا از یکدیگر نیستند، مثلاً در آیه زیر، عیسی به عنوان اسم و کلمه ای از طرف خداوند معرفی شده است.

إِذْقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ[۳:۴۵]

آنگاه که ملائکه گفتند: ای مریم! خداوند تورا به کلمه ای از خود که اسمش مسیح، عیسی بن مریم است بشارت میدهد....

بعبارت دیگر، عیسی کلمه ایست که اینگونه

نامگذاری شده. حال اگر گفته شود عیسی کلمة الله است مشکلی پیش نمی آید اما اگر بگویی عیسی اسم الله است، حرفی غریب و نا آشنا زده ای، اگر بگویی قرآن کلام الله یا کلمة الله است کسی تعجب نخواهد کرد ولی اگر بگویی قرآن اسم الله است حرفت را قبول نخواهند کرد، به این دلیل که تا کنون کسی نشنیده خداوند را به اسم قرآن صدا بزنند!

در فرهنگ قرآن، اسم الله صرفاً به کلماتی مانند: الله، رحمن و غیره، که نامهای خداوند هستند، اطلاق نمی شود. بلکه همچون ذکر الله، کلام الله، و کلمة الله، به معنای قرآن نیز می باشد.اکثر قریب به اتفاق آیاتی که در آنها عبارت اسم الله یا اسم رب وجود دارد به قرآن ربط پیدا می کنند. برای اینکه این موضوع، انشاء الله، برایتان ثابت شود اجازه دهید تعدادی از آیات را مورد بررسی قرار دهیم:

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ [۵۶ :۴۷]

با اسم پروردگارت بزرگت(یعنی با قرآن) تلاش و جهاد کن

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ [۵۶ :۷۷]

به درستی که(اسم پروردگارت) قرآنی گرانقدر است

در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، درباره معنای ریشه ای کلمه سبح نوشته شده: اصل واحد در این ماده، حرکت در مسیر حق بدون انحراف

است. بعنوان مثال آنجا که پروردگار در باره شب و روز و خورشید و ماه می فرمایند:

كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ[۳۳: ۲۱]

منظور این است که هر یک در فلکی حرکت می کنند.

یا آنجا که خطاب به پیامبر می گویند:

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا[۷: ۷۳]

یعنی تو در روز پیوسته در حال جهد و تلاش هستی.

حال در اینجا منظور از فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ این است که با قرآن جهاد و تلاش کن. مثل آنجا که خطاب به رسول الله می فرمایند:

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُم بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا[۵۲: ۲۵]

پس از کفار اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنها جهاد نما.

با این بیان مشخص می شود آیه ۷۷ واقعه،که در بالا به آن اشاره شد، به آیه ۷۴ عطف می شود تا بگوید منظور از اسم پروردگار، قرآن کریم است. همچنین در دو آیه پایانی سوره واقعه آمده است:

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ[۹۵: ۵۶]

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ[۹۶: ۵۶]

دقت کنید عبارت اسم ربک در آیه ۹۶ به آیه ۹۵ بر می گردد. به اینصورت که اول می فرماید:

به درستی که این قرآن حق الیقین است و سپس ادامه می دهد: پس با اسم پروردگار بزرگت، یعنی

قرآن، تلاش کن.

دوباره این مضمون در آیات زیر نیز تکرار می شود:

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ[۵۱: ۶۹]

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ [۵۲: ۶۹]

اینک توجه شما را به آیه زیر جلب می کنم:

وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا[۲۵: ۷۶]

بسیاری از مفسرین عبارت وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ را معادل صلات گرفته اند. در مبحث صلات، با ذکر دلایل قرآنی، نشان داده شده که صلات مساوی است با کتاب آسمانی و اینکه مردم عصر رسول الله در دو نوبت بامدادان و شامگاهان به مسجد می رفتند تا قرآن بیاموزند و به آیات الهی گوش فرا دهند. آیه فوق به پیامبر امر می کند تا در بامداد و شامگاه اسم پروردگارش را که همانا قرآن است، ذکر نماید و تلاوت کند. آیات ۲۴ و ۲۳ که قبل از آیه فوق آمده اند، تاییدی بر این مدعا هستند:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا[۲۳: ۷۶]

ما خودمان قرآن را به تدریج بر تو نازل می کنیم

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا[۲۴: ۷۶]

پس منتظر نازل شدن حکم پروردگارت(قرآن) باش و هیچ گنهکار و کافری از آنها را اطاعت نکن

نمونه دیگری که عبارت اسم ربک در آن آمده، آیه

زیر است:

وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا [۸: ۷۳]

در المیزان راجع به جمله وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ، نوشته شده: ظاهرا این جمله می خواهد نماز شب را توصیف کند، و بنا بر این به منزله عطف تفسیری براي جمله ((و رتل القرآن ترتیلا)) است. پس میبینید در اینجا نیز منظور از ذکر اسم ربک، ذکر قرآن است.

با توجه دقیق به این مقدمه، اجازه دهید به اصل موضوع برگردیم که درباره ذکر اسم الله بر انعام می باشد. ذکر اسم الله بر آنچه خداوند از انعام رزق و روزی ما کرده، به این معنا نیست که در هنگام ذبح آنها بگوییم بسم الله؛ بلکه منظور این است که آنچه را خداوند در قرآن، که اسم الله می باشد، حلال نموده ما نیز حلال بشماریم و به پیروی از سنت آباء اولین، آن را بر خود حرام نکنیم. بنظر بنده بهترین جایی که می توانیم مفهوم ذکر اسم الله بر انعام را بخوبی دریابیم، سوره انعام است که اینک شما را به مطالعه تعدادی از آیات آن دعوت می کنم. برای جلوگیری از اطناب کلام، ابتدا خلاصه ای از آیات ۱۱۲ تا ۱۱۷ این سوره را خدمتتان عرض می کنم و بعد به سراغ آیات مورد نظر می روم:

خداوند، بطوری که خود می فرمایند، برای هر پیامبری دشمنانی از انس و جن قرار داده که بعضی(جنیان) بر بعضی دیگر(انسان ها) سخنان

فریبنده و بی اساس القاء می کنند تا آنانکه به آخرت ایمان ندارند به طرف این اقوال باطل و بی اساس (که میراث آباء اولین هستند و در قالب عقاید و باورهای مذهبی و فرقه ای ظهور پیدا می کنند) تمایل پیدا کرده و از آنها راضی شوند و توشه برگیرند. پیامبر در مقابله با این عقاید باطل و القائات شیطانی می فرمایند: آیا با وجود اینکه خداوند کتابی مفصل و روشن را برای هدایت بشر فرستاده سزاوار است که من بدنبال القائات کذب و بی اساس شیاطین بروم و بدینسان برای خود حاکمی غیر از الله بر گزینم؟ در اینجا خداوند خطاب به پیامبر می فرمایند: کلام(حکم) پروردگارت از نظر صداقت و عدالت به حد اکمال و اتمام رسیده و مبدلی برای کلمات و احکام او وجود ندارد و او شنوا و داناست. و اگر از اکثریت مردم روی زمین اطاعت کنی، تو را از راه خدا به در خواهند کرد، آنها جز از ظن و گمان پیروی نمی کنند و به نا حق سخن می گویند. پروردگارت گمراهان و رهیافتگان را بهتر می شناسد.

بعد از اینکه پروردگار مشخص کرد، شیاطین در بین مردم شایعه پراکنی می کنند و حرفهای بی اساس خود را بعنوان حکم الله به او نسبت می دهند و اینکه اکثریت مردم بجای پیروی از کلام او، که عین صداقت و عدالت است، به دنبال این احکام و اقول کذب و بی اساس راه می افتند، به عنوان نتیجه می فرمایند:

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ[۶:۱۱۸]

پس از آنچه قرآن متذکر حلال بودنش شده (برش مهر حلال زده) بخورید اگر به آیاتش ایمان دارید.

این یعنی چه؟ یعنی اگر از آنچه قرآن تحریمش نکرده نخورید، به آیات خدا ایمان ندارید و بجای پروردگار، غیر خدا را حَکَم قرار داده و دنباله رو شایعات و القائات شیاطین هستید.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ...[۶:۱۱۹]

چرا از آنچه قرآن برش مهر حلال زده نمی‌خورید در حالی که خدا آنچه را بر شما حرام شده به تفصیل بیان کرده ،مگر آنکه ناچار گردید؟

به عبارت دیگر، قرآن هر چه را بر ما حرام بوده به تفصیل و با جزئیات بیان داشته، غیر از اینها همه چیز حلال است و هیچ منع و تحریمی برشان نیست.

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ...[۶:۱۲۱]

از آنچه قرآن برش مهر حلال نزده نخورید که بی شک فسق است.

خوردن چه چیزهایی حرام و فسق است؟ هر چیزی که اسم الله(قرآن) متذکر حلال بودنش نشده، همه مواردی که آیه زیر از آنها اسم برده حرام و فسق هستند:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ

وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ...[۵:۳]

مردار، خون، گوشت خوک، و آن حیوانی که خونش برای مقاصد غیر خدا ریخته شده، حرام گردیده است. و همچنین هر حیوانی که با خفه کردن یا با زدن یا از بلندی افکندن یا با شاخ زدن به هم بمیرد، و نیم‌خورده درندگان جز آن را که قبلاً تذکیه کرده باشید حرام است و نیز آن را که برای بتان می‌کشند و آن را که با تیرها قسمت می‌کنید، همه این موارد فسق هستند.

خداوند در چهار جای قرآن(بقره/۷۳ ، مائده/۳، انعام/۱۴۵، نحل/۱۵) آنچه را از انعام بر ما حرام کرده، به روشنی بیان داشته مخصوصاً در سوره مائده که بطور مفصل و جزء به جزء به آن پرداخته است. در هیچ یک از این چهار آیه صحبتی از حرام بودن آنچه با نام خدا ذبح نشده نیست و این یکی دیگر از دلایلی است که ثابت می کند منظور از ذکر اسم الله، بردن نام خدا در هنگام سربریدن حیوان نیست.

آیه زیر در خصوص شکاری است که توسط حیوانات دست آموز، مانند سگ، شکار شده و خیلی خوب می تواند ما را در درک معنای حقیقی ذکر اسم الله بر حیوانات کمک کند و یاری نماید.

....فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ...[۵:۴]

از آنچه حیوانات شکاری برایتان شکار کرده اند بخورید و اسم خدا را بر آن ببرید

مفسرین و مترجمین، آیه را بصورت فوق ترجمه

کرده اند در حالی که گفته شده، بسم الله باید قبل از ذبح حیوان برده شود نه بعد از اینکه شکار شد و خورده شد. چرا که بر اساس باور موجود، حیوانی که در هنگام کشتن، اسم خدا برش برده نشود حرام است و نمی توان از آن خورد. پس بردن اسم خدا بر حیوانی که قبلاً توسط سگ و حیوانات شکاری کشته شده به چه معناست؟ این چیزی است که مفسرین را به فکر واداشته تا برایش چاره ای بجویند و آنها چاره کار را در این دیده اند که باید هنگام فرستادن حیوان برای شکار بگویی بسم الله!!

و این در حالی است که کلمه وَاذْكُرُوا در سیزده آیه قرآن مورد استفاده قرار گرفته و در هر سیزده آیه به معنی بخاطر داشته باشید یا به خاطر آورید بوده و در آیه فوق نیز از این قاعده مستثنی نیست. حال چنانچه بخواهیم آیه را با این معنا ترجمه کنیم باید نوشت: پس از آنچه برایتان نگه داشته اند بخورید و به خاطر داشته باشید(چه چیزی را؟) باید کلام خدا بر حلال بودن جنین حیوانی را بخاطر داشته باشید و بی دلیل آن را بر خود حرام نکنید. خداوند کجا چنین چیزی گفته که باید آن را بخاطر داشته باشیم؟ آنجا که فرمود: فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ - پس از آنچه برایتان گرفته اند بخورید. این حکم نشان می دهد خوردن شکاری که توسط سگ صید شده حلال است و مسلمانان باید آن را بخاطر داشته باشند و بی جهت بر خود حرامش نکنند.





حال که دانستید، ذکر اسم الله بر انعام دلالت بر حلال بودن و عدم تحریم آنها دارد، بدانید که خوردن و عدم تحریم انعامی که خداوند آنها را رزق ما قرار داده، از ارکان اساسی مناسک حج بشمار می رود و خداوند حج را همچون کارگاهی آموزش قرار داده تا مردم از گوشت چهارپایان بخورند و به القائات شیاطین، که عادت دارند حرام خدا را حلال و حلالش را حرام می کنند، توجه نکنند. خداوند فوق العاده به این موضوع اهمیت می دهند تا جایی که

می فرمایند:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ...[۲۲:۳۴]

و برای هر امتی رسم و منسکی قرار دادیم تا همواره کلام خدا را بر حلال بودن آنچه روزیشان کرده ایم بخاطر داشته باشند و بی دلیل آنها را بر خود حرام نکنند

متاسفانه امروز میلیونها هندو برای انجام مناسک مذهبی خود، از نقاط مختلف و از راههای دور و نزدیک راهی روستایی در نپال می شوند و در آنجا دهها هزار راس حیوان را قربانی می کنند ولی از گوشت آنها نمی خورند و به تبع شیاطین، حلال خدا را بر خود حرام می سازند.





این تحریمهایی که به اسم آباء اولین و کلام گذشتگان وضع می شوند، فقط مخصوص آیین هندو نیستند، بلکه نظایر آن در بسیاری از مذاهب و فرقه ها به چشم می خورند. بعنوان مثال: خداوند می فرمایند صید و طعام دریا بر شما حلال شده است، کسی که مسلمان است باید همیشه کلام خدا را بر حلال بودن آبزیان بخاطر داشته باشد با این وجود شاهدیم عده ای بخاطر کلام گذشتگان، بجز ماهی پولک دار و میگو، بر سایر آبزیان مهر مسوخ زده و آنها را حرام می کنند. آنها بنابر باور گذشتگان معتقدند ماهیان بدون پولک یهودیانی بوده اند که خداوند آنها را به شکل ماهی مسخ کرده است!!!

محافظت از قوانین حج

در آیه ۲۹ حج، عبارت ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ اشاره به مواردی دارد که حجاج موظف اند در طول مراسم حج آنها را رعایت نمایند. کلمه تفث فقط یک بار در قرآن آمده و ماخوذ از زبان عبری است و معنای امساک و نگهداری می دهد. آن مواردی که حاجیان ملزم به رعایت و نگهداری آن شده اند در آیه زیر آمده اند:

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ۚ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ۗ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ ۗ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ ۚ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ[۲:۱۹۷]

حج را ماههایی معین است، پس هرکه در این ماهها ملتزم به حج شد، می بایست مباشرات جنسی را کنار نهد نافرمانی خدا نکند و از مخاصمه و بگو مگو پرهیز نماید. و هر کار خیری را که انجام می دهید، خداوند از آن آگاه است. و زاد و توشه جمع کنید که بهترین توشه تقواست. ای خردمندان! قوانین و مقررات مرا حفظ نمایید.

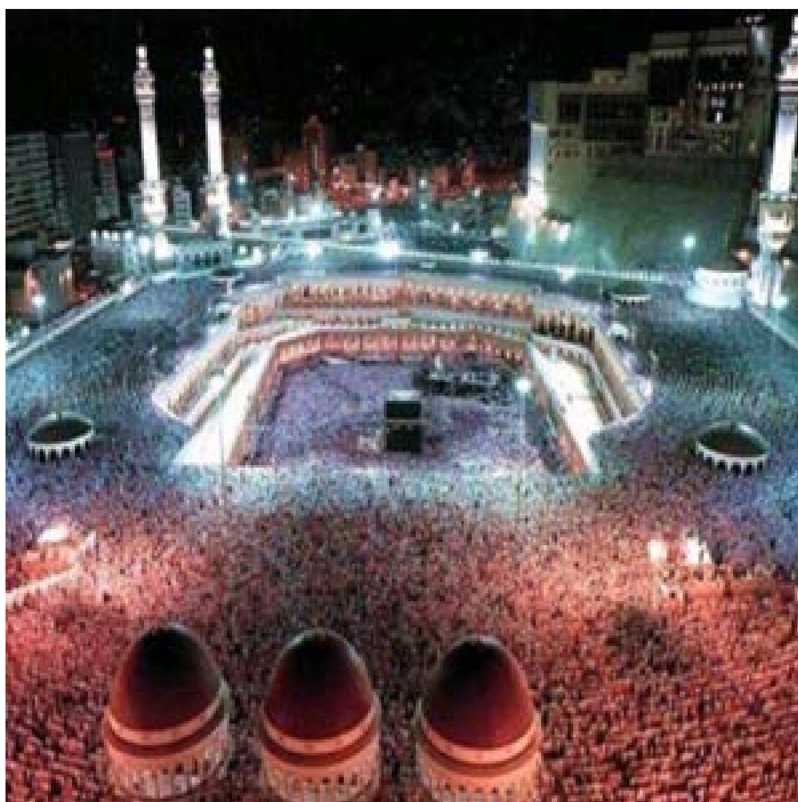
بر اساس این آیه، حاجی وقتی به حج مشرف می شود، قوانین و مقررات حج بر او واجب می شود و تا زمانی که در حج بسر می برد، باید از تمایلات و مباشرات جنسی پرهیز نماید. گناه نکردن و تمرد نکردن از اوامر الهی را بیش از پیش رعایت کند و از هرگونه بحث و جدل بپرهیزد.

حج در حقیقت نماد و نمایشی از یک جامعه آرمانی است که با اعراض از مخاصمه و جنگ و جدال یکپارچه شده و کسی در این جامعه ظلم و تعدی نمی کند و همگان در جوار خانه رب العالمین، دست به سینه ارباب خود ایستاده اند و هیچ یک از اوامرش را پشت گوش نمی اندازند و تنها به فرمان او گردن می نهند.

وفا به نذر

بطوری که در تفاسیر نیز اشاره شده وفای به نذر در مناسک حج، شامل الهدی و قربانی می شود که حاجی می بایست در حد وسع و توان مالی خود آن را ادا کند و می توان گفت لازمه دوام و قوام مناسک حج می باشد چرا که در طول مناسک حج، قوت و غذای حجاج را تشکیل می دهد که البته بخشی از آن نیز به مصرف فقراء و مستمندان می رسد. اینکه گوشت نذری و قربانی به مصرف حجاج و فقراء می رسد، مطلبی است که در آیات ۲۸ و ۳۶ حج بدان اشاره شده است. با توجه به آیه ۱۹۷ بقره، که بزودی مورد بحث قرار می گیرد، قربانی و الهدی هم شامل حج می شود و هم عمره و در هر دو بر حاجی واجب است تا آنجا که برایش میسر است، چیزی را به عنوان قربانی پیش کش نماید.

طواف خانه کعبه



کلمه طواف همچون بسیاری دیگر از واژگان قرآن یک معنای قرآنی دارد و یک معنای سنتی که از روایات منسوب به پیامبر و مقدسین فرقه ها اخذ شده است. معنای قرآنی طواف، احاطه کردن، فراگیری، تجمع کردن، ملاقات کردن و امثال اینهاست و به هیچ روی مفهوم گردش به دور کعبه را نمی دهد. به عنوان مثال کلمه طوفان که همچون طواف از ریشه طوف مشتق شده، به آبی گفته می شود که همه جا را فرا می گیرد و می پوشاند.طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ یا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی اجتماعی از اهل کتاب یا جماعتی از مومنین است.

خداوند در آیه ۵۸ سوره نور می فرمایند: اهل خانه، اعم از کودکان، بزرگترها و خدمتکاران، باید

در سه نوبت، قبل از ملاقات والدین، اجازه بگیرند یعنی: قبل از نماز صبح، بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر، در غیر این سه نوبت، چنانچه بدون اجازه به ملاقات آنها بروند گناهی برشان نیست. در اینجا ملاقات کردن والدین با عبارت طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بيان شده، با توجه به اینکه طَوَّافُونَ جمع طواف است، آیا این درست است که طواف والدین را به معنای گردیدن به دور آنها حمل کنیم؟!

همچنین در قرآن کلمه طائف(طواف کننده) در مقابل کلمه عاکف قرار گرفته است. از آنجا که عاکف به معنای مقیم و ساکن می باشد در نتیجه طائف می باست به معنای دیدار کننده، زیارت کننده و ملاقات کننده باشد. در هرصورت از دو حال خارج نیست: چه طواف را به معنی تجمع و همایش بگیریم و چه به معنی دیدار و ملاقات، ماحصل فرمان خدا در خصوص طواف بیت، دیدار و زیارت خانه خدا می شود نه چرخش به گرد آن.

امساک، وفا به نذر، طواف بیت و غیره مواردی هستند که حجاج موظف به رعایت آن شده اند مردمی که از سراسر جهان و از راههای دور و نزدیک گروه گروه و بطور پراکنده می آیند تا در کنار خانه رب العالمین به هم بپیوندند و جمعیتی متحد و یکپارچه را تشکیل دهند. جمعیتی که همه برای یک هدف جمع شده و هیچگونه جنگ و جدالی میان آنها وجود ندارد، جامعه ای اشتراکی که هرکس به

فهرست

نوبه خود و در حد وسع و توانش، آنچه را آورده با دیگران شریک می شود. حج در حقیقت نمایشی کوچک از امت واحده و جامعه ای آرمانی است که همه انبیاء و کتابهای آسمانی در پی تشکیل آن بوده اند ولی هیچگاه محقق نشده و مهمترین عاملی که همواره این اتحاد و ائتلاف را بر هم زده، شرک و دوگانه پرستی بوده و خواهد بود. حج کارگاهی آموزشی است تا به ما یاد دهد همواره اسم الله و کلام الله را بخاطر داشته باشیم و به اسم غیر او کاری نکنیم که منجر به جنگ و جدال و تفرقه شود، اگر گفت بخورید، بخوریم و اگر گفت نخورید، نخوریم و در این باره فقط گوش به فرمان الله باشیم و در برابر حکم احدی غیر از او سر تسلیم فرود نیاوریم. فقط گوش به فرمان الله بودن نتیجه اش ایلاف و اتحاد خواهد بود.

حج واجب چهار ماه است نه ده روز

پروردگار در آیه ۱۹۷ بقره بطور صریح و روشن فرموده اند: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ یعنی مناسک حج در ماههایی مشخص و معلوم انجام می شود. سنت، یا بهتر است بگوییم روایات، برای توضیح این مطلب مجبور به اختراع عمره تمتع شده اند که زمان برگزاری آن از اول شوال تا دهه اول ذیحجه می باشد. همه می دانیم دهه اول ذیحجه اختصاص به مناسک حج واجب دارد و اگر می بینید سنت آن را به عمره تمتع نیز اختصاص داده از روی ناچاری و درماندگی بوده چرا که عبارت أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ به صورت جمع است و شامل سه ماه به بالا می شود و سنت برای اینکه بتواند کسری سه ماه را جبران نماید مجبور شده نه روز از ذیحجه را نیز ضمیمه عمره تمتع نماید!

عمره تمتع صرفاً بخاطر این اختراع شده تا بتواند اشهر المعلومات حج را توضیح دهد در صورتی که از آیات قرآن به خوبی پیداست که در عصر رسول الله، مراسم حج واجب در یک دوره چند ماهه برگزار میشده نه صرفاً در دهه اول ذیحجه. ولی سنت منسوب به رسول الله یا همان باور آباء اولین، حج را نیز مانند صلات و بسیاری دیگر از احکام شرعی دستکاری کرده و آن را در ده روز فشرده نموده تا حکم پروردگار را دگرگون سازد و این همه تباهی و ویرانی بر جای گذارد. چه بسیار حیواناتی

که قربانی شدند ولی بجای اینکه به مصرف برسند، در زیر خاک های داغ سرزمین مکه مدفون شدند تا بوی بد گندزاری ، که سنت آباء اولین باعث و بانی آن بود، مشام آدمی را آزرده نسازد



و چه بسیار حجاجی که در بلد امن الهی در اثر ازدحام بیش از حد جمعیت، زیر دست و پا ماندند و هلاک گردیدند.



و همه اینها به دلیل عدم پیروی از دستورات الهی و بکار نبستن برنامه ایست که پروردگار برای انجام مناسک حج تنظیم نموده است. در برنامه

الهی، حج واجب نه فقط در ظرف یک دهه بلکه در طول دهه ها و ماههای متوالی انجام می شده است. از جمله دلایلی که پروردگار، حج را در طول چند ماه مقرر فرموده عبارتند از: جلوگیری از ازدحام و تجمع بیش از حد جمعیت، وجود امکانات کافی برای تردد و اسکان حجاج، استفاده بهینه از گوشت احشام قربانی و جلوگیری از فساد آنها، و نیز تداوم حج برای کسانی که به مراسم افتتاحیه این همایش بزرگ(دهه اول ذیحجه) نمی رسند یا به هر دلیل می خواهند حج خود را در زمان دیگری بجا آورند.

قرآن از مراسم افتتاحیه همایش حج به عنوان حج اکبر یاد کرده و ادامه آن را عمره نامیده است. البته به حج عمره، حج اصغر نیز گفته اند. علت اینکه خداوند مراسم افتتاحیه را حج اکبر نام نهاده به این دلیل بوده که در افتتاحیه، تعداد افرادی که قصد سفر به خانه رب العالمین (= حج البیت) می کنند بیشتر و جمعیت آنها نسبت به حج عمره بزرگتر است. و دلیل اینکه حج اصغر عمره نامیده شده بطوری که از نامش پیداست، به خاطر تداوم زمانی و طول عمر بیشتر آن می باشد تا حجاج بیت الله در هر وقتی از ماههای حج که خواستند، حج خود را بجا آورند.

در باره اینکه حج اصغر و حج عمره یکی هستند اتفاق نظر وجود دارد ولی در باره حج اکبر چندین نظریه موجود است که در کتب تفسیری و روایی

نقل شده اند. از میان نظریات موجود، فقط یکی از آنها، که به مجاهد نسبتش می دهند، با قرآن همخوانی دارد. در این نظریه عبارت : یوم الحج الاکبر که در آیه ۳ توبه آمده به جمیع ایام حج، یعنی دهه اول ذیحجه، اطلاق شده نه یک روز خاص. با این استدلال که مثلاً وقتی خداوند در همین سوره توبه از یوم حنین اسم می برد منظورش یک روز نیست چون جنگ حنین چندین روز طول کشیده است. همچنین از مجاهد نقل شده که گفته: الحج الاکبر هو القران، والحج الاصغر هو الافراد. با توجه به اینکه قِران از ریشه قرن و افراد از ریشه فرد می باشد، در نتیجه حج القران می شود حج جماعت و حج الافراد می شود حج فرادا. همانگونه که بیان شد علت نامگذاری حج الاکبر به دلیل کثرت جمعیت و جماعتی است که در مراسم افتتاحیه حج به زیارت خانه خدا می روند.

آیه زیر تا حدودی آنچه را درباره حج و عمره عرض کردم تایید می کند و بر چیزی که سنت درباره ماههای حج می گوید خط بطلان می کشد:

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ۚ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ۖ وَلَا
تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ ۚ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ
أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ ۚ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ
تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ۚ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ
ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ ۗ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ۗ ذَٰلِكَ لِمَنْ لَمْ

يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ[۲:۱۹۶]

حج و عمره را برای خدا تمام کنید. پس چون گیر افتادید و نتوانستید حج را به اتمام برسانید، هر آنچه از قربانی که برایتان فراهم است هدیه دهید و تا زمانی که قربانی به قربانگاه نرسیده سر متراشید، پس اگر از شما کسی بیمار بود یا از ناحیه سر ناراحتی داشت، در عوض روزه بگیرد یا صدقه دهد یا قربانی کند. آنگاه چون ایمنی یافتید، پس هر کس برای انجام مناسک حج به عمره متمتع شود و از فرصت عمره بهره مند گردد، آنقدر که برایش مقدور است قربانی کند و کسی که برایش مقدور نبود باید سه روز در حج روزه بگیرد و هفت روز وقتی به خانه برگشت. این ده روز کامل (به تعداد ایام حج است) و این روزه داری شامل کسی می شود که خانواده اش در مسجد الحرام حضور ندارند. حدود الهی را حفظ کنید و بدانید خداوند سخت کیفر است.

اگر نظری به آیات ماقبل آیه فوق بیندازید متوجه خواهید شد که این آیه در شرایط جنگ و نا امنی نازل شده و علت اینکه از حصر و امنیت صحبت می کند از همین بابت است و گرنه حکم آیه کلی بوده و فقط شامل شرایط حصر و نا امنی نمی شود. در اینجا برای اینکه منظور آیه را بهتر متوجه شویم، اجازه دهید بخشهایی از آیه را که فعلاً در جنب موضوع مورد بحث قرار گرفته اند، حذف کنیم و آیه را به شکل زیر در آوریم:

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ۚ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ .... فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا

اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ....

حج و عمره را برای خدا تمام کنید. پس چون گیر افتادید و نتوانستید حج را به اتمام برسانید، هر آنچه از قربانی که برایتان فراهم است هدیه دهید ..... پس چون ایمنی یافتید، آنگاه هر کس برای انجام مناسک حج به عمره متمتع شود(از فرصت عمره بهره مند گردد) آنقدر که برایش مقدور است قربانی کند.....

مفهوم آیه این است که اگر گرفتار شدید و نتوانستید خود را سر وقت به مراسم حج برسانید واجب است در فرصتی که تا پایان حج باقیمانده قربانی دهید. و چنانچه از گرفتاری رها شدید، آنگاه کسی که از فرصت عمره برای انجام مناسک حج بهره مند می شود، او نیز باید قربانی دهد. دقت داشته باشید حرف الی در جمله: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، در مکان حرف لام قرار دارد و برای تعلیل است و علت تمتع به عمره را بیان می کند.

ایام حج اکبر

عبارت تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ که در آیه ۱۹۶ به چشم می خورد، بطور تلویحی به ایام ده روزه حج اکبر اشاره دارد. همانگونه که در متن آیه ۱۹۶ بقره آمده، کسانی که در ایام حج، برایشان میسر نمی شود قربانی بدهند، باید سه روز در این ایام روزه بگیرند و هفت روز دیگر وقتی به خانه بازگشتند که روی هم می شود ده روز کامل. در اینجا انگار کسی پرسیده باشد چرا ده روز؟ خداوند در پاسخ می گوید: این ده روز کامل.... و دیگر جواب را ادامه نمی دهد. فخر رازی درباره اینکه خداوند با بیان تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ چه می خواهد بگوید، ده نظریه را بر شمرده است. ایشان در نظریه نهم می گویند با توجه به اینکه حج توصیه شده، مطابق دستور وأتموا الحج والعمرة لله حجی کامل است، در نتیجه ایام روزه داری نیز می بایست کامل باشد تا خللی را که با ندادن قربانی در حج بوجود آمده جبران نماید. حال این نظریه را می توان بگونه دیگری نیز بیان نمود:

در اینجا منظور از أَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، به اتمام رساندن ایام حج می باشد. مانند آنجا که می فرماید: أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ که منظور به اتمام رساندن روز صیام است یا در آیه ۴ توبه که می فرماید: فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ که منظور به اتمام رساندن ایام عهد می باشد. به همین ترتیب در آیه ۱۴۲ اعراف

می فرماید: وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ... و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و با ده شب دیگر آن را تمام کردیم پس میقات پروردگارش با چهل شب تمام شد. بطور مشابه، خداوند برای کسی که قربانی نداده سه روز روزه در ایام حج مقرر فرموده و با هفت روز، در هنگام مراجعت به خانه ، آن را به اتمام رسانده تا ده روز کامل شود. و این ده روز کامل روزه داری بجای آن ده روز کامل حج است که از مواهب آن بهره مند گردیده و از آنچه دیگران قربانی کرده اند سهمی برداشته، ولی بهره و سهمی نداده است.

بالاخره هر چیزی عوضی دارد، مثلاً بر طبق آیه ۹۵ مائده، اگر کسی در موسم حج اقدام به صید کند به عنوان تاوان کار خود، باید مشابه آنچه را صید کرده، از حیوانات اهلی پیش کش کعبه نماید یا به طعام مساکین برساند یا معادلش روزه بگیرد.

ماههای حج کدامند

یگانه جایی در قرآن که می توان ماههای حج را معلوم کرد، آیات یکم تا پنجم سوره توبه است. در اینجا موضوع از این قرار است که عده ای از مشرکین قوم پیامبر(نه همه آنها) پیمانی را که با مسلمانان داشته اند، شکسته و علیه آنها اسلحه بر می دارند. خداوند در آیه یکم توبه نسبت به این عده از مشرکین اعلام برائت می کند و در آیه دوم خطاب به آنها می فرماید:

فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ۙ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ[۹:۲]

پس چهار ماه(یعنی تا پایان ماههای حرام) برای خود در این سرزمین بگردید و بدانید که نمی توانید خداوند را به عجز وادارید و بدانید که خداوند کافران را خوار می کند.

علت اینکه خداوند چهار ماه به مشرکین مهلت داده بخاطر مصادف شدن فرمان برائت با ماههای حرام بوده که جنگ و خونریزی در آنها تحریم شده و به خاطر همین است که ماه حرام نامیده شده اند.خداوند در آیه بعد، ابتدای این چهار ماه را آغاز مناسک حج مقرر فرموده اند که در اصل ابتدای ماههای حرام الهی نیز محسوب می شود:

وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۙ وَرَسُولُهُ ۚ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ۖ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ[۹:۳]

فهرست

و بدین وسیله در موسم حج اکبر به مردم اعلام می دارد که خدا و رسولش از مشرکین دوری می جویند، پس اگر به پیمان خود بازگشتید، این برای شما بهتر است و اگر اعراض نمودید، بدانید که شما نمی توانید خدا را درمانده کنید. و کسانی را که کفر ورزیدند به عذابی دردناک بشارت ده.

اشاره خداوند به حج اکبر بیانگر این حقیقت است که حج اصغری نیز وجود دارد و الا لزومی به استفاده از کلمه اکبر، یعنی بزرگتر، نبود. به طوری که قبلاً بیان شد، در اینکه حج اصغر همان حج عمره است یک اتفاق نظر وجود دارد. با این وجود درباره حج اکبر، نظرات مختلف است؛ بعضی گفته اند روز عید قربان است، و بعضی نیز آن را روز عرفه دانسته اند و بعضی دیگر روزی دیگر، یکی از دلایلی که باعث شده مردم تصور کنند حج اکبر یک روز می باشد، کلمه یوم در یوم حج اکبر است. در حالیکه یوم در اینجا به یک دوره اشاره دارد، مانند یوم حنین که در آیه ٢٥ توبه به آن اشاره شده یا عبارت یوم خلق السموات و الارض که در آیه ٣٦ آمده. آیا روزی که خداوند آسمانها و زمین را خلق کرد واقعاً یک روز بود؟! همانگونه که منظور از یوم القیامه یوم الآخره و امثال اینها یک روز خاص نیست، یوم حج اکبر نیز به موسم حج اطلاق می شود نه یک روز خاص از آن.

نکته دیگری که متاسفانه به آن توجه نشده و

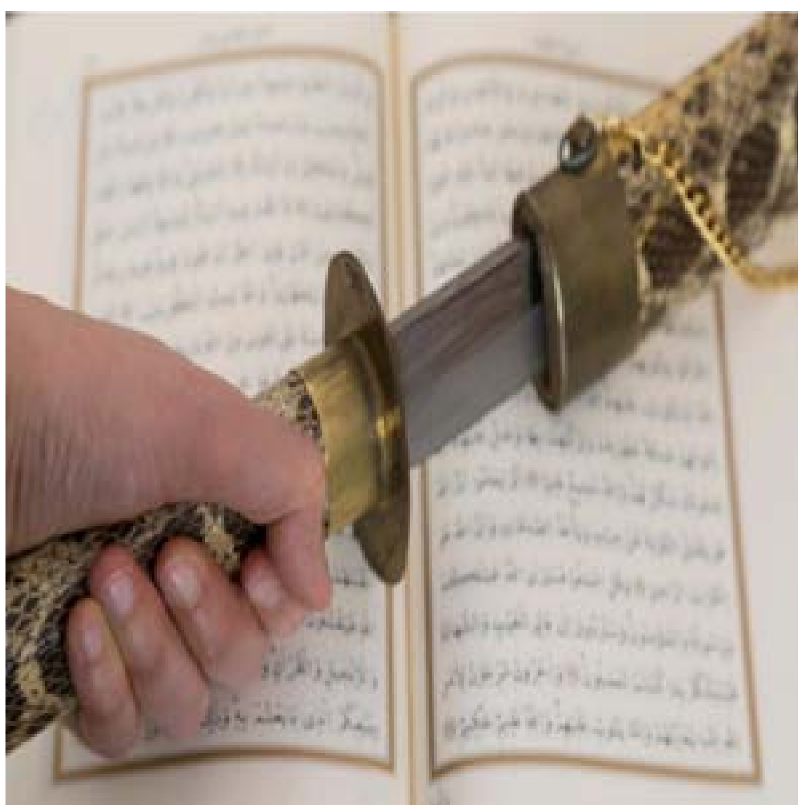
تا کنون باعث کشتار و خونریزی فراوان گردیده و سبب شده تا بعضی، بعضی دیگر را تکفیر کنند و به آنها برچسب مشرک بزنند، این است که منظور از مشرکین در اینجا صرفاً قوم بلافصل پیامبر هستند که فرشتگان را دختران خداوند و شفیعان خود در نزد پروردگار می دانستند و آنها را بعنوان مقربین درگاه الهی، بین خود و الله واسطه قرار داده بودند و به خیال خود، آنها را فرمانبرداری و تعبد می کردند تا بلکه به خدا نزدیکشان کنند. مشرکین مورد نظر فقط این افراد هستند و برای هیچ قوم و مردم دیگری، چه در عصر رسول الله و چه بعد از آن، قابل تعمیم نیست. حتی کل مشرکین قوم پیامبر را نیز در بر نمی گیرد و صرفاً شامل آن دسته از مشرکینی می شود که پیمان شکنی کرده و علیه پیامبر و پیروانش شمشیر کشیده و یا به هر نحو در جنگ شرکت داشته اند.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ[٩:٤]

بجز آن دسته از مشرکینی که با آنها پیمان بستید، سپس پیمان خود را نقض نکردند و علیه شما از کسی پشتیبانی ننمودند. پس عهدی را که با آنها بستید تا پایان مدتش نگه دارید تا به اتمام برسد که خداوند متقین را دوست دارد.

اینک اجازه دهید به سراغ آیه ۵ توبه برویم، آیه ای که در روایات به آیه السیف معروف گردیده و

دستمایه ای شده برای عده ای غافل و بی خبر از قرآن که با زدن برچسب مشرک بر مردمی که حتی نمی دانند مشرک چیست، به کشتار و قتل عام آنها بپردازند.(توضیح بزودی)



آیه مذکور حقیقت ماههای حرام را، آنگونه که مردم عصر رسول الله آنها را می شناختند، برملا می سازد و به ما نشان می دهد ماههای حرام چگونه در گذر زمان دچار تغییر و دگرگونی شده اند.

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ ۚ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ[۹:۵]

پس چون ماههای حرام به پایان رسیدند، مشرکین پیمان شکن را هرجا یافتید بکشیدشان و اسیرشان کنید و آنها را محاصره نمایید و در هر کمینگاهی به کمینشان بنشینید. آنگاه اگر توبه کردند و صلات اقامه نمودند و زکات دادند، رهایشان کنید که خداوند آمرزنده و مهربان است.

بطوری که در آیه ۲ ملاحظه نمودید، خداوند

چهار ماه به مشرکینی که پیمان شکنی کرده بودند مهلت داد تا به پیمان بازگردند، حالا می فرمایند همینکه ماههای حرام تمام شدند آنها را هرجا یافتید چنین و چنان کنید. این خیلی واضح و روشن است که منظور از چهار ماه ذکر شده در آیه ۲ همان ماههای حرامی هستند که آیه ۵ به آنها اشاره می کند. با این وجود اکثراً حاضر نشده اند بپذیرند که این ماهها همان ماههای حرامی هستند که در آنها قتال ممنوع شده و در چند جای قرآن، مخصوصاً آیه ۳۶ همین سوره توبه، از آنها اسم برده شده است. چرا علمای شیعه و سنی حاضر نشدند بپذیرند که ماههای حرام آیه ۵ همان ماههای حرام معروف هستند؟ چون با ماههای حرام سنتی مغایرت دارند و علمای هر دو فرقه، اصالت را به سنت می دهند نه به قرآن.

چه می شود کرد؟! همیشه اینگونه بوده و همواره اینگونه خواهد بود. قرآن مشحون است از نقل حال مردمانی که حاضر نبودند حرف انبیاء خود را، که چیزی جز کلام الهی نبود، بپذیرند، چون سخن انبیاء با سنتها و اهواء آباء اولینشان مغایرت داشت. قرآن نقل می کند مردم تا جایی به سنتهای پوچ و بی اساس خود پایبند بودند که حتی پیامبران را نیز می کشتند.

خداوند در آیه ۳۶ توبه می فرمایند:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ۚ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ ۚ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً ۚ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ[۹:۳۶]

تعداد ماهها در نزد خداوند و در قانون الهی، از روزی که آسمانها و زمین را خلق کرد، دوازده ماه است. که از این میان چهار ماه حرام است. این قانون درست و پابرجاست پس در این ماهها بر خود ظلم نکنید، و همانگونه که مشرکین بطور دسته جمعی با شما میجنگند، شما نیز با آنها بطور دسته جمعی بجنگید و بدانید که خداوند با متقین است.

حال اگر بپذیریم منظور از الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ که در آیه ۵ آمده همین ماههای حرام آیه ۳۵ هستند،آنگاه ماههای رجب و ذیقعده از جمع ماههای حرام الهی خارج می شوند و سنت زیر سئوال می رود. می پرسید چگونه؟

خداوند از ابتدای ذیحجه به مدت چهار ماه به مشرکین مهلت داد تا به پیمان بازگردند و اسلحه خود را زمین بگذارند. سپس فرمود همینکه ماههای حرام به پایان رسیدند هر جا مشرکین را یافتید بکشید. با توجه به اینکه با پایان یافتن محرم وارد صفر می شویم و بر طبق سنت، صفر جزو ماههای حرام به حساب نمی آید، در نتیجه آیا با تمام شدن ماه محرم می توان به قتال با مشرکین پرداخت؟ خیر. چون از ذیحجه تا محرم فقط دو ماه از فرصتی که خداوند

به مشرکان داده بود سپری می شود در حالی بر طبق آیه ۲ خداوند چهار ماه به آنها فرصت داده است.

این مشکل فقط و فقط به یک طریق حل می شود: اینکه بپذیریم ماههای رجب و ذیقعده، که در سنت به عنوان ماه حرام معرفی شده اند، جزء ماههای حرام الهی نیستند و در عوض ماههای صفر و ربیع الاول جزو چهار ماهی هستند که خداوند آنها را حرام اعلام کرده است. اما آیا اهل سنت و عترت این را خواهند پذیرفت؟! با توجه به قدمتی که رجب و ذیقعده به عنوان ماه حرام دارند و کثرت مردمانی که در طول تاریخ، این دو ماه را به عنوان ماه حرام باور داشته اند، امکان ندارد سنتیها و عترتیها بپذیرند که این دو ماه جزو ماههای حرام نیستند.

پس با مغایرت این دو ماه با آیات سوره توبه چه می کنند و چگونه آن را برطرف می سازند؟ مفسرین برای حل این مسئله نظریات مختلفی ارائه داده اند، نکته ای که در تمام نظریات به چشم می خورد این است که همگی، ماههای حرام سنتی، یعنی محرم رجب، ذی القعده و ذی الحجه را اصل قرار داده و سعی کرده اند آیات را بگونه ای توجیه کنند که با این چهار ماه مغایرت نداشته باشند. در این میان نظر اکثریت مفسرین درباره ماههای حرام آیه ۵ توبه این است که آغاز ماههای مذکور، دهم ذی الحجه و پایان آنها چهار ماه بعد، یعنی دهم ربیع الاول، بوده است. در اینکه ماههای حرام مورد نظر آیه می

فهرست

بایست ذی الحجه، محرم، صفر و ربیع الاول باشند گزیری نیست و به همین دلیل اکثریت مفسرین آن را پذیرفته اند. منتهی در اینکه چگونه میتوان صفر و ربیع الاول را داخل در ماههای حرام کرد، دو توجیه وجود دارد:

توجیه اول: از آنجا که دوتا از ماههای چهارگانه مورد اشاره آیات(یعنی ذی حجه و محرم) جزو ماههای حرام مورد قبول سنت هستند، لذا آن دو ماه دیگر(یعنی صفر و ربیع الاول) نیز ماه حرام خوانده شده اند هرچند جزو ماههای حرام سنتی نیستند. اگر به ماههای: ذیحجه، محرم، صفر و ربیع الاول ماه حرام گفته شده است به خاطر تغلیب است.

اما تغلیب زمانی جایز است که یکی دو روز بیشتر از ماههای حرام سپری نشده باشد نه دو ماه. ممکن است به چند روز اول صفر بگوییم بعد از محرم، اما به ربیع الاول نمی توان گفت بعد از محرم. یا مثلاً تا اواسط فروردین می شود بعد از عید اما به خرداد نمیتوان گفت بعد از عید.

توجیه دوم: بعضی دیگر از مفسرین که پذیرفته اند ماههای مورد اشاره در آیه ۲ همان ماههای ذی الحجه، محرم، صفر و ربیع الاول هستند ولی توجیه اول برایشان قابل قبول نبوده، سعی کرده اند مشکل را بگونه دیگری حل کنند؛ آنها ادعا می کنند ماههای مذکور به این دلیل ماه حرام نامیده شده اند که در

آنها قتال با مشرکین حرام شده است.

بنا بر دلایل زیر، این نیز توجیهی بی اساس و تقلایی بی حاصل برای تحمیل سنتی است که قرآن ابداً پذیرای آن نیست:

۱- قرآن در پنج جای دیگر نیز به ماههای حرام اشاره کرده است؛ اولی، آیه ۱۹۴ بقره است که همچون سوره توبه با مراسم حج و عمره همراه شده و در آنجا نیز پای قتال با مشرکین در میان می باشد. دومی، آیه ۲۱۷ بقره است که قتال را ممنوع می کند و آن را گناه بزرگی بر می شمرد. سومی، آیه ۲ مائده می باشد که در ایام حج بوده و مسلمانان را از تعدی علیه کسانی که از مکه اخراجشان کردند یعنی مشرکین، بر حذر می دارد. چهارمی، آیه ۹۷ مائده است که با توجه به آیه ماقبلش، با ایام حج همزمان است. بنابراین اگر می بینید در آیه ۲ توبه چهار ماه به مشرکین مهلت می دهد و در آیه ۵، از چهار ماه ذکر شده به عنوان ماه حرام یاد می کند بخاطر مصادف شدن فرصت داده شده با ماههای حرام می باشد.و بالاخره پنجمین آیه ای که در آن به ماههای حرام اشاره شده، آیه ۳۶ توبه است که در بالا به آن اشاره شد.

۲-باتوجه آیه ۳۶ توبه، از میان دوازده ماه فقط چهار ماه حرام است و این یک قانون ثابت الهی است. بنابراین کسانی که ادعا می کنند ماههای حرام آیه

۵ توبه با ماههای حرام آیه ۳۶ فرق دارند، ادعایشان بی اساس بوده و قابل قبول نیست؛ برای اینکه در قانون الهی در هر سال فقط چهار ماه حرام داریم نه بیشتر و نه کمتر.

۳- گفته شده الف و لامی که در الاشهر الحرم هست الف و لام عهد ذکری است و بنابراین منظور از این ماهها همان چهار ماهی است که که در جمله: فسیحوا فی الارض اربعه اشهر آمده و به این دلیل حرام خوانده شده اند که خطاب به مسلمانان می گوید نباید در این چهار ماه با مشرکین بجنگند و متعرض حال آنها شوند.

اولاً مخاطب آیه ۲ مشرکین هستند نه مومنین ثانیاً خداوند در این آیه هیچ ماه جدیدی را حرام نکرده که ما الف و لام در الاشهر الحرم آیه ۵ را نشانه و معرف آن بدانیم. اگر می بینید خداوند خطاب به مشرکین می گوید چهار ماه آزادند که برای خود سیاحت کنند، بخاطر این است که ماههای حرام در پیش می باشند و ماههای حرام به این دلیل حرام شده اند که در آنها جنگ و قتال ممنوع گردیده است. مانند اینکه در چهارشنبه به کارکنان اداره ای گفته شود تا شنبه برای خود استراحت کنند و شنبه، قبراق و سرحال شروع به کار نمایند. پر واضح است که این فرصت استراحت بخاطر در پیش بودن پنج شنبه و جمعه می باشد و تعطیلی جدیدی در کار نیست.

فهرست

همه این توجیهات بی پایه و اساس بخاطر این است که ما کلام غیر خدا را اصل گرفته و کلام الله را در جنب آن قرار داده ایم و تقلا می کنیم تا سخن خدا را مطابق سخن غیر خدا کنیم. دلیل اینکه در آیات قرآن، مراسم حج و عمره با ماههای حرام توام هستند، بخاطر این حقیقت است که ماههای حرام همان أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ حج می باشند.

در عصر رسول الله، ماههای حرام چهار ماه پیوسته و به دنبال یکدیگر بودند و جنگ و قتال در آنها تحریم شده بود تا امنیت حجاج و عبادی که به زیارت خانه رب العالمین می روند حفظ شود و همگی بتوانند در جوی آرام و بدور از خشونت،مناسک حج خود را بجا آورند. ماههای حرام الهی با حج اکبر(مراسم افتتاحیه) آغاز می شدند و با حج عمره ادامه می یافتند. اما متاسفانه سنت آباء اولین موفق شد این سلسله پیوسته را از هم بگسلد و ترتیبشان را عوض کند و حکم خدا را دگرگون سازد. دست کاری ماههای حرام چیزی است که در همان عصر رسول الله، بلکه بیشتر، کلیدش خورده شده بود و مشرکین، ماههای حرام را پس و پیش می کردند که خداوند در آیه ۳۷ توبه، از این عمل به عنوان النسیء اسم برده است. خاصیت قرآن این است که هیچگاه کهنه نمی شود و هرگز باطل به آن راه نمی یابد. کسانی که آن را اصل قرار می دهند و از سخن من دون الله تبعیت نمی کنند، حرفش را بهتر متوجه می شوند.

در کل، اصل مناسک حج همان چهار موردی است که در ابتدای این نوشتار درباره اش صحبت کردم و خداوند آن را در آیات ۲۸ و ۲۹ سوره حج آورده است. پروردگار بعد از ذکر این چهار مورد می فرماید:

ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ.... [۲۲:۳۰]

بسیاری از مفسرین و مترجمین ، کلمه ذلک در ابتدای این آیه، که در اصل انتهای آیه قبل محسوب می شود، را حمل بر این کرده اند که آنچه خداوند به عنوان فریضه حج تشریع فرموده همین موارد هستند. از این رو مواردی همچون صفا و مروه، مشعر و عرفات در جنب مناسک حج قرار می گیرند. به عنوان مثال می توان به طواف صفا و مروه که در آیه زیر آمده اشاره کرد:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ ۖ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا ۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ [۲:۱۵۸]

در حقیقت طواف صفا و مروه از جمله شعائر الهی هستند، بنابراین کسی که حج و عمره خانه خدا را بجا آورد، چنانچه به طواف آن دو برود گناهی مرتکب نشده است. و هر کس کار نیکی انجام دهد آنگاه خداوند نسبت به آن دانا و شکرگزار است.

از این آیه بنظر می رسد طواف صفا و مروه در بین مسلمانان رایج نبوده و ظاهراً آن را یک رسم جاهلی تصور می کردند. به همین خاطر خداوند خطاب به آنها می گوید طواف صفا و مروه از مناسک حج و شعائر الهی بوده و بنابراین اگر کسی به این

کار مبادرت کند گناهی مرتکب نشده است. اگر صفا و مروه جزء شعائر و مناسک اصلی حج بود، آنگاه خداوند می فرمود: هر کس که حج یا عمره بجا می آورد، واجب است صفا و مروه را نیز طواف نماید نه اینکه بگوید اگر چنین کند گناهی متوجه اش نیست.

قرآن همچنین از مشعرالحرام و عرفات اسم برده اما تقریباً می توان گفت توضیحی درباره آنها نداده است:

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ ۚ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ ۖ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢:١٩٨﴾

اگر به هنگام حج طالب روزی خدا باشید، مرتکب گناهی نشده‌اید، و چون از عرفات بازگشتید خدا را در مشعرالحرام یاد کنید، از آن رو که شما را هدایت کرده، در حالی که پیش از آن گمراه بوده‌اید- آیتی

آیه فوق بطور سربسته به عرفات و مشعر الحرام اشاره دارد که ظاهراً در عصر رسول الله، حجاج بیت الله در آن مکانها اموری را انجام می داده اند اما دقیقاً مشخص نشده مبادرت به چه کار یا کارهایی می کرده اند. به نظر می رسد سنت نیز، بجز وقوف در عرفات و مشعر، وظیفه واجب دیگری را بر عهده حجاج نگذاشته است. در حال حاضر مردمی که به مکه می روند، معمولاً از ظهر تا مغرب روز نهم در عرفات می مانند و سپس به مشعر می روند و شب

را تا صبح در آنجا به سر می کنند و جز نماز خواندن و بعضی اذکار و دعاهای مستحبی، کار دیگری انجام نمی دهند که آن نیز بر گرفته از جمله فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ می باشد. در هر صورت اصل توحید به ما اجازه نمی دهد احکام و مناسک دین خود را از خارج قرآن اخذ کنیم، اگر در قرآن چیزی بطور سربسته گفته شده و جزئیاتش مشخص نباشد بطور حتم ما مخاطب آن نیستیم و فراموش نمی کنیم که در این کتاب دهها حکم دینی وجود دارند که مخاطب آنها صرفاً مردم عصر رسول الله بوده اند.

ما شاهدیم که سنت بعضی مراسم و مناسک را نیز به حج اضافه کرده که نه قرآن به آنها اشاره کرده و نه تاییدشان کرده است. به عنوان مثال می توان به رمی جمرات و مناسک منا اشاره کرد که تا کنون دهها هزار حاجی در این دو محل، جان خود را در اثر ازدحام از دست داده اند.

بطوری که در آیه ۱۹۶ بقره ملاحظه کردید، تا زمانی که حیوان به محلی که باید قربانی شود نرسیده باشد، حاجی حق تراشیدن موی سر خود را ندارد. بر اساس آیه ۳۳ حج، محل قربانی کردن،خانه کعبه می باشد. با این وجود در سنت، هم تراشیدن سر و هم قربانی کردن در منا انجام می شود. همچنین بر طبق آیه ۲۸ حج، قربانی کردن در کل ایام حج انجام می شود تا هم قوت و غذای حجاج باشد و هم به مصرف بائس و فقیر برسد. در صورتیکه مطابق با

سنت مرسوم، مراسم قربانی تماماً در یک روز، یعنی روز عید قربان، انجام می شود.

مواردی که خداوند در سوره حج به آنها اشاره کرده، اصول و بنیانهای حج الهی راتشکیل می دهند. اصول محکمی که با رعایت همه آنها، جامعه ای آرمانی، ولو موقت، بوجود می آید که قرآن با تمام آیاتش آن را برای کل بشریت ترسیم کرده و راه رسیدن به چنین جامعه ای را نشان داده است. جامعه ای کوچک که عباد، در جوار بیت باشکوه ارباب، گرد هم آمده و اعلام می دارند که تنها رب این بیت را تعبد و فرمانبرداری می کنند. همان ربی که در وقت گرسنگی طعامشان می دهد و از ترس ایمانشان می دارد. از خصوصیات بارز این جامعه زندگی اشتراکی مردم آن می باشد که همه با هم طعام شان را تقسیم می کنند و بخشی از آن را نیز به فقیران و مستمندان جامعه می دهند. افراد این جامعه با یکدیگر مجادله و بگو مگو نمی کنند، جنگ و خونریزی به کل در آن ممنوع و تحریم شده است. افراد این جامعه به یکدیگر دروغ نمی گویند و به حقوق یکدیگر تجاوز نمی کنند...بلد امن الهی و مدینه فاضله اسلام یعنی همین.

اسلام دین شمشیر نیست

همانگونه که قبلاً گفته شد، مخاطب شناسی آیات قرآن اهمیت فوق العاده بالایی دارد بگونه ای که اگر به درستی انجام نشود، می تواند بسیار زیانبار و ویرانگر باشد. بعنوان نمونه می توان از آیه ۵ سوره توبه یاد کرد که در روایات به آیه سیف مشهور است و گفته شده با نزول این آیه، تمام آیاتی که به مسلمانان امر می کنند با کفار و مشرکین و منافقین مسالمت و مدارا کنند، نسخ شده و شمشیر جای مدارا و مسالمت را می گیرد. در حالیکه هرکس یک بار نه دو بار آیات ابتدایی سوره توبه را مرور کند خواهد دید چنین چیزی حقیقت ندارد. آنچه حقیقت دارد این است که در اینجا شیاطین طبق معمول دسیسه کرده اند تا بین مردم غافل از قرآن تفرقه و شکاف ایجاد کنند و آنها را به جان یکدیگر بیندازند که نمونه هایی از آن را در عراق و سوریه و افغانستان شاهد بودیم. دیدیم که چگونه گروههای افراطی، جوانان جاهل و بی خبر از قرآن را فریب می دادند تا به اسم قتال با مشرکین، با بمب و کمر بند انفجاری به جان مردمی که حتی نمی دانند مشرک چیست، بیفتند و آنها را با خود به خاک و خون بکشند.

به چشم خود صحنه هایی را دیدم که عده ای اسلحه به دست ، سوار بر خودرو، در شهر و جاده، هر که را می یافتند به تیر می بستند و سوراخ

می کردند. لابد در آن لحظات غم انگیز و خوف ناک آیه: فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ - مشرکان را هرجا یافتید بکشید، را زیر لب زمزمه می کردند و از اینکه فرمان خدا را اجرا می کنند بسی خرسند بودند!

در عصر رسول الله ، دو طیف اصلی عقیدتی وجود داشتند که دسته اول به اهل کتاب (اعم از یهود و نصارا) معروف بودند و به دسته دوم امی می گفتند. احتمالاً وجه تسمیه امی ها از این روست که در اصل تابع باورها و عقاید دین مادری خود بودند و هیچ دین الهی و کتاب آسمانی را پیروی نمی کردند. بعد از اینکه پیامبر ایمان آورد و از این طیف جدا شد، آنها که به دنبال وی راه افتادند مسلمان شدند، اهل کتاب همچنان به همین اسم شناخته می شدند ولی امیها به مشرکین تغییر نام پیدا کردند. مشرکین قوم پیامبر، خدا را به عنوان خالق و رازق کل هستی باور داشتند و در عین حال معتقد بودند خداوند احکام خود را از طریق ملائکه ای همچون لات و منات و عزی به انسان ابلاغ می کند و پاره ای از رتق و فتق امور را به دست آنها داده است، به همین دلیل بود که به آنها مشرک می گفتند. اغلب آیات قرآن که در آنها کلمه المشرکین آمده منظور قوم پیامبر هستند و سوره توبه دارد درباره همین طیف صحبت می کند. متأسفانه خیلی ها این را متوجه نشده اند و با پیروی از روایات، یا همان سنت آباء اولین، فجایع

بسیاری را بوجود آورده اند.

اگر آیات سوره قبل از توبه یعنی انفال را(مخصوصاً از ایه ۵۶ به بعد) مرور کنید، متوجه می شوید عده ای از مشرکین مرتب پیمان شکنی می کنند و خداوند در جواب کار مشرکین به پیامبر می فرمایند:

وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ[۸:۵۸]

و چنانچه از خیانتکاری قومی واهمه داری در این صورت تو نیز با حفظ عدل و درستی، عهد آنها را نقض کن، که خدا خیانتکاران را دوست ندارد.

حالا خداوند در سوره توبه دارد آن دسته از مشرکین پیمان شکن(نه همه مشرکین) را دعوت می کند تا به پیمان خود باز گردند و و سلاح خود را زمین بگذارند. می فرماید چهار ماه(= ماههای حرام= ماههای حج) فرصت دارند تا از نقض پیمان دست بردارند در غیر این صورت مسلمانان نیز باید با آنها به قتال برخیزند و هرجا آنها را یافتند با ایشان بجنگند اما اگر اسلحه زمین گذاشتند و به پیمانی که بسته بودند باز گشتند دیگر احدی حق تعرض به آنها را ندارد. پس می بینیم حکم سوره توبه کاملاً خصوصی و فقط شامل آن دسته از مشرکین(= امیها) می شود که پیمان شکنی کرده اند و این حکم به هیچ وجه برای هیچ قوم دیگری، چه در دوره رسول الله و چه در ادوار بعد از او، قابل تعمیم نیست.

اما روایات با این سوره چه کردند؟

مشرکین مورد اشاره در آن را به هرکس دلشان خواست تعمیم دادند و اعلام کردند آیه پنج نوبه تمام آیاتی را که به مسالمت و مدارا با کفار و مشرکین امر می کند نسخ می کند و بدینسان فجایعی را بوجود آوردند که امروزه دارد از گروهکهایی همچون القاعده، داعش و طالبان سر می زند. اگر آنها بجای پیروی از روایات، چند آیه اولیه سوره توبه را به دقت می خواندند هرگز فریب شیاطین را نمی خوردند و اینگونه از روی جهالت و نادانی دست به کشتار و خونریزی نمی زدند. بی تردید، با توجه به اصل توحید، نه شیعه یکتاپرست است و نه سنی، همانگونه که یهود و نصارای دوره پیامبر نیز یکتاپرست نبودند، با این وجود خداوند در قرآن آنها را اهل کتاب نامیده نه مشرک. بنابراین کسی حق ندارد به شیعه یا سنی برچسب مشرک بزند و به جنایت علیه آنها مبادرت نماید چون این دو فرقه نیز خود را پیرو کتاب آسمانی معرفی می کنند و اهل کتاب بحساب می آیند.

محال است در قرآن آیه ای پیدا کنید که عقیده را با شمشیر پاسخ داده باشد و حتی اگر در جایی دستور به مقابله به مثل داده، مسلمانان را از زیاده روی برحذر داشته است:

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ[۲:۱۹۴]

فهرست

ماه حرام در مقابل ماه حرم، حرمات نیز قصاص دارند(یعنی) اگر کسی به شما تعدی کرد شما نیز به همان میزان(نه بیشتر) به او تعدی کنید و از نا فرمانی خدا پرهیز نمایید و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ[۲:۱۹۰]

و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند کارزار کنید ولی تجاوز نکنید که خداوند متجاوزین را دوست ندارد.

در قرآن نقل شده اگر پولی از امیها به دست اهل کتاب می افتاد، به بهانه اینکه بی دین هستند به آنها پس نمی دادند، و از طرف خدا آن مال را برای خود حلال می دانستند، همچنین بعضی از مسلمانان برای تاراج مال مردم آنها را تکفیر می کردند، مانند وهابی ها که با تکفیر مردم، جان و مالشان را بر خود حلال می شمرند. ببینید پاسخ خداوند به این افراد چیست:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا[۴:۹۴]

ای کسانی که ایمان آورده اید! چون رهسپار جهاد در راه خدا می شوید، پس بخوبی تحقیق کنید. و به کسی که با شما از در صلح و مسالمت در می آید نگویید مومن نیستید. تا آن را بهانه ای برای(مال مردم خوری) و ابتغاء متاع ناچیز دنیا قرار دهید، اگر بدانید غنایم فراوان در نزد خداوند است. شما خودتان پیش از این مومن نبودید

و خداوند بر شما منت نهاد پس تحقیق و تفحص کنید که خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

آری اسلام عقیده را با قلم و کتاب آسمانی جواب می دهد نه شمشیر و اگر در قرآن به آیاتی بر می خوریم که به مسلمانان فرمان جهاد می دهند، صرفاً در برابر کسانی است که علیه عقیده سلاح برداشته یا به مردم ظلم می کنند و آنها را به استضعاف می کشند. اینکه آیه ای را از قرآن جدا کنیم و مغرضانه بر ضد قرآن از آن استفاده کنیم تا اسلام را دین کشتار و جنایت جلوه دهیم عملی نا جوانمردانه انجام داده ایم. اگرچه امروزه به مدد فضای مجازی، بازار این عمل داغ است، ولی چیز بدیع و تازه ای نیست و سابقه ای به قدمت تاریخ اسلام دارد. امروزه ما آن را به اسم سانسور و تقطیع می شناسیم ولی در قرآن نامش تحریف و تلبیس می باشد و معنایش این است که کلمه یا آیه ای را از محلش جدا کنی و از معنای اصلی منحرفش کنی و بگونه ای دیگر جلوه اش دهی. در طول تاریخ اینگونه بوده که تلبیس و تحریف بیشتر از آنکه از ناحیه بی دینها به دین تحمیل شود از ناحیه اهل کتاب، اعم از یهود و نصارا و شیعه و سنی، و کسانی که خود را متدین می دانسته اند تحمیل شده تا هر یک فرقه خود را برتر از فرقه های دیگر جلوه دهند. آیه ۵ سوره توبه که شرحش گذشت، یک نمونه از همین تحریفات و تلبیسات بود، به عنوان نمونه ای دیگر آیه ۸۶ سوره

هود را خدمتتان معرفی می کنم:

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ [۱۱:۸۶]

کسانی که این آیه را از متن قرآن جدا کرده و تحریفش نموده اند(یعنی از معنای اصلی منحرفش کرده اند) در ذهن مردم بی اطلاع از قرآن چنین القاء کرده اند که در اینجا منظور از بقیت الله، مهدی می باشد.



حالا اجازه دهید آیه را به متن قرآن برگردانیم تا ببینیم معنای قرآنی بقیت الله چیست.

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ [۱۱:۸۴]

و برای اهل مَدیَن برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدای یکتا را بپرستید؛ شما را هیچ خدایی جز او نیست. و در پیمانه و ترازو نقصان مکنید. اینک شما را در نعمت می‌بینم. و از روزی که عذابش شما را فروگیرد بیمناکم.

فهرست

وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ[١١: ٨٥]

ای قوم من، پیمانه و ترازو را به عدالت و کامل ادا کنید و به مردم چیزهایشان را کم مدهید و چون تبه‌کاران در زمین فساد مکنید.

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ[١١: ٨٦]

اگر مؤمن باشید آنچه خدا [از کسب حلال] برای شما باقی گذارده بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم

همانگونه که ملاحظه می کنید، در اینجا معنای قرآنی بقیت الله آن مالی می شود که از راه حلال بدست می آید و این چیزی است که اکثریت قریب به اتفاق مترجمین و مفسرین به آن اشاره کرده اند. چون در این آیه به هیچ روی نمی توان مهدی را جایگزین بقیت الله کرد مگر برای کسانی که از قرآن بی اطلاع بوده و پیرو دین مادری خود می باشند. جدا کردن آیه از متن قرآن و اظهار نظر درباره آن کار درستی نیست، اگر بخواهیم به یک درک بهترو درست تر برسیم، حتماً باید به آیات ماقبل و مابعد آن نیز توجه داشت باشیم.

اسلام دین قتال و شمشیر نیست و هرگز عقیده را با شمشیر جواب نمی دهد و کسانی را که با مسلمانان هم عقیده نیستند طرد نمی کند:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ[٦٠: ٨]

خدا شما را از نیکی‌کردن و عدالت‌ورزی با مشرکینی که

در امر دین با شما نجنگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند، نهی نمی کند. خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست دارد.

إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ[٦٠: ٩]

تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند یا به بیرون‌راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد ظالم و ستمگر است!

با توجه به آیات قرآن، در پاره ای موارد به مسلمانان اذن جنگ و جهاد داده شده که مختصراً به آنها اشاره می شود:

١ – به مسلمانان حق داده شده تا در مقابل آن دسته ای از کفار که پیمان شکنی کرده و آغازگر جنگ و دشمنی می باشند دست به اسلحه ببرند آنهم غالباً شامل سران و ائمه کفر می شود نه مردم عادی و عامی:

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ[٩:١٢]

و اگر پیمان خود را پس از عهدی که بستن بشکستند و به دین تان حمله ور شدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید که آنان به عهد خود پایبند نیستند، باشد که از کار خود دست بردارند.

٢ – و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ

برخاستند، آنها را آشتی دهید. و اگر یك گروه بر دیگری تعدی کرد، با آن که تجاوز کرده است بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت، میانشان صلحی عادلانه برقرار کنید و عدالت ورزید که خدا عادلان را دوست دارد. [۴۹:۹]

۳ – .... (اگر آن دسته از از مسلمین، که مهاجرت نکرده اند) شما را به یاری طلبیدند باید به یاریشان برخیزید مگر آنکه بر ضد آن گروهی باشد که میان شما و ایشان پیمانی بسته شده باشد. و خدا به کارهایی که می‌کنید بیناست. [۸:۷۲]

۴ – بعضی از اهل کتاب دوره پیامبر نه به آخرت ایمان داشتند، نه قوانین و محرمات مسلمانان را رعایت می کردند و علی رغم اینکه خود را متدین و پیرو کتاب آسمانی معرفی می کردند، به هیچ دینی حقی پایبند نبودند، خداوند در باره این افراد می فرمایند:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ[۹:۲۹]

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده حرام نمی شمارند و متدین به دین حق(دینی که تورات و انجیل و قرآن معرفی می کند) نیستند، بجنگید تا آنگاه که به دست خود در عین مذلت جزیه بدهند

بر اساس روایاتی که این آیه را تلبیس و تحریف

کرده اند، اهل کتاب سه راه بیشتر نداشتند: یا باید با مسلمانان بجنگند، یا اسلام بیاورند و یا اینکه مقداری از اموال خود به مسلمانان بدهند. خدا می داند در طول تاریخ و در دوره سلطه مسلمانان، چه تعدادی از غیر مسلمانها به دلیل اسلام نیاوردن کشته شده اند یا به ضرب شمشیر مجبور به پذیرش اسلام گردیده و یا از اموالشان گذشته اند!

اندکی دقت در آیه فوق نشان می دهد هدف غایی از قتال با اهل کتاب، اسلام آوردن آنها نیست بلکه دادن جزیه می باشد:

قَاتِلُوا الَّذِينَ ..... مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ ....

[۹:۲۹]

با کسانی که(چنین هستند و چنان) از میان کسانی که به آنها کتاب داده شده بجنگید تا جزیه بدهند

دوم اینکه جزیه دادن شامل همه اهل کتاب نمی شود بلکه عده خاصی از آنها باید جزیه بدهند. من مخصوصاً آیه را کوتاه کردم تا این موضوع کاملاً برجسته شود، دارد می گوید با کسانی(یا با گروهی) از میان کسانی که به آنها کتاب داده شده بجنگید. از طرفی قرآن هیچگاه نگفته همه اهل کتاب به روز قیامت ایمان نداشتند و از این بابت همه اهل کتاب را برابر ندانسته:

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ[۳:۱۱۳]

اهل کتاب همه یکسان نیستند. گروهی به طاعت خدا ایستاده‌اند و آیات خدا را در دل شب تلاوت می‌کنند در حالیکه تسلیم هستند.

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ[۳:۱۱۴]

به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و از صالحانند.

حال سئوال این است که اهل کتاب مورد نظر آیه چه کسانی هستند و چه چیزی را باید در جزای کار خود بپردازند؟

در آیات قبل از آیه مورد بحث، صحبت بر سر قتال با آن دسته از مشرکینی بود که عهد خود را شکسته بودند و البته نوک پیکان قتال بر روی ائمه و رهبران مشرکین بود. در آیه مورد بحث نیز نوک پیکان روی ائمه و رهبران اهل کتاب است که یهود و نصارا از آنها حرف شنوی داشتند و دستوراتشان را گردن می نهادند و تعبد می کردند. این موضوع بخوبی از آیات بعد پیداست، مخصوصاً آنجا که می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ[۹:۳۴]

ای کسانی که ایمان آورده اید! یقیناً بسیاری از احبار و رهبان(علما و رهبران یهود و نصارا) اموال مردم را از

طریق باطل می خورند و آنها را از راه خدا باز می دارند. و کسانی را که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، به عذابی دردناکی مژده ده.

جزیه و مجازات چنین افرادی این است که آنچه را از طریق باطل به دست آورده اند پس بدهند تا در طریق درست هزینه شود.

۵ - یکی دیگر از مواردی که در آن مجوز جنگ و جهاد داده شده، در مورد سران و رهبرانی است که مردم را به استضعاف و بند کشیده اند و به آنها اجازه ابراز عقیده نمی دهند. وقتی سرگذشت انبیاء را در قرآن مطالعه می کنید، می بینید رهبران و سران مذاهب همواره در صف اول مبارزه با پیامبران ایستاده و در برابر تعالیم آنها مقاومت کرده و مردم را علیه انبیاء شورانده اند.

فرعون نمونه از رهبران مذهبی است که ظلم و ستم را به حد اعلای خود رسانده تا جایی که پسران بنی اسرائیل را سر می برید تا مبادا قدرت بگیرند. بدون اجازه فرعون احدی حق ابراز ایمان نداشت و از نظر او تنها دین شایسته و والا همان دینی بود که او رهبریش می کرد. فرعون، موسی و هارون را دو جادو گر معرفی می کرد که قصد دارند با جادوگری مردم را از سرزمینشان بیرون کنند و دین والیشان را بر اندازند

قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى[۲۰: ۶۳]

گفتند: این دو جادوگرانی هستند که می‌خواهند به جادوی خویش شما را از سرزمینتان برانند و آیین برتر شما را براندازند.

فرعون داعیه هدایت مردم به راه راست را داشت و مردم موظف بودند فقط به رای او عمل کنند و او را رب خود قرار دهند:

...... قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ[۴۰: ۲۹]

فرعون گفت من جز رای خودم رای دیگری را برای شما متصور نیستم و جز به راه راست هدایتتان نمی کنم

فرعون حتی با دیدن آن معجزه بزرگ و شکافته شدن دریا دست از تعقیب موسی بر نداشت تا لحظه ای که داشت غرق می شد و مرگ را به چشم خود دید، آن موقع بود که اسلام آورد اما دیگر دیر شده بود:

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ[۱۰: ۹۰]

ما بنی‌اسرائیل را از دریا گذرانیدیم. فرعون و لشکریانش به قصد ستم و تعدی به تعقیبشان پرداختند تا اینکه هنگام غرق او فرار رسید، گفت ایمان آوردم که هیچ خدایی جز آنکه بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند نیست و من از مسلمانانم

فهرست

آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ[۹۱: ۱۰]

حالا دیگر؟! در حالی که پیش از این گردنکشی می کردی و از مفسدان بودی.

ملکه سبا یکی دیگر از سلاطین و رهبرانی است که دینی باطل را بر جامعه حاکم کرده و مردم را به زیر سلطه خود کشانده بود. سلیمان از طرف خدا برای او پیغامی می فرستد و به او و سران قومش تذکر می دهد بدون اینکه قصد برتری جویی داشته باشد، در حالیکه اسلام آورده اند، نزد او بروند. ملکه با دریافت پیغام سلیمان، از سران خود مشورت می خواهد و آنها می گویند:

قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ[۳۳: ۲۷]

گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصمیم نهایی با توست؛ ببین چه دستور می‌دهی!

ملکه تصمیم می گیرد هدیه ای برای سلیمان بفرستد تا ببیند عکس العملش چیست. سلیمان از این کار ملکه (رشوه دادن) خوشش نمی آید و به ملکه اعلام می کند با سپاهی به سراغش می رود که توان مقابله با آن را نداشته باشند و او و سرانش را با خواری و خفت از آنجا بیرون خواهد کرد.

فهرست

بالاخره ملکه به دربار سلیمان می رود و تختش را که قبل از رسیدنش بطور معجزه آسایی از سرزمین سبا آورده بودند، به او نشان می دهند:

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ[۲۷:۴۲]

هنگامی از راه رسید به او گفته شد: آیا تخت تو این شکلی است؟ گفت گویی خودش است، پیش از این به ما کتاب آسمانی داده شده بود و مسلمان بودیم.

معلوم است معجزه در ملکه اثر کرده و او را به یاد آنچه فراموش کرده بود انداخته است، اینکه روزگاری مسلمان بودند و کتاب آسمانی داشتند.براستی چه چیزی باعث شد از اسلام دست بکشند و خورشید پرست شوند؟خداوند پاسخ این سئوال را داده است:

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ[۲۷:۴۳]

تعبد و فرمانبری از غیر خدا او را از اسلام باز داشت، او از جماعت کفار بود

تعبد و اطاعت حدیث غیر خدا نامش شرک است و بلایی است که تمام اقوام انبیاء بدان گرفتار شده و از اسلام منحرف گردیده اند. همین حدیث غیر خداست که آیات الهی را تلبیس می کند و سخن خدا را بگونه دیگری جلوه می دهد. تعبد سخن خدا

باعث ایلاف و اتحاد می شود، اگر جوامع بشری از هم گسیخته و فرقه فرقه شده و از اسلام باز مانده اند، بخاطر تعبد حدیث غیر خداست.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ[۲۷:۴۴]

به او گفته شد وارد قصر شو، و چون آن را دید گمان کرد برکه آبی است و دامن از ساق بر کشید، سلیمان گفت(آنچه آبش پنداری) ساحتی است از بلور صاف و صیقلی ملکه گفت: پروردگارا بر خود ستم کرده‌ام و همراه سلیمان، تسلیم رب العالمین می شوم.

همین دو پدیده شگرف کافی بود تا ملکه سبا مسلمان شود ولی فرعون حتی با دیدن آن آیت بزرگ به خود نیامد و تا دم مرگ تسلیم رب العالمین نشد. زمین خبیث و طیب که در قرآن آمده یعنی همین. وقتی باران رحمت الهی می رسد، زمینی که طیب است و آمادگیش را دارد، شروع به رویش می کند اما از زمین خبیث جز خار و خاشاکی بر نمی آید.

مواردی را که اسلام اذن جهاد داده بر شمردیم در این میان مورد دیگری نیز وجود دارد که خداوند فرمان جهاد داده اما این بار نه با شمشیر بلکه با کتاب آسمانی:

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا[۲۵:۵۲]

از کفار اطاعت نکن و به وسیله قرآن با آنان به جهادی بزرگ بپرداز

خداوند هیچگاه در برابر عقیده مجوز شمشیر نداده و همواره عقیده را با کتاب پاسخ داده است. این سلاطین و سردمداران متکبر و مستبد هستند که عقیده را با زندان و شکنجه و صلیب و طناب دار پاسخ می دهند:

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ[۲۶:۲۹]

فرعون به موسی گفت: اگر جز من الهی برگزینی، تو را زندانی خواهم کرد

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ[۲۰:۷۱]

فرعون گفت: آیا قبل از اینکه به شما اجازه دهم به موسی ایمان آوردید؟ مسلّماً او استاد شماست که به شما سحر آموخته! یقیناً به سزای این کارتان دستها و پاهایتان را قطع می‌کنم؛ و شما را از تنه‌های نخل به دار می‌آویزم؛ و خواهید دانست مجازات کدام یک از ما دردناکتر و پایدارتر است

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ[۲۶:۱۱۶]

گفتند: ای نوح! اگر از این حرفها که می زنی دست برنداری سنگسار خواهی شد

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ[۳۷:۹۷]

گفتند برای ابراهیم آتشگاهی درست کنید و او را در آتش افکنید

کل قرآن را که بگردی محال است آیه ای پیدا کنید که احدی را به جرم عقیده به مرگ محکوم کرده باشد، اما چه بسیار انسانهایی که در کلیسای قرون وسطی به جرم ارتداد و تغییر عقیده به مرگ محکوم شدند و زنده زنده در آتش سوختند.



یا در تابوتهای مرگ، آرام آرام جان به جان آفرین تقدیم کردند.



دین مادری آئینی است که با تولد به شخص الحاق می شود و در اغلب موارد تا لحظه مرگ همراه او باقی می ماند. با توجه به اینکه پیروان ادیان مادری یا مادرزادی با زاد و ولد تکثیر پیدا می کنند، هرچه میزان زاد و ولد بیشتر باشد ، جمعیت گروندگان به چنین ادیانی بیشتر خواهد بود. لذا متولیان چنین ادیانی، برای جلوگیری از خروج پیروان خود و کاهش جمعیت، قوانین سختگیرانه ای وضع کرده اند که بدترین آنها حکم ارتداد است. آنگونه که در قرآن آمده، وقتی دین واحد تکه تکه و فرقه فرقه می شود پیروان هر فرقه ای بر این باور است که فرقه خودشان تنها فرقه برحق است، بنابراین هر کس بخواهد از آن خارج شود، متولیان ادیان مادری(چنانچه زورشان برسد) با او برخورد خواهند کرد و حتی ممکن است به او برچسب مرتد بزنند و اعدامش کنند.

بطوری که از آیات قرآن مشخص و مبرهن است دین مادری و متولیان آن، همواره بزرگترین سد راه و صد سبیل اسلام بوده اند و همچون هاله ای سیاه جلوی انوار رخشنده دین خالص و کتاب آسمانی را گرفته اند و اجازه رویت حقایق دین اسلام را از مردم سلب نموده اند.

اسلام، بعنوان یگانه دین ازلی ابدی الهی ، دین ایلاف و اتحاد است، با فرقه و فرقه گرایی همزیستی ندارد. هر جا اسلام باشد، فرقه از آن گریزان است. بالاترین و والاترین هدف اسلام این است که فرقه و

فرقه گرایی را از میان بردارد و در سایه پیروی از رب واحد، اتحاد و اخوت را بر جامعه بشری حاکم گرداند و بنی آدم را از نزاع و تفرقه برهاند و از زندان تحجر و قید و بندها و قل و زنجیر هایی که دین مادری به دست و پا و گردنشان آویخته، آزادشان سازد - وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ . این آرمان نهایی قرآن است که امتها و ملل متفرق را در قالب امتی واحد گرد هم آورد و آنها را به رفاه و سعادت دنیوی و اخروی نایل گرداند.

در اسلام کنونی قوانین و مقررات زیادی وجود دارند که در اسلام چهارده قرن پیش کوچکترین اثری از آنها یافت نمی شد و علتش این است که اسلام در گذر ایام تغییر پیدا کرده و اسلامی که حالا شیعه و سنی آن را به نام خود زده اند، با اسلام چهارده قرن پیش و اسلامی که تمام انبیاء الهی مبلغ آن بودند، از زمین تا آسمان فرق کرده و خدایشان یکی نیست. در اسلام واقعی خداوند هرگز باران رحمتش را از انسانها دریغ نمی کند و به طوری که خودش وعده داده، درهای رحمتش را از زمین و آسمان به رویشان می گشاید. در دین حق، جامعه بشری فرقه فرقه نمی شود و انسانها با رشته های مودت و اخوت به یکدیگر وصل شده و امتی واحد و یکپارچه را پدید می آورند، امتی واحد که تشکیل آن، آرمان تمام کتابهای آسمانی و انبیاء الهی بوده است.

قرآن، به عنوان کتاب قانون اساسی اسلام، راه را از بی راه مشخص کرده و انسانها را آزاد گذاشته که خودشان راهشان را انتخاب کنند و از این بابت هیچ اجبار و اکراهی در دین وجود ندارد. امثال شیاطین قاعدی و داعشی و طالبی که می خواهند به زور بمب و کمربندهای انفجاری و عملیات انتحاری مردم را به دین خود بیاورند، و کسانی را که حتی نمی دانند مشرک چیست، به جرم عقیده و انگ مشرک بودن به خاک و خون می کشند، بطور حتم مسلمان نیستند و مادر گیتی مشرک تر و کافر تر از خودشان نزاییده است. اسلام راستین، دین اجبار و اکراه نیست و هرگز عقیده را با شمشیر پاسخ نمی دهد و کسی را به جرم اینکه از عقیده دین مادریش برگشته، انگ مرتد نمی زند و به مرگ محکوم نمی کند.

در دین اسلام کسی به جرم عقیده زندانی نمی شود و اصلاً مجازات زندان و وجود ندارد، در کتاب قانون اساسی اسلام، محال است آیه ای پیدا کنید که برای جرمی، زندان بریده باشد. زندانی کردن کار سلاطین ظالم، امثال فرعون است که به موسی می گفت: اگر خدایی جز من بر گزینی، قطعاً زندانی خواهي شد. خداوند انسانها را آزاد آفریده و دوست ندارد آنها را در بند ببیند، کسانی که مردم را، به هر جرمی، زندانی می کنند، بطور حتم از خدایی دیگر فرمان می برند.

اسلام دین افراطی گری و تحجر نیست، اسلام

دین آزادی است و تا زمانی که انسانها به حقوق یکدیگر تجاوز نکنند، کسی حق برخورد با آنها را ندارد. خداوند هر جا لازم دیده مجازاتی تعیین کند، خودش این کار را انجام داده، اگر در کتابش برای چیزی مجازاتی تعیین نفرموده حتماً لازم نبوده و هرکس از الله حرف شنوی دارد، حق ندارد بر فرمان او پیشی گیرد و سر از خود اقدام به تعیین مجازات نماید.

به عنوان مثال: شرب خمر در قرآن تحریم شده، تا جایی که خداوند آن را عمل شیطان معرفی کرده است، ولی بالاترین مجازات دنیوی که برای آن تعیین نموده این است: لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ - در حال مستی به مسجد و نماز نزدیک نشوید تا زمانی که حرف دهنتان را بفهمید، فقط همین. شلاق و زندان و اعدام، مجازاتی نیستند که خداوند برای شرب خمر تعیین کرده و کسانی که به اسم قانون مجازات اسلامی چنین می کنند اسلامشان با اسلام چهارده قرن پیش فرق دارد.

خداوند در کتابش به زنها توصیه کرده لباسی بپوشند که مخصوصاً سینه ها (زینتهای زنانه) را بطور کامل بپوشاند بگونه ای که مشخص نباشند، در قرآن آیه ای پیدا نمی شود که گفته باشد زنها موهای خود را بپوشانند حتی اگر فرض را بر مقنعه و روبند قرار دهیم، در جایی نگفته اگر کسی چنین پوششی را رعایت نکرد، با او چه برخوردی باید کرد. این یعنی

فهرست

حجاب اجباری نیست و کسی حق ندارد از این بابت مزاحم مردم شود.

روزه یک واجب شرعی و دینی می باشد اما در قرآن برای کسی که در ملاء عام اقدام به روزه خواری کند مجازاتی تعیین نشده، کسانی که به اسم مجازات اسلامی، روزه خواران را حبس می کنند و شلاق می زنند، اسلامشان با اسلام چهارده قرن پیش فرق دارد و خدایشان الله نیست.

در اسلام مجازات زندان وجود ندارد ولی قصاص هست. کسی که عمداً کسی را کشته، در صورت عدم رضایت اولیای دم، باید به تلافی عملش کشته شود.البته چنانچه اولیای دم تلافی نکند و از قصاص در گذرند، خداوند می فرمایند این گذشت، کفاره گناهانش خواهد بود.

کسانی که به اسم دفاع از حقوق بشر، مجازات قصاص را تخطئه می کنند کاملاً گزینشی عمل می کنند. اگر کسی بمبی بیندازد و صدها هزار نفر را بکشد، عملی خارج از حقوق بشر مرتکب نشده! اما اگر بخواهند او را قصاص کنند، اینجا دیگر می شود ضد حقوق بشر ! اگر چارتا آدم جاهل و بی عقل و فریب خورده، با هواپیما شیرجه بزنند داخل برجهای دو قلو و دو سه هزار نفر را بکشند، عملی تروریستی و ضد حقوق بشری انجام داده اند، ولی اگر به تلافی آن، دو ملت را از زندگی ساقط کنی و

دهها هزار نفر را به خاک و خون بکشی، می شود دفاع از حقوق بشر، در حالیکه خداوند می فرمایند: در تورات برای بنی اسرئیل، که هم شامل یهودی می شود و هم مسیحی، نوشتیم: چشم در مقابل چشم بینی در مقابل بینی، گوش در مقابل گوش، دندان در مقابل دندان و نفر در مقابل نفر، نه یک نفر در مقابل هزار نفر و در مقابل ویرانی دوتا برج، دو تا کشور را آنچنان ویران کنی که بعد از بیست سال هنوز قد علم نکرده اند!

در اسلام کسی به جرم دزدی زندانی نمی شود ولی به تناسب جرمی که مرتکب شده، دستش بریده می شود، از یک برش جراحی ساده گرفته تا قطع کامل. بستگی به این دارد که دو چرخه ای دزدیده خانه ای را رُفته یا سه هزار میلیارد تومان اختلاس کرده باشد. قدر این مجازات را کسی نمی داند مگر آن کس که تمام دار و ندارش، که چرخ زندگیش را می گرداند، یک پیکان مدل ۴۹ باشد و شب تا صبح از ترس اینکه مبادا پیکانش را ببرند و از زندگی ساقطش کنند، خوابهای آشفته می بیند.

در اسلام تا زمانی که به حقوق دیگران تجاوز نکرده باشی مجازات نمی شوی و کاملاً آزادی، اما اگر با مرد کسی خوابیدی یا با زن کسی خوابیدی باید صد ضربه شلاق نوش جان کنی، نه برای اینکه فعل حرامی مرتکب شدی، چون این فعلی است که از هر کسی می تواند سر بزند و در این باره هیچ

کس مصون و در امان نیست و نباید خودش را مبرا بداند و دیگران را تخطئه کند، بلکه صرفاً برای اینکه درس عبرتی باشد که دیگر به حریم غیر تجاوز نکنی. بگذار بگویند این عمل، خارج از حقوق بشر است. اگر مردی بیماریهای زن دیگری را به همسر غافل و از همه جا بی خبر خودش منتقل کند یا زنی، ژنی ناشناخته و بچه دیگری را به حریم محترم خانواده وارد نماید، عملی حقوق بشری انجام داده؟! خداوند برای ارضای تمایلات جنسی، ازدواج و نکاح را مقرر فرموده و جمعیت مردان و زنان را تقریباً مساوی قرار داده(حالا اندکی جمعیت مردها را بیشتر) تا هر کس فقط مال یکی باشد نه یکی برای همه و همه برای یکی که پسران به صیغه بازی بیفتند و دختران در کنج خانه پدری، تنها و بی شوهر بمانند.

پایان